

بازخوانی

تاریخ مازندران

به کوشش
اسدالله عمادی

سنة ۱۳۸۰ هـ ق [۱۳۸۰] (۱۳۸۰ هـ ق) (۱۳۸۰ هـ ق)

۰۰۰ ❖ ❖ ❖

لِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِإِذْنِ اللَّهِ

بازخوانی تاریخ مازندران

به کوشش
اسدالله عمادی

فرهنگ‌خانه مازندران
ساری، ۱۳۷۲

بازخوانی تاریخ مازندران
به کوشش اسدالله عمادی
چاپ اول زمستان ۱۳۷۲، حر و فچینی عبدی، لیتوگرافی کوهرنگ
چاپ نقش جهان، صحافی هما
طراح جلد بیژن هنری کار
تعداد: ۲۲۰۰ جلد
حق چاپ محفوظ و مخصوص فرهنگ‌خانه مازندران است

ساری، خیابان قارن، کوی هنر، تلفن ۲۰۸۹۶

فهرست

- سخنی با خوانندگان ۵
- پیش درآمد ۹
- مازندران در آینهٔ اسطوره و تاریخ: اسدالله عمادی ۱۱
- مازندران «وجه تسمیه»: میر سعید نیکزاد لاریجانی ۶۵
- آبادیهای تاریخی از یاد رفته: قوام‌الدین بینائی ۷۳
- گرگان و شاهنامهٔ فردوسی: سروش سپهری ۷۱
- تورنگ‌تپه: سید کاظم مدّاح ۹۳
- مقدمه‌ای بر تاریخ مازندران باستان: ط. مازندرانی ۱۵۹
- اقشار و طوایف لیتکوه در آمل: علی اکبر مهجوریان نماری ۱۷۷
- کتابشناسی ابن اسفندیار: حسین صمدی ۲۱۱
- کیاسر و آثار تاریخی آن: مهدی محمدنژاد کیاسری ۲۴۹
- جستاری در پیکره‌ریزی تاریخ مازندران: حسین کریم‌زاده ۲۵۷
- تبرستان: ابراهیم شیخی کیاسری ۲۷۱
- گوشه‌ای از زندگی امیر مؤید سوادکوهی: حمید اسدی ۲۷۹

سخنی با خوانندگان

فرهنگ‌خانه (مرکز آموزش موسیقی و پژوهش فرهنگی و هنری مازندران) در سال ۱۳۶۴ تأسیس یافت. پس از آن در حد توان و امکان به کوشش در راه تربیت عشق‌ورزان موسیقی و انتشار نوارهای گوناگون دست یازید که از جمله آنها «لله‌وا» شامل قطعات فولکلوریک موسیقی مازندران، «افتاب‌ته» تیغ آفتاب، «بهارمونا» بهارگونه، «مازرونی‌حال» لحن و حالت مازندرانی، «آساره‌سو» شعاع ستاره، و «شوار» بارش شبنم، می‌باشد.

این مرکز در ادامه حرکت خود بر بستر نیازها و ضروریات فرهنگی جامعه، از سال ۱۳۷۰ با نام «فرهنگ‌خانه مازندران» به صورت مجتمع فرهنگی-هنری در صدد گسترش و تعمیق فعالیت‌های خود در زمینه‌های ذیل برآمد:

الف: پژوهش در فرهنگ مردم مازندران، شامل آئین‌ها، باورها، نگرش نسبت به زندگی مادی-معنوی و چگونگی زیست، آداب، رسوم، سنتها و ادبیات شفاهی (ترانه‌ها و آوازها، قصه‌ها و افسانه‌ها، ضرب‌المثل‌ها، ترکیب‌ها، اصطلاح‌ها و کنایه‌ها، چیستانها و

معماها، مثل‌ها، تمثیل‌ها، اسطوره‌ها، بازیها و ...)

ب: پژوهش در تاریخ، جغرافیا، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی و دیگر مقوله‌های انسانی، اجتماعی و طبیعی مازندران.

ج: پژوهش در زمینه موسیقی بومی و ملی.

د: چاپ و نشر شعر و داستان (فارسی و تبری) هنرمندان و دانش‌پژوهان این دیار؛ و اکنون فرهنگ‌خانه، پس از انتشار کتابهای «شعر امروز مازندران» و «بازخوانی تاریخ مازندران» آثار زیر را منتشر می‌نماید:

۱- ترجمه اشعار محلی نوارهای منتشره گروه «شواش» فرهنگ‌خانه.

۲- برگزیده شعر تبری.

۳- پژوهشی در زندگی و اشعار امیرپازواری.

۴- ضرب‌المثل‌ها و کنایه‌های مازندرانی.

به‌علاوه کتابهای زیر را نیز منتشر خواهد کرد:

۱- جستاری پیرامون موسیقی مازندران

۲- فرهنگ بزرگ واژگان مازندرانی (واژه‌نامه تبری)

۳- پژوهشی در جغرافیای مازندران

در هر حال این مرکز دست همه علاقمندان و دوستداران فرهنگ و هنر این سرزمین را به‌گرمی فشرده، از تمامی دانش‌مداران و کوشندگان در این راه دعوت به‌عمل می‌آورد تا از همکاری و همدلی دریغ نورزند.

فرهنگ‌خانه مازندران

ساری- خیابان قارن- کوی هنر

تابستان ۱۳۷۲

همیشه بر و بومش آباد باد
به کوه اندرون لاله و سنبل است
به کام از دل و جان خود شاد نیست

که مازندران شهر ما یاد باد
که در بوستانش همیشه گل است
کسی کاندرا آن بوم آباد نیست

پیش درآمد

در سنت تاریخ‌نویسی، مازندرانیان باید بیش از همه سپاسمند ابن‌اسفندیار باشند، چراکه او نخستین کسی است که تاریخ مازندران را تدوین کرد.

پس از او ظهیرالدین مرعشی بانوشتن «تاریخ تبرستان و رویان و مازندران»، میرتیمور مرعشی با «تاریخ خاندان مرعشی مازندران»، اولیاءالله آملی با «تاریخ رویان» و شیخعلی گیلانی با «تاریخ مازندران»، گامی فراتر نهادند. و بعدها، با ترجمه نوشته‌های یونانیان پیشین، مورخان ارمنی و غیره، پژوهندگان تاریخ، به‌رازی‌هایی دست یافتند که به مازندران زیبایی و جلوه خاصی می‌داد؛ و در این تکاپو، آثاری آفریده شد که ارجمندترینشان «تاریخ مازندران» نوشته استاد مهجوری، «نشانی‌هایی از گذشته دور گیلان و مازندران» نوشته استاد سرتیپ پور، «تاریخ تنکابن» نوشته علی‌اصغر یوسفی‌نیا، تاریخ تبرستان پیش از اسلام نوشته اردشیر برزگر، «مازندران و استرآباد» نوشته رابینو و از «آستارا تا استرآباد» نوشته دکتر منوچهر ستوده می‌باشد.

این مجموعه در ادامه این سنت نشانگر گوشه‌ای از تلاش عشق
ورزان به تاریخ، فرهنگ و هنر مازندران است.
امید است که با همه کاستی‌ها و نقصان قبول افتد.

اسدالله عمادی-ساری

خرداد ۱۳۷۲

مازندران در آینهٔ اسطوره و تاریخ

اسدالله عمادی - ساری

مازندران در آیینۀ اسطوره و تاریخ

دیرینگی زندگی اجتماعی در فلات ایران

فلات ایران، با وسعتی حدود ۲۶۰۰۰۰۰ کیلومتر مربع، بخاطر ویژگی‌های جغرافیایش، از همان آغاز می‌توانست خانه‌ای امنی برای انسان شکارگر باشد. بویژه پیوستگی کوه و جنگل و دریا در کرانه‌های دریای خزر، به بشر این توانایی را می‌داد که حتی در عصر یخبندان و دوره باران درستیز با طبیعتی خشن و ویرانگر به زندگی خود ادامه دهد. به گفته گیشمن: «تحقیقات زمین‌شناسی اخیر نشان داده است در زمانی که قسمت اعظم اروپا از توده‌های یخ پوشیده بود، نجد ایران از دوره باران - که طی آن حتی دره‌های مرتفع زیر آب قرار داشت - می‌گذشت»^۱

بنابراین در زمانی که بخش‌هایی از «اوراسیا»^۲ با آخرین یخبندان روبرو بود، فلات ایران همانند بخش‌هایی از آفریقا این دوران را پشت سر گذاشته، می‌توانست کانون زیستی، حرکت و

تکاپوی انسان‌های پیش از تاریخ باشد.

با اینهمه بخاطر سر به مهر بودن رازهای تاریخی ایران و پنهان ماندن سنگواره‌ها و ابزارهای سخنگو و انجام نگرفتن کاوشی همه‌جانبه، بسیاری از واقعیت‌های تاریخی این فلات نگفته می‌ماند؛ و بسیاری از تاریخ‌نویسان را وامی‌دارد تا حضور تمدن «شل»^۳ را در این فلات انکار کنند. بی‌تردید کاوشی ژرف و همه‌جانبه، ما را به این واقعیت رهنمون خواهد کرد که این فلات بخاطر ویژگی‌های اقلیمی، باید یکی از کانون‌های زیستی انسان اولیه باشد؛ و دور نیست که باز یافته‌های تازه، حضور انسان‌های عهد کهن سنگی دیرین و وجود تمدن «شل» را در این گستره ثابت نماید.^۴

با توجه به باز یافته‌های نو در همسایگی ایران (مثل ترکمنستان) بعضی از تاریخ‌نویسان وجود تمدن «آشل»^۵ را در این سرزمین با تردید پذیرفتند^۶؛ اما باز یافته‌های دوران دیرینه سنگی میانه (پالئولیتیک میانه) تردیدی برای حضور تمدن این دوران، بویژه دورهٔ موسترین^۷ باقی نمی‌گذارد. کشف «جمجمهٔ یک دختر ۱۲ ساله از نوع انسان نئاندرتال» در طبقهٔ آخر غار کمر بند، در شرق مازندران و باز یافته‌های غار «بیستون» در کرمانشاه^۸، غار «شنیدر» در شمال خاوری عراق^۹، غار «گنجی» در جلگهٔ خرم‌آباد^{۱۰}، غار «تنگ پبده» در کوه‌های بختیاری^{۱۱} و غار «قره قمر» در کردستان^{۱۲}، این واقعیت را آشکار می‌کند که از دورهٔ موسترین به بعد، این فلات پهنهٔ جوشش و تکاپوی انسان شکارگر بود.

بعدها با طی شدن دورهٔ باران و فرارسیدن فصل خشک - که هنوز ادامه دارد - وضعیت زیستی جانوران و انسان‌ها دگرگون شد. در این دوران دامنهٔ کوه‌ها پوشیده از چمنزاران گشت و شکار از جنگل‌های پوشیده و انبوه به چمنزاران روشن و پرعلف رو

آورد. این تکانه زیستی، جابجایی ناگزیر انسان را به همراه داشت؛ و انسان شکارگر، اینچنین به دشت نزدیک شد.

کشف غلات و بارآوری دوباره زمین، بزرگترین تکانه تاریخی آن دوران را دربرداشت که فرایندش پناه بردن انسان به دشت بود. تمدن‌های نخستین در دشت در «مسیر کمانی شکل اطراف کویر نمک^{۱۳}» پدیدار شد؛ و پیوستگی آن با کرانه‌های خزر ما را به پرسشی دوباره وا می‌دارد که: آیا کرانه‌های خزر نخستین گهواره انسان امروزی در فلات ایران بود؟

دیرینگی زندگی در کرانه‌های خزر

دریای خزر بازمانده دریای «تتیس^{۱۴}» است. در دوران چهارم «علاوه بر مرتبط بودن با دو دریای سیاه و آرال، از طریق دریای اخیر از آبهای استپ‌های قرقیزستان و ترکستان و از راه ولگا از آبهای حاصله از ذوب برفهای اسکاندیناویا بهره‌مند می‌شده است^{۱۵}» اکنون بزرگترین دریاچه جهان، حدود ۲۶ متر از سطح دریای آزاد پایین‌تر است. پرسشی که ما را به دریافتهای نورهنمون می‌شود، چگونگی وضعیت زیستی انسان پیش از تاریخ درباریکه ساحلی خزر، در دوران کهن سنگی است.

تردیدی نیست که نقاط کوهستانی البرز، بویژه جنوب آن، وضعیت زیستی همانندی با باریکه ساحلی خزر نداشته است. یعنی در روزگاری که تمدن دوران دیرینه سنگی دیرین در غارهای جنوبی البرز پدیدار می‌شد، بخش‌هایی از باریکه ساحلی در زیر آب پنهان بود. حتی بعدها ابزار انسان نئاندرتال و تمدن موستری به بعد را در مکان‌هایی می‌یابیم که ارتفاع آنها از سطح دریای خزر بیشتر است. همه باز یافته‌ها و دریافتهای یاد شده ما را به این واقعیت

می‌رساند که: «کرانه جنوبی دریای مازندران از لحاظ جغرافیایی بخشی از خاورمیانه نیست، بلکه دنباله جنوبی منطقه اوراز یا تیک است»^{۱۶}؛ یعنی این بخش همانند جنوب فرانسه، اسپانیا، ایتالیا، کریمه و کرانه فلسطین، خاستگاه انسان نئاندرتال بود^{۱۷}؛ و برخلاف بخش‌های دیگر فلات ایران، نمی‌توانست زیستگاه انسان پیش از نئاندرتال باشد؛ البته هدف از کرانه جنوبی البرز، باریکه ساحلی و تپه‌ها و کوه‌های نه‌چندان بلند مشرف بر آن است، نه بلندی‌های البرز. شایان یادآوری است که بجز در بخش غربی مازندران، آنهم در باریکه‌ای نه‌چندان طولانی، در دیگر بخش‌ها جدایی کوه از دریا باریکه‌ای است؛ یعنی جدایی دریا از کوه با تپه ماهورهای شروع می‌شود که بلندی آنها اندک است و در نهایت به دامنه کوه‌هایی می‌رسند که سر بر آسمان می‌سایند و دشت‌ها و کویر پهناور آنسو را از باریکه ساحلی مازندران و گیلان جدا می‌سازند؛ و مانع رسیدن نم و بارش به آنسو می‌شوند. بنابراین باریکه ساحلی خزر سرنوشت همانندی با بلندی‌های جنوب البرز نداشته است، و دامنه این بلندی‌ها می‌توانست کانون زیستی انسان در دوران کهن سنگی باشد. بویژه فراوانی شکار و وجود چشمه‌ها و رودها و درختان میوه و گیاهان خوردنی خودرو، به دامنه این بلندی‌ها امکان می‌داد تا کانون جاذبه زیست و تکاپوی انسان شکارگر در دوران کهن سنگی و بعد باشد.

بازیافتهای غار «هوتو» و «کمربند» نیز گواه سخن ماست؛ چرا که فراوانی استخوان سگ دریایی در یکی از لایه‌های میان‌سنگی غار هوتو، دیرینه‌شناسان را به این باور رسانده است که دریا در نزدیکی غار بوده است و ساکنان غار از شکار جنگل و کوه و دریا یکسان بهره‌مند می‌شدند. البته دریای خزر نیز چون دیگر دریاها

جهان سرنوشت یکسانی نداشته است. به عنوان نمونه، رود پر آب جیحون که تا چند قرن پیش به آبهای خزر می پیوست، به علتی ناشناخته تغییر مسیر داد، و جدایی این رود از دریا و تبخیر بیش از اندازه آب خزر و علل دیگر موجب عقب نشینی دریا و گسترش باریکه ساحلی و پیدایش جلگه کنونی مازندران و گیلان گشت.

زرفش و نگرش فوق ما را به این باور می رساند که دانش مردم شناسی و باستان شناسی برای یافتن تمدن کهن سنگی دیرین باید در بلندی های جنوب البرز و غارهای پیش از تاریخ آن به کاوش پردازد، نه در باریکه ساحلی گیلان و مازندران.

باز یافته های غارهای هوتو و کمر بند در نزدیکی های به شهر

باز یافته های غارهای «هوتو» و «کمر بند» در نزدیکی های به شهر، غار «رستم قلمه» در نزدیکی ساری و باز یافته های تورنگ تپه در گرگان قدیم، تپه مارلیک در رودبار گیلان، تپه حصار دامغان و سیلک کاشان به ما کمک می کنند تا چگونگی زندگی انسان را در بلندی های البرز و کرانه های خزر و پیوستگی تمدن دشت را با تمدن آغازین در کوه دنبال کنیم.

مهمترین باز یافت دوران پیش از تاریخ در فلات ایران، مربوط به کاوش های کارلتون کون، از دانشگاه ویلادلفیا به سالهای «۱۹۴۹» و «۱۹۵۱» می باشد که در غارهای هوتو و کمر بند انجام پذیرفت. در لایه های غار کمر بند آثار دوران میانه سنگی و نوسنگی پیش و بعد از سفال بدست آمد؛ و چگونگی گذار ساکنان این غار از عصر میانه سنگی و دوره شکار به نوسنگی قدیم یعنی دوره اهلی کردن حیوان و از عهد نوسنگی قدیم به نوسنگی جدید و دوره زراعت

مشخص گردید. «در دوران نئولیتیک جدید غارنشینان مزبور به کار زراعت پرداختند. در همان زمان نیز مردم نامبرده باهنر بافتنی و کوزه‌گری آشنایی پیدا کردند. از آن پس پشم و شیر بز مورد استفاده آنها قرار گرفت. کمی بعد خوگ و بزکوهی نیز اهلی شد. بنابراین زراعت و اهلی شدن حیوانات در این ناحیه را می‌توان در آغاز هزارهٔ چهارم پیش از میلاد قرار داد».^{۱۸} در غار هوتو نیز «اشیایی از سنگ چخماق به دست آمد که متعلق به دوران پالئولیتیک بود. در قشر چهارم در این طبقه و در زیر قشر سنگ ریزه‌ها سه اسکلت انسان پیدا شد که احتمالاً در حدود ۷۵۰۰۰ سال پیش از میلاد در این منطقه زندگی می‌کرده‌اند».^{۱۹}

«آثاری که از غارهای کمر بند و هوتو پیدا شد همه مکمل یکدیگرند. و به ما اجازه می‌دهند که در ناحیهٔ مازندران تحول وجود انسان را از دوران یخبندان تا عصر حاضر مشخص نماییم. در واقع در غار هوتو آثار تمدن دوران برنز و تمدن دوران «کالکولیتیک» و «نئولیتیک سفال» موجود است. در غار کمر بند نیز آثار دوران «نئولیتیک سفال» به چشم می‌خورد، ولی در یکی از طبقات زیرین آثار دوران «نئولیتیک پیش از سفال» و پیش از «دوران زراعت» نیز دیده می‌شود. در طبقهٔ پایین‌تر دو مرحله از تمدنی که پایهٔ آن روی شکار حیوانات قرار گرفته و متعلق به دوران «اوریناسین» (یا پالئولیتیک نو) می‌باشد، دیده می‌شود. سپس یک طبقه جدید پدیدار می‌شود که در آن اثری از انسان وجود ندارد. و این طبقه در حدود دوران «پالئولیتیک میانه» واقع است. وجود چنین تمدنی در نتیجهٔ پیدایش دیگر که به وسیلهٔ آقای کون در ۱۹۴۹ در غارهای «بیستون» و «تمتمه» و «خونیک» به عمل آمد، تأیید گردید.

پس از این طبقهٔ خالی مجدداً در غار هوتو پدیده‌های دوران

«پالئولیتیک قدیم» نمایان می‌گردد. و در آن طبقات استخوان‌های انسانی متعلق به همان دوران ظاهر می‌شود.^{۲۰}

بازیافتهای یاد شده «کارلتون کون» در غارهای هوتو و کمربند و بازیافتهای دمرگان در محمدآباد لار^{۲۱} و در طالش گیلان و مناطق همجوارش مانند آق اویلر، لنکران و ...^{۲۲} همچنین بازیافتهای «وولسین» آمریکایی در تورنگ تپه در ۱۹ کیلومتری شرق استرآباد^{۲۳} و «آرن» سوئدی در شاه تپه بزرگ در ۱۳ کیلومتری شمال غربی استرآباد،^{۲۴} و بازیافتهای «اشمیدت» آمریکایی در تپه حصار دامغان و آقای «پمپلی» در محل تاریخی «آنو»^{۲۵} نزدیک عشق‌آباد، و همانندی تمدن «آنو» با تمدن تپه حصار، سیلک کاشان و کویتة بلوچستان و همگونی همه تمدن‌های یاد شده با یکدیگر، ما را به واقعیتی تازه می‌رساند که برآیند کلی آن چنین است:

تمدن پارینه سنگی دیرینه و میانی که به عقیده ه. ل. مویوس از «جنوبی‌ترین دامنه سلسله جبال هیمالیا تا شرق دور» گسترده بود و «موجدینش نوعی ساطور سنگی می‌ساختند»^{۲۶} در بلندی‌های البرز نیز می‌توانست حضور داشته باشد. اما کاوش دیرینه‌شناسان بیشتر در غارهای کرانه جنوبی خزر انجام پذیرفت، نه در دامنه بلندی‌های جنوبی البرز.

با اینهمه حضور تمدن موستری به بعد در همه‌جای این سرزمین انکار ناشدنی است. کشف جمجمه دختری ۱۲ ساله از نوع نشاندرتال در غار کمربند و سه اسکلت دیگر در غار هوتو نشان می‌دهد که این نوع انسان، پیش از پایین آمدن آب دریا، در تمام پهنه بین دریا و کوه پراکنده بود؛ و وقتی غارها زیستگاه مناسبی

برای انسانها شد، دسته‌ای از آنان به این غارها پناه بردند. مهمتر از دیگر بازیافتها، حضور انسان میان سنگی و نوسنگی در این غارها و گذار آنان از دوره شکارگری به کشاورزی است که خود می‌تواند گواه زندگی اجتماعی در کرانه‌ها و بلندی‌های جنوب خزر باشد.

می‌دانیم که سرزمین‌های ایران و فلسطین گذرگاه مهمی برای اقوام و انسانهای پیش از تاریخ بود؛ زیرا فلسطین گذرگاه طبیعی مردم آفریقا و آسیا و فلات ایران گذرگاه همیشگی مردم آسیا و اروپا بود. و می‌دانیم که یکی از کانون‌های نخستین کشاورزی و دامداری جهان^{۲۷} فلات ایران و نخستین مکان رویش گندم سرخ^{۲۸} دامنه‌های جنوبی البرز بود؛ پس اگر این سخن ن. ج. بریل را بپذیریم که: «در هیچ نقطه دیگری از دنیا تاکنون آثاری کشف نشده که به وجود کشاورزی و دامپروری و ساختن ظروف سفالین بر عصری دلالت کند که از آغاز حیات در غارهای کمر بند قدیمی‌تر باشد»^{۲۹}، به این واقعیت می‌رسیم که انسان خزری می‌تواند نیای انسان امروزی فلات و کرانه‌های جنوبی خزر و دامنه‌های جنوبی البرز می‌تواند نخستین خاستگاه تمدن نوسنگی و زراعت باشد.

«انزوای تمدن خزری»

با بررسی تمدن‌های آغازین فلات ایران، از تورنگ تپه و غارهای هوتو و کمر بند گرفته تا تپه حصار دامغان و سیلک کاشان در می‌یابیم که تمدن‌های یاد شده به صورت ذوزنقه‌ای هستند که ضلع شمالی آن از تورنگ تپه و شاه تپه استرآباد و غارهای هوتو و کمر بند بسوی لنکران و طالش و رودبار گیلان و ضلع جنوبی آن از تپه

حصار دامغان بسوی ری، قم و سیلک کاشان ادامه می‌یابد؛ اما شایان ذکر است که دو ضلع شمالی و جنوبی این ذوزنقه بصورت کمان هستند «مسیر کمانی شکل اطراف کویر نمک» در منحنی سواحل غربی و شمالی دریای داخلی قدیم - که تمدن‌های تپه حصار دامغان و ری و قم و سیلک کاشان را دربر می‌گیرد - پیش از این در تاریخ گیرشمن^{۲۰}، تاریخ ماد دیاکونوف^{۲۱} و دیگر تاریخ نویسان مورد پژوهش قرار گرفت؛ اما به مسیر کمانی شکل کرانه‌های خزر و پیوستگی تمدن این مسیر، چندان توجه نشد. و جادارد که دیرینه‌شناسان و تاریخ نویسان، از این زاویه دید به بررسی دوباره آن بپردازند.

باری در دورانی که تپه حصار دامغان و سیلک کاشان در راه سفال‌سازی گامهای نوینی برمی‌داشت تپه گیان نهاوند و شوش هنوز زیستگاه انسانها نشده بود. و «محتمل به نظر می‌رسد که در طی عهد خشک این منطقه از خاک ...، باید بسی زودتر از دره‌های واقع در چین‌خوردگیهای زاگرس آب خود را از دست داده باشد»^{۲۲}

همزمان با تمدن تپه حصار و سیلک، تمدن کرانه‌های خزری همچنان ادامه داشت؛ اما ویژگی سفال‌های بدست آمده، خبر از سادگی تمدن این منطقه می‌دهد. حتی سفال‌هایی که به تازگی در «جامخانه» ساری کشف شد و مربوط به هزارهٔ اول قبل از میلاد است، گواه وفاداری به سنت گذشته می‌باشد.^{۲۳}

گروهی برآنند تا تمدن آغازین تاریخ را در کرانه‌های جنوبی خزر انکار کنند؛ اما کشف ظروف برنزی و کوزه‌های گلی خاکستری رنگ در رستم قلعهٔ ساری و شباهت این اشیاء با بازیافتهای تپه حصار دامغان^{۲۴}، کشف سرنیزه‌ها و پیکانههای مفرغی

در طالش گیلان و شباهت آن با بازافت‌های طبقات زیرین سیلک^{۳۵}، کشف سفال در جامخانه ساری، کشف ظروف سفالین خاکستری و قرمز در تورنگ تپه و شباهت آن با اشیاء طبقه (۳) در تپه حصار^{۳۶} و بازافت‌های کلاردشت و مکان‌های دیگر حکایت از پیوستگی تاریخ با تمدن این منطقه دارد؛ اما می‌توان پذیرفت که در اینجا با نوعی ایستایی تاریخ روبرو هستیم. و علت آن می‌تواند چنین باشد:

تمدن تپه حصار و سیلک و دیگر تمدن‌های مسیر کمانی شکل کویر نمک، در پیوستگی با تمدن‌های نوبنیاد غرب ایران، و با تأثیرپذیری از تمدن‌های دیگر - که از بین‌النهرین تا هند گسترده بود - به تکامل و پویایی خاصی دست یافتند؛ اما جدایی تمدن مسیر کمانی شکل کرانه‌های جنوبی خزر، از تمدن نوبنیاد بین‌النهرین و جنوب ایران، آنرا از پویه تاریخی بازداشت که فرایندش ادامه سنت گذشتگان در کار سفال‌سازی بود. همچنین این منطقه - که گذرگاه اقوام از شرق به غرب ایران بود - در ستیز دائم برای دفاع از خود به سر می‌برد. و سرنوشت گریزناپذیر این مبارزه، انزوا و تنهایی بود که بعدها نیز ادامه یافت. البته ما تأثیر تمدن بیرونی را در اینجا نیز مشاهده می‌کنیم که از جمله آنها پیوستگی تمدن سیلک با تمدن طالش گیلان و تمدن تپه حصار با تمدن تورنگ تپه و رستم قلعه و بعدها پیوستگی تمدن کلاردشت با تمدن هیتی‌ها می‌باشد؛ اما با توجه به حصار کوهها و جنگلها و دشواری ارتباط در آن زمان تأثیر این تمدن کند و تدریجی است.

مازندران و تمدن آغازین ایران

در دورانی که تمدن تپه حصار و سیلک تکامل نهایی را می‌گذراند

و در دورانی که تمدن‌های نوینی مثل تمدن گیان تپه نهباند، تل ابلیس، تپه یحی^{۳۷} و تمدن شوش پدیدار می‌شدند؛ و به‌هنگامی که نخستین قانونمندی کار و حکومت در سومر، اکد، ایلام و ... به وجود می‌آمد، مازندران در کجای تاریخ ایستاده بود؟ پیش از پاسخ به این پرسش، نگاهی به خاستگاه و زیستگاه اقوام تاریخ و ویژگیهای جغرافیایی و سرشت اقلیمی این دیار، ضروری است.

ویژگی‌های جغرافیایی و گذرگاههای طبیعی مازندران

رشته کوههای البرز مانند سدبزرگی جلگه مازندران و گیلان را از شهرهای آنسو مثل دامغان، سمنان، گرمسار، ری و ... جدا می‌سازد. این شهرها یا در حاشیه کویر آرمیده‌اند و یا در دامنه کوه.

برای رسیدن به ستیغ‌ها و بلندی‌های البرز، باید از تپه ماهورها و گاه کوههای کوچکی گذشت که امروزه هر گوشه آن شهر کوچک و یا روستای زیبایی را در پناه خود گرفته است.

تاریخ حماسه‌ساز مازندران در دامنه‌ها و بلندی کوهها متولد و بزرگ شد. زیستگاه آل‌باوند، آل قارن و پادوسبانان در تمام دوران پرحماسه مازندران دامنه کوهها بود. و حتی در اسطوره آریایی-ایرانی ما، خاستگاه فریدون و آوردگاه رستم، کوههای مازندران بود. در تمام دوران گذشته، آبادی‌های بزرگ در دامنه کوهها قرار داشته است. جنگلی بودن بسیاری از کوهها و دامنه‌ها، به مازندران توانایی می‌داد تا به آسانی بتواند در برابر دشمن از خود دفاع کند.

باری، در آن روزگاران که در بین‌النهرین و جنوب ایران، تمدن

نویسی پی‌ریزی می‌شد، گذرگاه طبیعی اقوام از شرق به غرب فلات ایران و از آنسو به اینسو راهی بود که «از دشتهای پست بین‌النهرین از آنجا که رودهای دجله و فرات به یکدیگر نزدیک می‌شدند یعنی نزدیک تیسفون باستانی یا بغداد کنونی آغاز می‌شد و از کرمانشاه و همدان و تهران کنونی و آنگاه از گوشه شمال کویر می‌گذشت و در هرات یک راه بسوی شمال شرقی می‌گرایید و به مرو و بخارا و سمرقند و چین می‌رفت و راه دیگر از سمت جنوب به سیستان و از سمت مشرق به قندهار و از روی کوهها به دشتهای سند می‌رفت».^{۳۸}

اهمیت نظامی و بازرگانی این راه از دید هیچ تاریخ‌نویسی پنهان نماند، اما برخلاف باور بسیاری، این راه از جاده مستقیم امروزی (جاده سمنان - مشهد) نمی‌گذشت، بلکه مسیر پیچیده‌ای را طی می‌کرد که بخش‌هایی از آن در قلمرو اقوام تپوری بود؛ یعنی اقوام مهاجم شرق بعد از گذر از گردنه‌های هیرکانی بسوی شاهرود امروزی پیش می‌آمدند، و با گذر از شاهرود راهشان را بسوی دامغان ادامه می‌دادند، و از دامغان مسیر کماتی شکلی را در پیش می‌گرفتند که گردنه‌های کوچک فولاد محله و شه میرزاد کنونی بر سر راه آن قرار داشت؛ بعد با عبور از شه میرزاد و سنگسر (=سگسار گذشته) و سمنان به دره «کاراکس» (=خوار - نزدیکی گرمسار امروز) و ری تاریخی می‌رسیدند.

منطقه تاریخی تویه دروار (در نزدیکی قوشه امروز و شهر صد دروازه قدیم) و سرزمین باستانی تپورها (پشتکوه کنونی) دیدبان این راه تاریخی است. با نگاهی کلی درمی‌یابیم که سرتاسر این راه تاریخی، بویژه از «شاهرود» تا «ری»، از حاشیه جنوبی البرز می‌گذرد؛ و با توجه به اهمیت نظامی و بازرگانی این راه نقش اقوام تاریخ‌ساز مازندران و گیلان، یعنی تپورها و امردها و کاسی‌ها - که

نگاهبان طبیعی این راه بودند - و چگونگی برخورد آنان با اقوام بیگانه روشن می‌شود.

آریایی‌ها در مهاجرت بزرگ خود از همین راه‌گذشتند و پارت‌ها وقتی هیرکانیا را به‌تصرف خود درآوردند، از همین راه گذشته، به دامغان رسیدند؛ اما از دامغان در حاشیه کویر به پیش رفته، در قوشه امروز ماندگار شدند.^{۳۹}

راههای دیگری نیز شرق را به غرب پیوند می‌داد، مثل راه کناره ساحلی که با وجود جنگل‌ها و مردابها گذر از آن آسان نبود؛ و بعدها گذرگاه اعراب، مغولها، تاتارها، صفویان و غیره گشت. و یا راهی که از ری آغاز می‌شد و با عبور از جاده کنونی سوادکوه، به جلگه مازندران می‌رسید؛ راهی سخت و پرخطر که اقوام بیگانه بی‌بیم و هراس از آن نمی‌توانستند بگذرند.

بجز راههای یاد شده، راه دشوار و پرهراسی نیز وجود داشت که مازندران را به شهر صدرروازه و حاشیه کویر پیوند می‌داد، اما از چشم تاریخ نویسان ما پنهان ماند. این راه، کلید طلایی دروازه تپورستان آنروز، یعنی چهاردانگه و دودانگه امروز، دشت پریم و بخش خاوری سوادکوه بود. گفتیم که شاهراه تاریخی گذشته راه ری، سمنان، شهمیرزاد، فولاد محله، دامغان و ... بود. راه تپورستان در نزدیکی فولاد محله کنونی از شاهراه تاریخی جدا می‌شد و با عبور از روستاهای باستانی «پرور»، «کلیم» و «کاورد» و با گذر از تنگه صعب‌العبور و هراسناک «کاورد» در دو سمت به پیش می‌رفت: نخست راهی که بسوی ده باستانی «اوک» (ملاذه کنونی) و گردنه معروف «گوگلی» و گردنه آبادی مدفون شده «بولا» و از آنجا بسوی دشت پریم ادامه می‌یافت؛ و دیگر راهی که از سمت چپ روستای «فینسک» و قلعه تاریخی «بندبن» می‌گذشت و از آنجا

به کیاسر و ساری می‌رسید.

راه نخست - که از گردنه گوگلی می‌گذشت - از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. این راه دروازه طبیعی کوهستان و کلید فتح تبرستان بود. «کراتر» سردار نامی اسکندر بعد از اتحاد با تپورها و عبور از گردنه شهیمیزاد از همین راه گذشت و خود را به شهر تاریخی «زادرا کرتا» رساند؛ و قرن‌ها بعد، اعراب با خیانت کوهیار از همین راه گذشتند و مازیار را شکست دادند. دژ معروف «کوزا» و معدن تاریخی «سرب‌سی» در امتداد همین راه بالای «پاجی میانا» قرار داشت، و دژهای دیگری نگهبان این راه بودند که از جمله آنها دژهای فراموش شده «کلیم»، «تنگه کاورد» و دژ معروف «بندبن» است.

البته راه‌های کم اهمیت دیگری مثل راه کنونی سمنان-کیاسر-ساری و راه آمل-تهران (هراز) وجود داشت که بعدها اهمیت بیشتری یافت.

گذرگاه‌های مازندران در بندهائی داشت که معروف‌ترین آنها در بند خزر نزدیکی شهر تاریخی «کاراکس» (= شهر خوار) بود

«خاستگاه و زیستگاه اقوام تاریخی جنوب خزر»

پیشتر گفتیم که ساکنان بلندی‌های البرز در جنوب خزر، بافرود دو سویه خویس، دو تمدن بزرگ آن روز، یعنی مسیرهای کمانی شکل اطراف کویر و کرانه‌های خزر را پی‌ریزی کردند؛ و در دورانی که هنوز تمدن بین‌النهرین و شوش پدیدار نشده بود، گام‌های بلندی در راه سفالگری برداشتند؛ اما ناگفته نماند که بیشتر مردم این سرزمین همچنان در کوهها و دامنه‌های سرسبز آن ماندگار شدند، و به‌زندگی

خود بر مبنای اقتصاد دامداری، کشاورزی و شکارگری ادامه دادند. اینکه اقوام ساکن بلندی‌های البرز با خویشاوندان ساکن دشت چگونه داد و ستد می‌کردند و تمدن خویشاوندانشان چگونه بر زندگی آنها تأثیر می‌گذاشت حقایقی است که در تاریخ ابری مازندران پنهان است. با اینهمه در دوران تاریخی شاهد حضور اقوامی هستیم که در بلندی‌های البرز زندگی می‌کنند، و دشت را نیز در قلمرو خود دارند، نامهای تاریخی این اقوام از شرق به غرب مازندران و گیلان، هیرکانی، تپور، امرد، کادوسی، کاسپی و کاسی می‌باشد.

در دوران آغازین تاریخ ایران، مهمترین قومی که در پهنه فلات ظهور نمود، قوم «کاس» بود که خود به دو شاخه کاس پی و کاس سی تقسیم می‌شد. مهاجرت قوم کاس سی از بلندی‌های غرب گیلان و فرود بعدی آنها از کوههای زاگرس، پی آمدهای تاریخی مهمی را در آسیای غربی، در هزاره دوم ق.م به دنبال داشت که مهمترین آن فتح بابل و ایلام بود. به روایت علی حاکمی، محقق و باستان‌شناس، قوم کاس سی بر بالای بلندی و دامنه کوهها و قوم کاس پی در کناره رودها و دریا سکونت داشت؛ چرا که کلمه «سی» در زبان گیلکی (و هنوز در زبان تبری) معنی کوه و تپه بلند را می‌دهد و کلمه «پی» یا «بی» معنی رود و آب را.^۱ پس اقوام کاس سی و کاس پی در تمام پهنه گیلان پراکنده بودند و مهمترین قوم را در پهنه خزر تشکیل می‌دادند.

به گفته گیرشمن «قدیمترین مراجعی که در آنها ذکر کاسیان به عمل آمده، متون مربوط به قرن ۲۴ ق.م است که متعلق به عهد پوزور-اینشوشیناک است».^۱ و بر مبنای تاریخ ماد اثر معروف دیاکونوف، اینشوشیناک ایلامی کوشش کرد تا سلطنت چهار کشور

جهان را به وجود بیاورد و شهرهای بسیاری را غارت کرد که از جمله آنها شهر «کاشن» بود. «ذکر احتمالی کاشن نخستین اشاره به سرزمینی است که کاسی‌ها نام خود را از آن گرفتند»^{۴۲}.

بی تردید شهر «کاشن» همین کاشان کنونی است که نام «کاشو» ایزد کاسی‌ها را با خود دارد.

استرابون در اثر معروف خود نوشت که کاسی‌ها از کوه‌های کوسی، ماردی واکسی گذشتند تا به زاگرس رسیدند. به گفته او «کاسی‌ها در ناحیه شرقی در بند خزر و غرب دریای خزر می‌زیستند، همچنین مهاجرانی هستند که از جانب غرب دریای نامبرده و شمال ایران بطرف کوه‌های زاگرس و غرب فلات سرازیر شدند»^{۴۳}، شایان یادآوری است که در آن دوران، دو دربند خزر وجود داشته است: یکی دربند خزر در نزدیکی کاراکس (=خوار) که به اعتقاد اعتمادالسلطنه با «ایوان کیف» کنونی یکی است و مورد توجه همه تاریخ‌نویسان بوده است؛ دیگر دروازه کاسپین که قزوین کنونی است. و هدف استرابون از دربند خزر، دروازه کاسپین کنونی است نه سردره خوار. بنابراین با توجه به متن ایلامی - که شهر کاسی‌ها را «کاشن» می‌نامد - و نوشته استرابون تردیدی باقی نمی‌ماند که خاستگاه کاسی‌ها و کاسپی‌ها غرب دریای خزر بود. و یادآوری نام آنها در قرن ۲۴ ق.م در متون عهد «اینشوشیناک» و جمله این فرمانروا به شهر کاشن ما را به این واقعیت تاریخی می‌رساند که تا پایان هزاره سوم ق.م این قوم همچنان در سرزمین خود ماندگار بود؛ و در پایان این هزاره است که وارد تکانه‌های تاریخی این عصر می‌شود؛ و با پذیرش عناصری از اقوام هند و اروپایی به مدت شش قرن بر بابل حکومت می‌کند. البته دیدگاه فوق، نفی این باور داشت دیاکونوف نویسنده «تاریخ ماد» است که محل سکونت

کاسیان را از زمانهای قدیم، لرستان کنونی می‌داند، و تاییدی است بر باور داشت دیگر او که حرکت کاسی‌ها را در آغاز هزارهٔ دوم ق.م می‌پندارد.

بررسی خاستگاه اقوام کاس سی و کاس پی در آمدی است بر اقوام تاریخی مازندران؛ اما در این درآمد با پرسش‌هایی روبرو می‌شویم که پاسخ روشنی برای آنها وجود ندارد:

آیا همانگونه که «هرتسفلد» و «گیرشمن» و دسته‌ای دیگر پذیرفتند، نام کاس مفهوم نژادی وسیعی را در برداشت و به‌کل اقوام آسیایی که در فلات ایران می‌زیستند اطلاق می‌شد؟ بازیافت‌ها و دریافت‌های تاریخی در این باره گمراه‌کننده هستند. به‌عنوان نمونه هم‌ریشگی و همسانی صوتی زبانهای بومی، ما را به یگانگی تاریخی اقوام ساکن فلات می‌خواند. نزدیکی زبان‌های کاسی و ایلامی، هم‌ریشگی زبان کاسپی‌های خزر با «هاتی»های آسیای صغیر (پیش از چیرگی زبان هند و اروپایی^{۴۴}) و حتی دورتر هم‌آوایی زبان سومری‌ها با زبان ساکنان جنوب خزر^{۴۵}، ما را به این باور نزدیک می‌کند که شاید روزگاری اقوام یاد شده دارای خاستگاهی نزدیک به هم و یا مشترک بودند. البته این دیدگاه را نمی‌توان به آسانی پذیرفت، چراکه بررسی‌های زبانشناختی گاه می‌تواند گمراه‌کننده باشد.

در این بررسی دیدگاه دیگری نیز در برابر ما قرار می‌گیرد: شاید اقوام خزری در دوران متفاوت و متوالی به‌درون و بیرون فلات ایران کوچ کردند و عناصر فرهنگی و زبانی خود را گسترش دادند.

وقتی به‌گسترهٔ تمدن آغازین ایران، از سیلک گرفته تا تپه حصار

نگاه می‌کنیم، درمی‌یابیم که اقوام خزری پدید آورندگان این تمدن هستند. پس موج حرکت و جابجایی آنها در بیرون و درون فلات پذیرفتنی‌تر است. باری نامهای تاریخی بسیاری گواه حضور این دو قوم در فلات ایران است. مثلاً نام قدیم دریاچه هامون «آکسی‌ای» و نام قدیم همدان «آکسایا» بود که آشوری‌ها به آن «کارکاسی» یعنی شهر کاس‌ها می‌گفتند. همچنین نام‌های تاریخی دریای کاسپین، دروازه کاسپین - که کلمه قزوین معرب آن است^{۴۶} - شهر کاشان - که نام کاش شو خدای کاسی را بر خود دارد - فغقاز (= گاف کاس = کوه کاسی‌ها) گواهان دیگری بر حضور گسترده تاریخی این دو قوم هستند. باشد که در آینده‌ای نزدیک، باز یافته‌های تازه باستان‌شناسی و مردم‌شناسی، ما را به دیدگاه‌های تازه‌ای برساند؛ و حتی این باور داشت استاد سرتیپ‌پور را بپذیراند که قوم نه آریایی نه سامی سومرهم «از طرف شمال به سواحل خلیج فارس رفته است»^{۴۷}.

در دورانی که کاسی‌ها و کاسپی‌ها در غرب دریای خزر می‌زیستند، شرق دریای خزر نیز کانون زندگی اجتماعی بود. پیشتر نشان دادیم که با توجه به باز یافته‌های تورنگ تپه، غارهای هوتو و کمربند و باز یافت تازه جام‌خانه ساری، زندگی در کرانه‌های خزر و بلندی‌های البرز ادامه داشته است. و چنین به نظر می‌رسد که اقوامی در کنار کاس‌ها زندگی می‌کردند و با تمدن تپه حصار در آنسو و تمدن کرانه‌های خزر در اینسو در پیوندی تنگاتنگ بودند. این اقوام که به کار دامداری، کشاورزی و شکارگری می‌پرداختند، در آغاز هزاره دوم ق.م همانند بسیاری از اقوام تاریخی وارد گذرگاه‌های تازه‌ای شدند که فرایندش تکانه‌های تاریخی آن عصر بود.

مهم ترین اقوامی که در دوران آغازین تاریخ ایران، در مازندران می زیستند، از شرق به غرب «هیرکانی»ها «تپورها» و «امرد»ها بودند. در دوران تاریخی وقتی از این اقوام سخن می گوئیم دیگر نشانی از «کاسی»ها نمی یابیم، ولی کاسپی ها همچنان حضوری کمرنگ دارند. نزدیکی زبان کاسپی ها و هاتی های ساکن آسیای صغیر ما را به این باور نزدیک می کند که شاید کاسپی ها از طریق کوه های آلبانی به آنسو رخنه ای ناموفق داشتند و شاید دسته ای از آنها مهاجرت کردند و در همانجا ماندگار شدند! به هر حال با پیدایش اقوام تازه نفس «کادوسی»، «گل»، «تپور» و «امرد» حضور قوم کاسپی کمرنگ و کمرنگ تر می شود، آنگونه که در دوران کشاکش تاریخی نامی از آنها نمی یابیم.

در پایان این بخش طرح چند پرسش ضروری است:

۱) آیا اقوام تازه نفس تپور، هیرکانی و امرد در پیوند نژادی با کاسی ها و کاسپی ها بودند؟ پاسخ این پرسش چندان دشوار نیست؛ زیرا گواهان تاریخی بر آنند که اقوام یاد شده پیش از آریاها در این سرزمین می زیستند. پس در آسیایی بودن این اقوام تردیدی نیست. و با توجه به گسترش انسان خزری در پهنه فلات، در پیوستگی نژادی این اقوام تردیدی باقی نمی ماند.

۲) آیا اقوام تپور و امرد و هیرکانی خود شاخه ای از قوم بزرگ کاس بودند؟ و یا بخاطر جابجایی این قوم و فشار اقوام مهاجم دیگر به مازندران تا رانده شدند؟ پاسخ این پرسش چندان روشن نیست؛ ولی چنین به نظر می رسد که برخلاف باور هرتسفلد و گیرشمن و دسته ای از دانشمندان نام قوم کاس مفهوم نژادی نداشت، بلکه این نام دو قوم بزرگ را دربرمی گرفت که بر تمامی پهنه گیلان چیرگی داشتند.

شاید بخاطر مهاجرت اقوام کاسی و مهاجرت و ضعف و ناتوانی کاسپی‌ها و بخاطر فشار اقوام تازه‌نفس و مهاجم آریایی، اقوام کادوسی و گیل به‌درون گیلان رانده شده باشند، ولی چنین باورداشتی دربارهٔ مازندران درست نیست؛ چرا که نوشته‌های تاریخی خبر از حضور تپورها و امردها در کنار کاسپی‌ها می‌دهند. به‌عنوان نمونه «کایوس پلینوس تمام نواحی واقع در جنوب دریای خزر را جایگاه کاسپی‌ها معرفی می‌کند، و چنین توضیح می‌دهد که آنها از سمت خاور با پارتها و قوم تاپیر (تپوریا) همسایه بودند»^{۴۸} و «اریستوفن» از اقوام هیرکانی و مردها در کنار اقوام کاسپی و آلبانی و کادوسی و دیگر قوم‌ها سخن می‌گوید. در ضمن، اگر نام کاسی یا کاسپی مفهومی نژادی داشت، یادمان این نژاد در شرق جلگه نیز بایست باقی می‌ماند، در حالیکه نشانه‌های زیستی این قوم بیشتر در غرب جلگه و کوه و دشت‌های وابسته به آن است.

اقوام تپور، هیرکانی و امرد

از شرق به‌غرب مازندران اقوام هیرکانی، تپور و امرد می‌زیستند. واژهٔ هیرکانی یونانی شدهٔ «ورگانا» است. سرزمین ورگانا در وندیداد اوستا بعد از سرزمین‌های «آریاویج»، «سُغد»، «مرو»، «بلخ»، «نیسایه»، «هرات»، «کابل» و «اوروا» نهمین متصرفه آریائی است. در «وندیداد» آمده است:

«نهمین کشور با نزهت که من اهورامزدا آفریدم خنتی است که اقوام هیرکانی (ورگانا) در آن سکونت دارند. اهریمن پرمرگ برضد آن گناه بی‌توبه پدید آورد»^{۴۹}.

آیا ورگانا (گرگان قدیم) به‌مفهوم سرزمین گرگها است؟

متأسفانه تاریخ آغازین مازندران، آنچنان و همانک و رازآلود است که یافتن پاسخی روشن برای بسیاری از پرسش‌ها ممکن نیست. و تنها با نمادها و نشانه‌ها - که گاه گمراه‌کننده هستند - می‌توانیم به رازهای تاریخی این سرزمین پی‌ببریم. و نشانه‌ها به این پرسش پاسخ مثبت می‌دهند. اعتمادالسلطنه در کتاب «التدوین فی جبال شروین» می‌نویسد: «ویرکانا در لغت فرس قدیم به معنی گرگ است ... اما وجه تسمیه دریای مازندران به دریای گرگان آنکه در اوان سلطنت سلاطین کیان اهالی هیرکانی یا گرگان چون تابع و مطیع سلطنت با استقلال کیان بودند از ولات مازندران که آن تبعیت و اطاعت را نداشتند تمکین نمی‌نمودند. بنابراین ولات مزبوره و تبعه آنها که مازندرانی‌ها باشند اهالی هیرکانی را گرگان گفتند.»^{۵۰}

این دیدگاه درخور بررسی و ژرفش بیشتری است. چرا که در دوران کشاکش آریایی‌ها با دیوان مازنی و اشکانیان با تپورها و امردها، سرزمین گرگان قدیم پیکره جدا مانده‌ای از مازندران و گیلان بود.

خواندیم که در وندیداد، این سرزمین نهمین متصرفه آریایی‌ها است؛ و در تاریخ اشکانیان می‌خوانیم که:

«سلوکوس دوم قبل از عزیمت از سرزمین پارت با آرشاک (اشك) وارد مذاکره شد. وی را به سمت پادشاه پارت و هرکانه، ولی تابع خویش شناخت»^{۵۱}

همچنین در این دوران تاریخی، گواه حرکت‌های جداگانه‌ای هستیم که از جمله آنها طغیان مردم این سرزمین به رهبری اردوان سوم بر ضد حکومت فرهاد چهارم و آشوب و استقلال این سرزمین در دوره بلاش می‌باشد.^{۵۲}

پس سرنوشت گرگان از همان آغاز با سرنوشت آریایی‌های

مهاجم و اشکانیان یکی می‌شود، در حالیکه بخش مرکزی و غربی مازندران همچنان زیستگاه اقوامی است که از پیروی آنها رویگردان هستند؛ و با سرنوشت تاریخی خود در کار آفریدن تاریخ دیگری می‌باشند.

البته در این بررسی افق‌های تازه‌ای گشوده می‌شود. مثلاً در آثار نویسندگان تاریخ ایران باستان می‌خوانیم که رفتار اقوام آریایی با بومیان ساکن ایران رفتار ملت غالب با مغلوب بود.^{۵۳} پس آیا صفت گرگ را اقوام آریایی به ساکنان این سرزمین ندادند؟ در وندیداد اوستا می‌خوانیم که: «اهریمن پرمرگ بر ضد آن (سرزمین ورگانا) گناه بی‌توبه پدید آورد» آیا گناه بی‌توبه اشاره‌ای به ستیزه‌گری بومیان این سرزمین پیش از فرمانبرداری آنان نیست؟

پندار دیگری نیز وجود دارد که در نوشتار دیگران به آن اشاره نشد. شاید واژه ورگانا ریشه در توتم ساکنان این سرزمین دارد^{۵۴}؛ و شاید ساکنان این سرزمین به نام توتم خود معروف شدند! اقوام دیگری نیز هستند که به نام توتم خود شناخته شدند. مثلاً: «بسیاری از محققان سکارا به معنی سگ گرفته‌اند و آن را توتم قبیله ایشان می‌دانند؛ همچنانکه نام قوم مغولی ترک شده نوگی هم به مغولی به معنی سگ است^{۵۵}» در شاهنامه نیز بارها از قوم و سرزمین گرگسار یاد شده است: وقتی سام برای نبرد با گرگساران، فرزندش زال را به مؤیدان می‌سپارد، چنین می‌گوید:

چنین گفت با نامور بخردان که ای پاک وهشیار دل مؤیدان
چنین است فرمان بیدار شاه که لشکر همی راند باید براه
سوی گرگساران مازندران همی راند خواهم سپاهی گران
و باز وقتی سام بعد از فتح گرگساران به نزد منوچهر می‌آید،
منوچهر او را بگرمی می‌پذیرد و از نبرد گرگساران پارسا می‌شود:

منوچهر بر خاست از تخت عاج زی قوت رخشنده بر سرش تاج
 بر خویش بر تخت بنشاختش چنان چون سزا بود بنواختش
 پس از گرگساران مازنداران وزان نره دیوان جنگ آوران
 بهرسید بسیار و تیمار خورد سپهد همه يك به يك یاد کرد
 همچنین وقتی سام برای نبرد با مهراب کابلی عازم آنجا
 می شود، زال به پیشواز او می آید و از زبانش می شنویم که:

ز مازندران هدیه این ساختی هم از گرگساران بدین تاختی

در بخش غربی هیرکانیان، تپورها و در غرب تپورها، مردها (امردها) می زیستند. تاریخ نویسان و جغرافی نویسان گذشته، از اقوام دیگری نیز در جنوب خزر سخن می گویند که از جمله آنها، دروبیک ها، کادوسی ها و گیل ها، اوتیان ها، اناری ها و کاسپی ها می باشند. دیاکونوف در تاریخ ماد، «اناری» را به نام قبیله نمی شناسد، و این واژه را به مفهوم انیرانی یا غیر آریایی ها می داند.^{۵۶} استرابون (نیمه اول قبل و بعد از میلاد) وقتی از هیرکانیان و کادوسیان و مردان و کاسپیان سخن می گوید، می نویسد که در زمان وی قبیله ای به نام کاسپیان وجود ندارد.^{۵۷} یلینیوس که چند سالی بعد از استرابون و در قرن اول میلادی می زیست، همه قبایل جنوب خزر را کاسپی می نامد. و این اقوام را از سمت شرق با آنها همسایه می داند «ناحیه پارت آپاورتن و قبایل تپوران که در هیرکانیه سکونت داشتند و اناریان و استاوریان و هیرکانیان».^{۵۸} با اینهمه به نظر می رسد که حق با استرابون باشد. زیرا در عصر او یا کاسپی ها در قبیله های کادوسی و دروبیک حل شدند و یا به آنسوی ماد آتروپاتن (آذربایجان کنونی) و به سوی آسیای صغیر مهاجرت کردند.^{۵۹}

به هر حال، در دوران بعدی تاریخ شاهد حضور قوم نیرومند

کادوسی در گیلان هستیم حضور این قوم دو علت می‌تواند داشته باشد: یا در دوران مهاجرت‌های بزرگ، یعنی هزارهٔ دوم و اول ق.م بخاطر فشار اقوام برون مرزی، از نواحی جنوب خزر به درون گیلان تا رانده شد و یا باقیماندهٔ قوم بزرگ کاسپی است. قوم کادوسی همراه با اقوام تپور و مردها در دوران مادو هخامنشی نقشی تاریخ‌ساز داشته است که به‌هنگام ضرورت به آن پرداخته خواهد شد. زیستگاه اصلی تپورها کوه‌های مرکزی مازندران (دودانگه و چهاردانگهٔ امروز) بود. شاید آنان بر جلگه نیز چیرگی داشتند. استرابون می‌نویسد: «تپوران میان هیرکانیان و آریانها زندگی می‌کنند»^{۶۰} و یا «گفته می‌شود که تپورها میان در بیس‌ها (ذریک‌ها) و هیرکانیان زندگی می‌کنند».^{۶۱} «بتولمه که از جغرافی‌شناسان قرن دوم بعد از میلاد بود سرزمین آنان را بین پارت و آریا معرفی می‌کند»^{۶۲} «نلدکه» و «مارکوارت» برآند که خاک تپورها در بخش جنوبی تبرستان خاوری بود که آنرا پاتشوارش نام نهاده بودند. نشانه‌ها نیز چنین می‌گویند. بی‌تردید دشت «پریم» یکی از کانون‌های نخستین زندگی اجتماعی در پهنهٔ مازندران بود. این دشت با کوه تاریخی «شهر یارکوه» (برگرفته از نام اسپهبد شهریار باوند) از «آسران رستاق» (پشتکوه بعدی) و یکی از پناهگاه‌های اصلی تپورها جدا می‌شود. نخستین شهر مازندران به‌نام شهمار یا سهمار در فریم جای داشت.^{۶۳} و روستاهای آنسوی شهریار کوه دیدبان شاهراه پارت-ماد و سرزمین‌های تاریخی قومس و تویه‌دروار و شهر صدردروازه بودند. پس زیستگاه تپورها در این گستره است. تپورها در این قلمرو از یکسو با پایتخت بعدی اشکانیان (شهر صد دروازه) همسایه بودند و از سوی دیگر با هیرکانیان که در شرق آنان می‌زیستند و بیشتر فرمانبردار اشکانیان بودند. سکه‌های اشکانی که

در بعضی از روستاهای این منطقه کشف شد، گواه همزیستی دوستانه تپورها و اشکانیان است. و قلاع تاریخی کلیم - که در نوشتار تاریخ بعدی منسوب به خسرو پرویز است - و «بندبن» و «کاورد» و دژهای معروف «کوزا» و «کرکیلی دژ» می تواند پناهگاه و یا قلاع دیدبانی تپورها در دوران تاریخی باشد.

مردها در غرب تپورها می زیستند. مشخص کردن مرز واقعی این دو قوم آسان نیست؛ اما گواهان تاریخی بر آنند که قلمرو تپورها از نزدیکی آمل تا نزدیکی گرگان کنونی و قلمرو مردها از آمل تا نزدیکی سفید رود بود.

بیشتر تاریخ و جغرافی نویسان یونان باستان، از قوم «مردها» سخن گفتند، هرودوت به اشتباه این قوم را یکی از چهار طایفه چادرنشین ماد می داند. پدر تاریخ - همانگونه که دسته ای از دانشمندان یادآور گردیدند - نام طایفه های ماد آریایی را با نام اقوام بومی متحد آنها در هم آمیخت. آریان از تاریخ نویسان یونان باستان می گوید: «مردها مردمی بودند بی بضاعت ولی در کشیدن بار فقر و قحطی شجاع».^{۶۴} و به روایت کنت کورث در تاریخ اسکندر:

«پس ازینکه اسکندر پارس را غارت و شهرهایی زیاد مطیع کرد داخل ولایت مردها شد. این قوم از مردمان جنگی اند. و عادات و اخلاقی دارند و رای سایر مردمان پارس. آنها غارهایی در کوه می کنند و در آنجا با عیال و اطفالشان زندگانی می کنند. غذای آنان از گوشت حشمشان یا حیوانات وحشی است».^{۶۵}

بیشتر جغرافی نویسان یونان باستان، زیستگاه مردها را بین کادوسی ها و تپورها دانستند اعتماد السلطنه در کتاب «التدوین فی احوال جبال شروین» می نویسد:

«طوایفی که در حدود دریای مازندران در اراضی خاک ایران

ساکن بوده چهار طایفه به‌شمار آمده‌اند. اول مارد یا مازد که از سواحل غربی رودخانهٔ اراز یعنی از آمل بطرف مغرب سکنی داشته و اشتقاق اسم مازندران از نام همین طایفه است ... دویم طایفهٔ طاپوری که در ناحیهٔ شمال شرقی یعنی از کنار رود اترک تا ساحل رودخانهٔ آراسپی را برای اقامت و بورت اختیار کرده بودند. و تبرستان از اسم این طایف مشتق شده ... سیّم طایفهٔ چَل یا گِل که از رودخانهٔ قزل‌اوزن یا سفیدرود تالومیر یورت داشته و گیلان به‌اسم آنها موسوم گشته... چهارم طایفهٔ گادوزی که از لومیر تا لنکران را معمور نموده حال طوالش در جای آنها سکنی دارند. این چهار طایفهٔ معتبر اصلاً تورانی بوده‌اند نه ایرانی.^{۶۶} و در صفحهٔ بعد می‌نویسد: «کپیّر از مصنفین بزرگ در کتاب جغرافیای قدیم خود می‌نویسد طوایف ژل و طاپور و گادوزی تماماً شعبه‌های طایفهٔ مازد یا مازد بوده‌اند و به‌عقیدهٔ ما این رای صحیح و متین است. همه مازد بوده‌اند، متها این است که هر شعبه اسم خاصی داشته...^{۶۷}»

البته در این نمودار با لغزش‌هایی روبرو هستیم. مثلاً چهار طایفهٔ یاد شده را تورانی می‌داند. می‌دانیم که آریاها به‌دشمنان خود دیویاتور می‌گفتند. چه نظر استادانی چون «پور داوود» و «فروه‌وشی» را بپذیریم و تور را از نژاد آریایی بدانیم^{۶۸} چه مثل «راگوزنی». آنان را از نژاد زردپوست چینی و مغولی^{۶۹} و یا مثل فردوسی از نژاد ترک^{۷۰} بدانیم، باز در این نکته تردیدی باقی نمی‌ماند که اقوام یاد شده تورانی نبودند.

البته در تاریخ ابری مازندران، دست یافتن به بعضی از رازها ممکن نیست؛ و بیشتر گفتیم که در این جستار، تنها نشانه‌ها ... که گاه گمراه‌کننده هستند - سخن می‌گویند.

به‌روایت سنگواره‌ها، ابزار سخنگو و تاریخ، جنوب خزر یکی

از کانون‌های نخستین زندگی اجتماعی بود. و ما پیشتر در این باره سخن گفتیم. این سرزمین بخاطر دریای خزر، درختان انبوه، گیاهان سرشار و رودها یکی از کانون‌های مناسب زیستی برای انسانهای پیش از تاریخ بود. پس حضور قبیله‌ها و اقوام غیر آریایی در این گستره حتمی است.

همهٔ پژوهندگان (از جمله مارکوارت، ئلُدکه، دیاکونوف) بر آنند که تپورها و آماردها اقوامی بومی و غیر آریایی هستند. بندهشن نیز تپورها را از نیاکانی بجز سامی و آریایی می‌داند. بنابراین، طبیعی به نظر می‌رسد که این اقوام فرزندان نیاکان غارنشین این سرزمین باشند؛ اما حضور اقوام کوچک دیگر (مثل درویک‌ها) در دوران بعدی تاریخی، پذیرفتنی است.

در ضمن اعتمادالسلطنه قلمرو تپورها را تا ساحل رود اترک می‌داند. پلینیوس هم زیستگاه تپوران را هیرکانیه می‌نویسد. شاید در روزگاران گذشته این دو قوم در سرزمین گسترده‌تری می‌زیستند. بعضی از یادمان‌های تاریخی بر این گواهی می‌دهند. کسروی در کتاب نامهای دیه‌ها و شهرهای ایران می‌نویسد:

«طبرک که نام دو دژ معروف یکی در نزدیکی ری و دیگری در نزدیکی سپاهان است شکل درست آن تابورک است. و شك نیست که هنگامی این دو جا نشیمن دسته‌هایی از آن طایفه [تپور] بوده است»^{۷۱}

«مارکوارت» تپورها را اقوامی می‌داند که بعد از شکست آماردها از فرهاد اول و کوچ اجباری آنان به سردرهٔ خوار، از طابران طوس به سرزمین آماردها آمدند^{۷۲}. «پور داوود» هم به پیروی از او همین دیدگاه را بیان می‌کند^{۷۳}. نادرستی این دیدگاه روشن است. گواهان تاریخی در این باره آشکارا سخن می‌گویند؛

زیرا پیش از اشکانیان تپورها در مازندران ساکن بودند؛ و کراتر، سردار اسکندر، از سرزمین آنان گذشت؛ اما «طابران» در گذشتهٔ دور می‌توانست در قلمرو تپورها باشد، همانگونه که مرغیانا (= مرتیانا = مروبعدی) زیستگاه دسته‌ای از مردها بود. به‌نوشتهٔ ریچارد فرای «اوکراتیدس بخشهای غربی تپوریا و تراکسیان را در حدود ۱۶۰ ق.م در برابر حملهٔ مهرداد [اشکانی] از دست داد».^{۷۴} فرای در زیرنویس همین مطلب می‌نویسد که این تپوریا نزدیک مشهد است (= طابران کنونی)، نه در تبرستان.

در بازبینی نشانه‌ها، به‌افق‌های تازه‌ای می‌رسیم. نام تپوریا در نزدیکی مشهد، نام مرغیانا (سرزمین مردها)^{۷۵}، نام رود آمودریا (آمو یا آموی یا آمل دریا = جیحون کنونی).^{۷۶} و نام شهر آمل (چهارجوی) در خراسان همه نشانه‌هایی هستند که ما را به‌باورهای تازه‌ای می‌رسانند. شاید در روزگاران گذشته، خراسان هم در قلمرو مردها و تپوری‌های مازنی بود و شاید نخستین نبردهای اسطوره‌ای - تاریخی آریائیا با دیوان مازنی در همین گستره رخ داده است! و این دیدگاهی است که در بخش دیگر به آن پرداخته خواهد شد. باری، مکان‌های دیگری نیز از حضور این اقوام خبر می‌دهند. به‌روایت «نه‌آرخ» چهار قوم نگاهبان راههای دولت هخامنشی بودند و از این دولت هدیه می‌گرفتند که یکی از آنها قوم «مردها» ساکن پارس (پرسید) می‌باشد.^{۷۷} به‌روایت موسی خورنی (قرن پنجم میلادی)، نویسندهٔ تاریخ و جغرافیای ارمنستان، یکی از ایالات ارمنی، مرداغی بود. و «مرداغی چنین به‌نظر می‌آید که مارد داغی باشد یعنی کوه ماردها».^{۷۸}

دیاکونوف نیز در یادآوری ساکنان ماد در سدهٔ هفتم ق.م از «مردهای» نیمه صحرائشین و ساگارتیان نام می‌برد، و آنان را ساکنان

آندیا (یکی از دره‌های سفید رود)، زیکرتو (میانه کنونی)، کشور دالیان (تبریز کنونی) و محتملا گیزیل بوندای باستانی (قافلانکوه) می‌داند.^{۷۹}

همه نشانه‌های فوق گواهی می‌دهند که «مردها» چون دیگر اقوام خزری (مثل کاسی‌های و تپورها) در قلمرو گسترده تری زندگی می‌کردند.

آیا نام «مارد» در برگیرنده اقوام گوناگون بود؟ بعضی از پژوهندگان و واژه‌نگاران ایرانی، مثل دکتر معین و پوردوود، مفهوم این واژه را مخرب و زبان‌آور می‌دانند؛^{۸۰} «گیگر» هم آنرا به معنی «قاتل» می‌داند.^{۸۱} شاید این صفت را آریایی‌های مهاجم به این قوم دادند؛ و شاید این صفت در برگیرنده تمام اقوام خزری بود که در برابر اقوام مهاجم و تازه نفس آریایی پایداری می‌کردند!^{۸۲} با اینهمه در این باره نمی‌توان روشنی سخن گفت، و همان بهتر که گمان‌های نادرست ما را به بیراهه نکشاند.

مازندران در آئینه اسطوره

اسطوره تبیین ناآگاهانه هستی در دورانی است که گسل‌های بزرگ تاریخی در حال رخ دادن و شکاف عمیق طبقات اجتماعی در حال شکل گرفتن است... اسطوره نوعی جهان‌بینی است؛ جهان‌بینی شگرفی که عمده‌ترین موضوع آن، دست‌یابی به چرایی هستی است.... اساطیر اوستا و شاهنامه ریشه در خاور ایران دارد؛ یعنی، رستنگه آیین زرتشت. و اساطیر اقوام غیر آریایی (مثل مازندرانیان و اقوام ورن و اقوام باختری و جنوبی) در برابر اساطیر اقوام پیروزمند و مهاجم آریایی رنگ می‌بازد....

آیین مزدیسنه «اسطوره آیینی» نیست، اما آیینی است که بر بستر اسطوره پیش می‌رود. برای همین آینه تمام نمای اسطوره ایرانی است؛ اما اساطیر آریایی-ایرانی وابسته به یک دوران ویژه نیستند؛ و ما در پویایی این اساطیر گواه دگرگونی‌های شگرفی در ساختار و پیام آن می‌باشیم. اساطیر آریایی-ایرانی پیش از مهاجرت با اساطیر دیگر اقوام آریایی، بویژه هندی، آمیخته است. در این دوران اسطوره از تاریخ جدا نمی‌شود؛ اما با حوادث تاریخی گره نمی‌خورد. و مفاهیم اسطوره‌ای ناب و مجردند؛ یعنی اسطوره‌ای ناب؛ اما بعد از مهاجرت آنگونه با حوادث تاریخی گره می‌خورد و عینیت تاریخی می‌یابد که جدا کردن آن از تاریخ ممکن نیست.*
بدینسان در آیین مزدیسنه تاریخ و اسطوره کاملاً با هم درمی‌آمیزند؛ آنگونه که: «ایرانیان همه تاریخ خود، گذشته و حال و آینده را در پرتو اسطوره‌های خود درک می‌کنند»^{۸۳}

در ضمن یادآوری این نکته ضروری است که در اوستای متأخر، ساختار اسطوره ایرانی در هم می‌ریزد؛ از یکسو از اساطیر بین‌النهرین تأثیر می‌پذیرد^{۸۴}، و از سوی دیگر آنچنان با حوادث تاریخی و تنش‌های سیاسی دوران ماد و هخامنشی و اشکانی و ساسانی گره می‌خورد که جایگاه جغرافیایی این اسطوره عوض می‌شود.

در اوستا بارها از دیوان مازنی سخن رفته است. در آبان یشت

* عبارات فوق برگرفته از مقاله دیگر نگارنده با عنوان «حقیقت فردوسی و خاستگاه اجتماعی شاهنامه» بخش «بازخوانی اسطوره ضحاک» است که در مجله چیتا شماره ۷۶ و ۷۷ فروردین ۷۰ به چاپ رسید.

می خوانیم که هوشنگ پیشدادی صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند پیشکش آناهیتا کرد تا بزرگترین شهریار روی زمین گردد و بتواند دو سوم از دیوان مازنی و دروغ پرستان ورن را بر زمین افکند.^{۸۵} در «بند هشن» یکجا از خریدن دیوان مزی سخن رفته است^{۸۶} و در جای دیگر «از نبرد دیوان و دروجان و مزی‌ها با ایزدان و یغان و امشاسپندان».^{۸۷} در «دینکرد» می‌خوانیم که: سروش «هر شب مردمی را سه بار به همه شب برضد دیوان مازندر راهنمایی می‌کند که از بیم دیوان ستوه نبوند».^{۸۸} به روایت دینکرد در نسک سوتکر اوستا آمده است که: کاووس دست به کارهای بزرگی زده است که از جمله آنها «ساختنش هفت خانه بر میانه البرز و بس دیومزن را از تباہ کردن جهانی بازداشتن» می‌باشد.^{۸۹}

و در همان نسک دربارهٔ قد و بالای دیوان مزی چنین آمده است: «ایشان را از بلندی چنان است که دریای فراخکرد تا میان زانو [رسد] و باشد که تاناف؛ و آنجا که ژرف‌ترین جا می‌باشد تا دهان آید».^{۹۰} در اسطوره آریایی ایرانی نفرت به مزی‌ها آنچنان ژرفا ژرف است که در جاماسب نامه و یشتاسپ از استاد خود سؤال می‌نماید که آیا مازندرانها (و ترکها) انسان هستند یا دیو؟ و پس از مرگ روحشان به کجا می‌رود؟^{۹۱}

با اینهمه البرز در این اسطوره کوه مقدسی است؛ زیرا به روایت «مهریشت» «مهر کاخی بر فراز کوه هرا، البرز دارد. جایی که در آن نه شب هست و نه تاریکی، نه سرما هست و نه گرما، نه بیماری هست و نه مرگ».^{۹۲} و در این کوه است که «هوم نیروده درمان بخش [آن] فرمانروای زیبا با چشمان زرد رنگ» برای مهر پیشکش می‌آورد.^{۹۳} و از اینجاست که رود برومند پرآوازه، اردویسور آناهیتا، به بلندی هزار قد آدمی سرازیر می‌گردد و

به دریای وئوروکش (فراخکرت = دریای مازندران) می‌ریزد.^{۹۴} در این اسطوره، دریای وئوروکش (فراخکرت) نیز چون کوه هراثیتی (البرز) مقدس است. رود مینوی آناهیتا به این دریا می‌ریزد.^{۹۵} فراهورایی در این دریا شناور است. و در کنار این دریاست که افراسیاب و ارجاسپ تورانی از آناهیتا کامیابی می‌طلبند تا این فرّ را به دست آورند.^{۹۶} دریای فراخکرت - که «آبش سرزمین گسترده‌ای را فرا گرفته است» - جایی است که در آن تشر «به پیکر اسب سپید زیبایی با گوشهای زرین و لگام زرنشان» فرود می‌آید؛^{۹۷} و ۹۹/۹۹۹ تن از فروهرهای «نیک توانای پاک پارسایان» از آن نگاهبانی می‌کنند.^{۹۸} و در این دریاست که گشوکران، زورمند مزداداده (= هوم سفید در ادبیات پهلوی) می‌روید.

در این اسطوره شمال سرزمین شومی ست. زیرا انگره مینو در آنجا زیست می‌کند.^{۹۹} ونس دیو چون مگسی از آنسو می‌آید.^{۱۰۰} در بندهشن آمده است «مشیانه فراز جست و شیر گاو دوشید و بسوی شمال ریخت.»^{۱۰۱} به تعبیر استاد مهرداد بهار «شمال سرزمین دیوان شمرده می‌شد. و ریختن شیر بسوی شمال در واقع بجای آوردن فدیّه است نسبت به دیوان».^{۱۰۲} و برای همین است که زرتشتی‌ها خانهٔ خود را رو به شمال نمی‌سازند.^{۱۰۳}

براستی نماد این جدال‌ها و سرزنش‌ها و باورها در چیست؟

بنیادهای تاریخی نبردهای اسطوره‌ای آریایی‌ها با دیوان مازندران به روایت اوستا، ایران ویج سرزمین آریاها (= مردم نجیب و آزاده) است. این سرزمین در کنار رود «و نگوهی دائیتی» است. و از آن سیراب می‌شود. در وندیداد آمده است: «نخستین و بهترین جا و سرزمینی که من اهورامزدا بیافریدم ایرانویج است»^{۱۰۴}؛ اما در این

سرزمین «اهریمن پر آسب به پتیارگی مارسرخ و زمستان دیو داده بکار آورد»^{۱۰۵} آنگونه که از آن پس ده ماه زمستان بود و دو ماه تابستان. معلوم نیست که سرمای سخت انگیزه کوچ آریایی‌ها از این سرزمین شد و یا انگیزه‌ای دیگر، به روایت اسطوره‌ها سرمای دیو داده و کمی چراگاهها موجب حرکت آنان شد، و به روایت تاریخ فشار اقوام مهاجم و تازه نفسی که از سوی شمال به جنوب پیش می‌تاختند. و این راز تا بازیافته‌های نوین باستان‌شناسی و مردم‌شناسی همچنان بی‌پاسخ خواهد ماند.

درباره مکان ایران ویج دیدگاههای گوناگونی وجود دارد. دسته‌ای چون دار مستر (اوستا شناس نامی) ایران ویج را با سرزمین اران (قره‌باغ کنونی) برابر دانستند. و از گواهان سخن آنان منابع پهلوی چون بندهشن است که در جایی ایران ویج را در طرف آذربایجان پنداشته است. «این یکسان شماری احتمالاً از زمانی پیدا شده است که دین زرتشت به غرب ایران در جامعه مغان راه یافت. امروزه دانشمندان انتساب زرتشت را به آذربایجان به دلایل فراوان مردود می‌دانند که مهمترین آنها دلایل زبانی است»^{۱۰۶} دسته‌ای دیگر چون «یوستی» و «مارکوارت» و «پوردوود»^{۱۰۷} و «فره‌وشی»^{۱۰۸} آنها را با خوارزم قدیم یکی دانستند. هینک، از زبان‌شناسان بزرگ، خوارزم را در برگیرنده سرزمین گسترده تری تا مرو و هرات می‌دانست.^{۱۰۹} و «نیولی» بر آن است که حوزه فعالیت زرتشت و ایران ویج، بلخ و هرات و جنوبی‌ترین ناحیه زرنگ و رنج می‌باشد.^{۱۱۰}

دیدگاههای دیگری نیز وجود دارد که از جمله آنها دیدگاه «گیگر» و «هومباخ» است.

«گیگر» ایرانیویج را در فرغانه می‌داند^{۱۱۱}؛ و در نظریه هومباخ

- که اخیراً مطرح شد - زادگاه زرتشت در نواحی رودخانه تجن و ایرانویج در دره کشف رود - که شعبه غربی تجن است - در ده مزدوران کنونی بوده است.^{۱۱۲}

هدف از این جستجو ره یافتن به سرزمین ایرانویج نیست؛ زیرا این موضوع در این نوشتار نمی‌گنجد، اما شناخت خاستگاه و قلمرو ایرانیان برای ریشه‌یابی مهاجرت و چگونگی نبرد آنان با اقوام جنوب خزر ضروری است.

امروزه همگان بر آنند که در آغاز هزاره دوم ق.م موج گروهی از قبیله‌های ایرانی بسوی غرب فلات ایران آغاز شد. پیشتر گفتیم که پیش از هجوم آریایی‌ها تمدن پیشرفته‌ای در جنوب خزر - از سیکل کاشان و تپه حصار دامغان گرفته تا تورنگ تپه گرگان و غرب گیلان - پدیدار شده بود. تمدنی که می‌توانست از تمدن قبیله‌های بیابانگرد آریایی پیشرفته‌تر باشد. و گفتیم که خاستگاه و زیست‌گاه اصلی اقوام تپور و آمارد مازندران کنونی بود؛ اما قبیله‌هایی از این اقوام در گستره فلات پراکنده بودند؛ و آسیای میانه یکی از کانون‌های زیستی آنان بود.

نام مرغیانان (= مرتیانان = سرزمین مردها)، کشف رود (کاسپی رود)،^{۱۱۳} تپوریا (طاهران کنونی)، آمودریا (آمرد = آمل دریا) و نام شهر آمل برکناره این رود^{۱۱۴} همگان گواه حضور گسترده این قوم می‌باشند.

«هو مباح» «با تکیه بر نظر مارکوارت در مورد یکی انگاری اکس باتجن و قبول این نظر هنینگ که زادگاه زرتشت در نواحی رودخانه تجن بوده است، بر آن است که دره کشف رود که شعبه غربی تجن است، احتمالاً ایرانویج به‌شمار می‌رفته است».^{۱۱۵}

نشانه‌های زبانی و تاریخی، درستی این دیدگاه را ثابت می‌کنند؛ زیرا

کلمه «اکس» یونانی شده و خوش است. تاریخ نویسان و خوش را با جیحون یکی گرفتند، در حالیکه نام پیشین جیحون آمودریا بوده است.

و خوش در فارسی قدیم به معنی جهنده است و تجن در زبان تبری (مازندرانی) به معنی جهنده و تیزرو؛ پس، برابری این دو نام واقعی تر است. نام تبری رود تجن چون نام‌های دیگر ما را به پراکندگی اقوام خزری نزدیک می‌کند؛ و برابری حوزه این رود با ایوانویج راهگشای ما به نخستین نبردهای آریاییان با بومیان ساکن این منطقه است.

بی تردید در نبردهای آغازین بومیان پس نشستند و به درون کوه‌های مازندران تا رانده شدند، اما کوه‌های مازندران از چنان شرایط دفاعی برخوردار بود که امکان پیشروی آنان را سد کرد و آنان را ناگزیر کرد تا بعد از تسخیر گرگان قدیم (ورگانا) راه جنوب غربی را در پیش بگیرند و بعد از نابودی تمدن تپه حصار به «مادرازی» و «ماد بزرگ بعدی» راه یابند.

در فرگرد اول وندیداد آمده است که بعد از ایرانویج، سغد، مرو، بلخ، نيسايه (در ۱۸ کیلومتری اشک آباد = عشق آباد کنونی)، هرات و بعد ورگانا و ری وورنه به تصرف آریاییان درآمد.^{۱۱۶} این سرزمین‌ها خط سیر قبیله‌های ایرانی را به درون فلات نشان می‌دهد. قبیله‌های ایرانی بعد از تصرف گرگان قدیم بسوی شاهرود امروزی پیش رفتند و باگذار از سردرۀ خوار به درون فلات راه یافتند.

دسته‌ای بر این باورند که قبیله‌های پارس و ماد ابتدا در آذربایجان می‌زیستند؛ و بعد به نواحی جنوبی‌تر رخنه کرده، حکومت ماد و هخامنشی را پی‌ریزی کردند؛ در حالیکه به روایت دیاکونوف «نواحی کنونی آذربایجان و کردستان ایران از قرن نهم تا

هفتم ق.م غیر ایرانی بوده و ساکنان آن نقاط به زبانهای لولوبی و گوتی و مانند آن تکلم می‌کردند. و فقط مشرق ماد یعنی ناحیه تهران کنونی و اصفهان را کاملاً زبان ایرانی (که توسط قبایل آسیای میانه که به اسب‌داری و سوارکاری اشتغال داشتند به آن نواحی آورده شده) فراگرفته بود.^{۱۱۷} همچنین نابودی تمدن‌های تو رنگ تپه‌گرگان، تپه حضار دامغان و سیلک کاشان در نیمه دوم هزاره دوم ق.م می‌تواند گواه دیگر هجوم قبیله‌های ایرانی از راهی باشد که بعدها به شاهراه پارت-ماد شناخته شد، و روزگاری جاده ابریشم از آن می‌گذشت.

در هزاره اول ق.م یعنی زمانی که قبیله‌های ایرانی ماد در جستجوی متحدینی از قبایل بومی برای رهایی از غارت آشور و در کار پی‌ریزی تاریخ ایران بودند، شرق ایران نیز با ایجاد دهکده‌ها و قلعه‌های جدید، تاریخ و فرهنگی جدید را پی‌ریزی می‌کرد. و در این تکاپوی تاریخی چه آنانی که به غرب فلات راه یافته بودند و تمدن بعدی ماد و هخامنشی را موجب گشتند و چه آنانی که در شرق ماندگار شدند و تمدن بعدی بلخ و خوارزم و هرات را بوجود آوردند، احساس همانندی نسبت به مازندرانیان داشتند: نفرت از قبیله‌هایی که سد راهشان بودند و موجب گسستن پیوند شرق و غرب می‌گشتند.

بر مبنای روایت‌های مذهبی و ملی، فرمانروایان قبیله‌های ایرانی بارها با دیوان مازندران جنگیدند. اکنون می‌دانیم که دیو (= دَئُو در اوستا و دُو در زبان، پهلوی) خدای روشنایی بود.^{۱۱۸} و دیوان پیش از آیین مزدیسته همانند خدایان دیگر مورد پرستش قرار می‌گرفتند. بی‌تردید اسطوره بر بستر تاریخ به پیش می‌رود. و حتی

آیین‌هایی - که از بطن اسطوره متولد می‌شود - چون آیین‌های دیگر از تأثیرپذیری تاریخی به‌دور نمی‌مانند. پس بر مبنای همین ضرورت تاریخی است که در آیین ایرانیان اهورامزدا و نیروهای اهورایی ستایش می‌شوند و دیوان نکوهش، و در آیین هندوان، دیوان (مثل ایندیره) ستایش می‌شوند و اسوره (اهوره)ها سرزنش.

کریستنسن می‌نویسد: «اهوره‌ها خدایان قبایل نیم‌صحراگرد زارع لیکن دیوان مورد پرستش قبایل صحراگرد راهزن بوده‌اند»^{۱۱۹} شاید این باور درباره‌ی خویشاوندان هندی درست نباشد، زیرا پیش از هجوم اینان به‌هند، تمدن بزرگی (مثل موهنجو دارو) در این سرزمین پدیدار شده بود، ولی درباره‌ی آیین ایرانیان پذیرفتنی است. و ما در اوستا بارها شاهد ستایش کشتکارانی - که یکجا نشینی آنان گریزناپذیر بود - و نکوهش بدکارانی هستیم که راهزنی می‌کنند، گوسفندان را می‌کشند، و به آزار قبیله‌های ایرانی برمی‌خیزند.

در داستان‌های ملی و روایت‌های مذهبی بعد از ظهور زرتشت نبرد تورانیان و ایرانیان آغاز می‌شود. امروزه پژوهندگان بر آنند که تورانیان قبیله‌ای از سکاهای بودند که در نزدیکی ایرانیان می‌زیستند و موجب آزار آنان می‌گشتند؛ و سکاهای آنگونه که بررسی زبانشناختی و تاریخی نشان می‌دهد^{۱۲۰} خود شاخه‌ای از اقوام ایرانی بودند که در هزاره‌ی اول ق.م نقشی تاریخ‌ساز داشتند.

آیا دشمنی قبیله‌های جنوب خزر و تورانیان با قبیله‌های ایرانی (ساکن آسیای میانه) آنان را به اتحاد واداشت؟ بعضی از بازیافتها گواه همزیستی آنان است^{۱۲۱}، اما پاسخ روشنی برای این پرسش نمی‌توان یافت. و تنها در اسطوره‌ی ایرانی و روایت ملی (مثل شاهنامه) شاهدیم که بسیاری از نبردهای ایرانیان و تورانیان در مازندران رخ می‌دهد.

بر مبنای همین روایت‌ها، از همان آغاز که کیومرث به عنوان نخستین فرمانروا و انسان قدرتمند ظهور می‌کند دیوان به مبارزه با او برمی‌خیزند. کیومرث در نبرد کشته می‌شود، و هوشنگ بعد از به چنگ آوردن فرآورایی دوسوم از دیوان مازندران و دروغ‌پرستان گیلان را می‌کشد؛ و قانون آریایی‌ها را بر آنان حاکم می‌کند. سپس تهمورث دیوبند دیوان را شکست می‌دهد و از آنان خط را می‌آموزد (در روایت‌های بعدی تاریخی رشتن و نواختن را) و جمشید با چیرگی بر آنان ساختن گرمابه را.

و باز بر مبنای همین روایت‌ها فریدون با دیوان می‌جنگد^{۱۲۲}، و رستم با ساکنان این سرزمین نبردهای حماسی می‌کند که در شاهنامه به تصویر کشیده شد.

یکی از نبردهای اصلی ایرانیان و تورانیان در مازندران رخ می‌دهد. در این نبرد افراسیاب تورانی برمنوچهر چیره می‌شود. ایرانشهر به خطر می‌افتد. و آرش تیرانداز با نهادن جان خود در تیر، مرز ایران و توران را مشخص می‌کند. بعدها که مازندرانیان به آیین زرتشتی روی آوردند بر مبنای این نبرد تاریخی - افسانه‌ای سیزده تیر را روز رهایی مازندران از چنگال تورانیان دانستند. و این روز را که برابر با سیزده تیرماه زرتشتی است جشن گرفتند و گرامی داشتند.^{۱۲۳} و این جشن - که ریشه در قرون دارد - خود گواه دیگری بر مازندران شاهنامه است و پاسخ به دانشورانی که مازندران شاهنامه را در بیرون از مرزهای کنونی ایران، در یمن یا دیگر جای اقیانوس هند می‌جویند.^{۱۲۴}

در پایان واژه مزن خود راهگشای دیگر ما در این جستار است.^{۱۲۵} این واژه که در زبان اوستایی به معنای عظیم است، در نامه‌های دینی و ملی مفهومی وسیع‌تر می‌یابد؛ و به ساکنان جنوب

خزر (مازندران کنونی) اطلاق می‌شود. بررسی اوستا نشان می‌دهد که در این نامه مینوی واژه‌های مزن و ورن به‌عنوان قوم و سرزمین به‌کار رفتند (مثل ورگانا) نه صفتی برای دیوان اسطوره‌ای یا مجرد و انتزاعی، و با نگاهی ژرف‌تر در می‌یابیم که گاه واژهٔ مزن از دیو جدا می‌شود، و در کنار آن می‌آید. و ما با واژه‌های دیو و مزن یا دروجان و مزنها روبرو می‌شویم.

وَرَن نیز نام سرزمین است^{۱۲۶} و ما در آبان یشت می‌خوانیم که فریدون از خاندانی توانا در سرزمین چارگوش ورن هدایایی به آن‌ها تقدیم می‌کند، و از او می‌خواهد تا بر آژی دهاک پیروز شود.

دربارهٔ نیرومندی ساکنان جنوب خزر، روایت‌های ملی و مذهبی با روایت‌های یونانی عصر ماد و هخامنشی یکسان هستند. پیشتر خواندیم که در یکی از نسک‌های اوستا دربارهٔ قد و بالای دیوان مازنی چنین آمده است: «ایشان را از بلندی چنان است که دریای فراخکرد تا میان زانو [رسد] و باشد که تا ناف»

و روایت تاریخ چنین است:

در جنگ گوگمل «تزدیک سواره‌نظام [داریوش] مردها و کوسی‌ها می‌جنگیدند؛ و بلندی قامت و دلاوری آنها جالب توجه بود»^{۱۲۷}.

و یا:

«پس از مراجعت به‌بابل، اسکندر خبر یافت که سپاهیان جدید وارد شده‌اند: په ستاس (والی پارس) بیست هزار سپاهی پارسی آورده بود؛ و سپاهیان امدادی جز کوسی‌ها و تپوری‌ها که در همسایگی پارسی‌ها جنگی‌ترین مردمانند، با او آمده بودند»^{۱۲۸}.

و یا به‌روایت آریان: «ماردها مردمی بودند بی‌بضاعت ولی در

کشیدن بار فقر و قحطی شجاع»
 و به روایت ژوستین: «فرهاد جنگ را به مملکت قومی نیرومند (ماردها و تپورها) و شجاع برد»^{۱۲۶} اینچنین سرشت تاریخی مردمی که به پیروی از قوم‌های دیگر تن نمی‌دهند، سبب می‌شود تا مازندران در تمام دوران تاریخی بگونه‌ای کانون پایداری باشد. و تنها در دورهٔ صفویان (شاه عباس) است که با ترفند درویش مآبانۀ آنان به زانو در می‌آید، و آخرین برگ دفتر تاریخ خود را ورق می‌زند.

بعد از صفویه و زندیه مازندران زیستگاه مهاجران گرجی، بربر، کرد، ترک، لر و جوکی و گودار و چندین قوم دیگر می‌شود؛ و کم‌کم نسلی پدیدار می‌شود که دارای سرشتی دیگر و فرهنگ و موسیقی و زبانی آمیخته است.

این سرزمین از دوران قاجار به بعد، وارد گذار تازه‌ای می‌شود؛ از انزوا و تنهایی کامل - که گاه پی‌آمدش عقب‌ماندگی اجتماعی بود - بدر می‌آید؛ و در سرنوشت تاریخی ایران نقشی تاریخ ساز به عهده می‌گیرد.

ساری - آخرین بازنویسی خرداد ۷۲

پی‌نوشت

- ۱- ر. گیرشمن، ترجمهٔ محمد معین، چاپ هفتم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸، ص ۹
- ۲- نامی برای آسیا و اروپا
- ۳- تمدن شل = شلتن: دوره‌ای از دوران دیرینه سنگی (= پالئولیتیک) آغازین.
- ۴- هنوز در دامنه‌های جنوبی البرز (بجز تپه حصار) هیچگونه کاوش علمی به عمل نیامد.

- ۵- تمدن آشل: یکی از مراحل فرهنگی دیرینه سنگی زیرین.
- ۶- رجوع شود به تاریخ ایران - ایران باستان، ایوانف، گراتفسکی و تاریخ ماد، اثر دیا کونف
- ۷- دورهٔ موستین: یکی از مراحل فرهنگی پارینه سنگی میانه.
- ۸- ایوانف، گراتفسکی و ... تاریخ ایران - باستان، مترجمان: سیروس ایزدی حسین تحویلی، چاپ اول، انتشارات دنیا ۱۳۵۹، ص ۱۹
- ۹- و ۱۰: همان، ص ۱۹
- ۱۱- گیرشمن، همان ص ۱۰
- ۱۲- دکتر حسن خوب نظر، تمدن های پیش از تاریخ، چاپ اول، دانشگاه شیراز، ۱۳۴۶، ص ۲۰۹
- ۱۳- گیرشمن، همان، ص ۷
- ۱۴- تیس: «نام فرضی دریایی است که در دوران سوم دریای مدیترانه را از راه فلات ایران به جزایر آنتیل می پیوست. و گودیهای فلات ایران را پوشانده بود» بهرام فره وشی، ایوانویج، ص ۱۸
- ۱۵- حسن خوب نظر، همان ص ۲۵
- ۱۶- و ۱۷ اسمعیل مهجوری، تاریخ مازندران، ج اول، چاپ اول، بی نا، ۱۳۴۲، ص ۱
- ۱۸- لویی واندنبرگ، باستان شناسی ایران باستان، ترجمه عیسی بهنام، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸، ص ۴
- ۱۹- ۲۰ همان، ص ۵
- ۲۱- مهجوری، همان ص ۷
- ۲۲- مهجوری، همان، ص ۵
- ۲۳- واندنبرگ، همان ص ۸
- ۲۴- همان، ص ۹
- ۲۵- همان، ص ۱۴

- ۲۶- حسن خوب نظر، همان کتاب، ص ۱۵۱
- ۲۷- ایوانف، گرانفسکی و... همان کتاب، ص ۲۳
- ۲۸- گندم سرخ تا چند سال پیش در دامنه های جنوبی البرز کشت می شد.
- ۲۹- علی اصغر یوسفی نیا، تاریخ تنکابن، چاپ اول، نشر قطره، ۱۳۷۰، ص ۲۲
- ۳۰- گیرشمن، همان کتاب، ص ۲۸
- ۳۱- ا.م. دیا کونوف، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، پیام، ۱۳۵۷
- ۳۲- گیرشمن، همان کتاب، ص ۲۸
- ۳۳- این بازیافت توسط رسانه های گروهی اعلام شد.
- ۳۴- واندنبرگ، همان کتاب، ص ۵
- ۳۵- یوسفی نیا، همان کتاب، ص ۲۲
- ۳۶- واندنبرگ، همان کتاب، ص ۸
- ۳۷- رجوع شود به زمینه فرهنگ و تمدن ایران، علیقلی محمودی بختیاری، ص ۲۴۷
- ۳۸- ریچارد ن- فرای، میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، چاپ سوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸، ص ۱۲
- ۳۹- ر.ک تاریخ قومس نوشته عبدالرفیع حقیقت.
- ۴۰- علی حا کمی، مجله گیله وا، شماره ۶ و ۷، آذرودی ۷۱
- ۴۱- گیرشمن، همان کتاب، ص ۵۵
- ۴۲- جرج کامرون، ایران در سپیده دم تاریخ، ترجمه حسن انوشه، چاپ اول، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵ ص ۳۴
- ۴۳- علی حا کمی، همان مجله.
- ۴۴- احمد بهمنش، تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹، ص ۱۵۳
- ۴۵- جهانگیر سرتیپ پور در کتاب «نشانی هایی از گذشته دور گیلان و

مازندران» بعضی از همانندی‌های زبانی و صوتی را نشان داده است. در ضمن پژوهشگرانی چون هرتمفلد، گیرشمن، دیا کونوف و بسیاری دیگر این همانندی را یادآور شدند.

۴۶- شادروان مهجوری، قزوین را معرب کاسپین نمی‌داند. گلریز در «میتودر» آنرا معرب کشوین (دژپین - دژپایین) می‌داند. به نظر می‌رسد که حق با پیرنیا باشد، و قزوین معرب کاسپین است.

۴۷- جهانگیر سرتیپ پور، نشانی‌هایی از گذشته دور گیلان و مازندران، نشر مؤلف، ۱۳۵۶ ص ۳

۴۸- علی حاکمی، همان مجله

۴۹- دکتر موسی جوان، تاریخ اجتماعی ایران باستان، بی‌نا، ۱۳۴۰ ص ۴۷۶
۵۰- اعتمادالسلطنه، التدریس فی احوال جبال شروین، چاپ سنگی، ۱۳۱۱ هـ ق
ص ۹

۵۱- دیا کونوف، تاریخ اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز، پیام، ۱۳۵۰ ص ۴۳

۵۲- همان کتاب، ص ۹۸ و ۱۰۳

۵۳- به اعتقاد پیرنیا و عده‌ای از محققان.

۵۴- پرستش توتم با کشف دو مجسمه الهه ایزد - بانو - مادر (آناهیتا) در تورنگ تپه که متعلق به هزاره‌های سوم و نیمه اول هزاره دوم ق.م است، در تضاد نمی‌باشد؛ زیرا پرستش توتم به زمانی دیرتر باز می‌گردد.

۵۵- فرای، همان کتاب، ص ۷۰

۵۶- دیا کونوف، تاریخ ماد ص ۷۸۲

۵۷ و ۵۸- همان، ص ۷۸۳

۵۹- بعضی از مورخین مثل دیا کونوف از گروه نژادی و زبانی کاسپی نام می‌برند؛ در حالیکه «کاسی» را به عنوان قوم می‌شناسند.

۶۰ و ۶۱- مهجوری، همان کتاب، ص ۲۳

۶۲- سرتیپ پور، همان کتاب، ص ۱۰۵

۶۳- نویسنده تاریخ قومیس، عبدالرفیع حقیقت، شهمار را برابر با شهمیرزاد کنونی می‌داند، اما گمان همگان بر آن است که این شهر در پریم جای داشت.

۶۴- حسن پیرنیا، ایران باستان، چاپ پنجم، دنیای کتاب، ۱۳۷۰، ج ۳، ص ۲۲۱۶

۶۵- همان کتاب، ج ۲، ص ۱۴۲۶

۶۶- اعتمادالسلطنه، همان کتاب، ص ۱۰ و ۱۱

۶۷- همان کتاب، ص ۱۲

۶۸- ر.ک، یناج اول و کتاب ایرانویج.

۶۹- ر.ک دکتر موسی جوان، همان کتاب، ص ۳۶

۷۰- ر.ک، شاهنامه

۷۱- به نقل از لغت نامه دهخدا

۷۲- مهجوری، همان کتاب، ص ۲۵

۷۳- پورداوود، یسنا (گزارش)، چاپ سوم، دانشگاه تهران، ۱۳۵۶، ج ۱ ص ۵۱

۷۴- فرای، همان کتاب، ص ۲۷۶

۷۵- مرغیانا = مرتیانا = سرزمین مردها = مرو بعدی

۷۶- یسنا، ج ۱، ص ۵۱

۷۷- ایوانف و ... همان کتاب، ص ۷۲

۷۸- اعتمادالسلطنه، همان کتاب، ص ۱۷

۷۹- دیا کونوف، همان کتاب، ص ۲۸۱

۸۰- ر.ک، یناج اول و برهان قاطع.

۸۱- دیا کونوف، همان، ص ۷۶۴

۸۲- ایوانف و ... همان کتاب، ص ۸۲

۸۳- جان هینلز، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار - احمد تفضلی،

- چاپ اول، کتابسرای بابل، ۱۳۶۸
- ۸۴- ر. کت، مصاحبه با مهرداد بهار، مجله چاوش، شماره ۷ و ۸، مهر ۷۱
- ۸۵- اوستا، گزارش پورداوود، نگارش جلیل دوستخواه، چاپ اول ۱۳۴۳،
مروارید،
- ۸۶- مهرداد بهار، پژوهشی در اساطیر ایران، چاپ اول، توس، ۱۳۶۲، ص ۵۵
- ۸۷- همان، ص ۶۰
- ۸۸- همان، ص ۱۱۱
- ۸۹- همان، ص ۱۵۵
- ۹۰- همان، ص ۱۵۷
- ۹۱- مهجوری، همان کتاب ص ۲۰
- ۹۲- مهرداد بهار، همان کتاب، ص ۱۷۶
- ۹۳- اوستا، ص ۲۱۷
- ۹۴ و ۹۵- همان کتاب، ۱۳۸
- ۹۶- همان کتاب، ص ۱۴۷ و ۳۰۱ و ۲۰۲
- ۹۷- همان کتاب، ص ۱۷۹
- ۹۸- همان کتاب، ص ۲۵۳
- ۹۹- مهرداد بهار، همان کتاب، ص ۹
- ۱۰۰- همان کتاب، ص ۱۲۲
- ۱۰۱- همان کتاب، ص ۱۳۹
- ۱۰۲- همان کتاب، ص ۱۴۲
- ۱۰۳- داعی الاسلام، وندیداد، به نقل مهجوری، همان کتاب، زیرنویس ص ۱۸
- ۱۰۴ و ۱۰۵- یسناج اول، ص ۴۳
- ۱۰۶- اسطوره زندگی زردشت، ژاله آموزگار، احمد تفضلی، چاپ اول،
کتابسرای بابل، ۱۳۷۰، ص ۲۳
- ۱۰۷- ر. کت، یسنا، ج اول

- ۱۰۸- دکتر بهرام فره‌وشی، ایرانویج، چاپ سوم، دانشگاه تهران، ۱۳۷۰
- ۱۰۹ و ۱۱۰- ژاله آموزگار - احمد تفضلی، همان کتاب، ص ۲۲
- ۱۱۱- محمدجواد مشکور، جغرافیای تاریخی ایران باستان، دنیای کتاب، ۱۳۷۰
- ۱۱۲- ژاله آموزگار، احمد تفضلی، همان کتاب، ص ۲۳
- ۱۱۳- ر.ک، احمد حامی، یغ مهر، چاپ اول، ۱۳۵۵، ص ۲
- ۱۱۴- ر.ک، یسنا، پورداوود، ص ۵۱
- ۱۱۵- ژاله آموزگار - احمد تفضلی، همان کتاب، ص ۲۳
- شاید فرغانه نخستین اقامتگاه مشترک هند و ایرانیان بود، و از آنجا بود که اقوام ایرانی در جهت‌های گونا گوی پیش رفتند.
- ۱۱۶- دیا کونوف نویسنده تاریخ ماد، این فرگرد را مربوط به اشکانیان و شهرهای یاد شده را، سرزمین متصرفه آنان می‌داند.
- ۱۱۷- دیا کونوف، همان کتاب، ص ۱۹۳
- ۱۱۸- «از مطالعه در کتاب مقدس هندوها واضح می‌شود که آریانه‌های هند خداوندان متعدّد را می‌پرستیدند و نام بعضی از این خدایان مانند ویشوه دیوا و ماهادیوا به لفظ دیو پیوسته است. و داریوش بزرگ در کتیبه بیستون نیز لفظ دیو و دیوا را به معنی خداوند استعمال کرده دکتر موسی جوان، همان کتاب، ص ۵۰
- ۱۱۹- کریستن سن، کیانیان، ترجمه ذبیح‌اله صفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ چهارم، ۱۳۵۵
- ۱۲۰- ر.ک، دیا کونوف، مقدمه تاریخ ماد.
- ۱۲۱- علی‌اصغر یوسفی‌نیا، همان کتاب، ص ۵۴
- ۱۲۲- کریستن سن، همان، ص ۲۲. همانگونه که کریستن سن یادآور شد در حماسه ملی از این نبرد سخن نرفته است.
- ۱۲۳- این جشن تا چند سال پیش، در کوهستان جنوب البرز، بویژه در پشتکوه دوردانگه برگزار می‌شد. به اعتقاد ساکنان آنجا، آرش در روز اول تیرماه،

تیر را رها کرد؛ و در ۱۳ تیرماه، تیر آرش به هدف نشست و مازندران به قلمرو ایرانیان پیوست.

۱۲۴ - از جمله دانشورانی که بر این اعتقادند، علیقلی محمودی بختیاری (در شکرستان) دکتر صادق کیا (در شاهنامه و مازندران) و جلیل ضیاء پور (در مازندران فردوسی کجاست؟) می باشند.

۱۲۵ - درباره مازندران دیدگاههای گوناگون وجود دارد. دکتر صادق کیا در کتاب «شاهنامه و مازندران» آنرا مرکب از مز (= بزرگ) و ایندیره (نام خدایی آریایی) و آن می داند. این دیدگاه، چندان پذیرفتنی نیست، زیرا ایندرا خدایی آریایی بود؛ و بازیافتهای تورنگ تپه (کشف مجسمه الهه مادر) خبر از آئینی دیگر می دهد.

۱۲۶ - ورن را برابر با گیلان گرفتند، گاهی آنرا با خوارورامین یکی گرفتند.

۱۲۷ - پیرنیا، همان کتاب، ص ۱۳۸۹

۱۲۸ - همان کتاب، ص ۱۹۲۵

۱۲۹ - همان کتاب، ص ۲۲۱۶

منابع و مآخذ

الف:

۱) از آستارا تا استرآباد، دکتر منوچهر ستوده، مجلد سوم، انتشارات انجمن آثار

ملی، ۱۳۵۵ مجله چهارم، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۶

۲) اساطیر خاورمیانه، ساموئل هوک، ترجمه ۱۰۴ بهرامی - ف. مزدپور

روشنگران، بی تا

۳) اسطوره زندگی زرتشت، ژاله آموزگار، احمد تفضلی، کتابسرای بابل،

۱۳۷۰ به شماره منابع از ۳ به بعد یکی اضافه شود.

۴) اشرف البلاد علی بابا عسگری، بی تا، ۱۳۵۰

۵) اصل و نسب و دین های ایرانیان باستان، عبدالعظیم رضایی، ناشر مؤلف،

۱۳۶۸

۶) ایران و تمدن ایرانی، کلمان هوار، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، ۱۳۶۳
 ۷) ایران از آغاز تا اسلام، ر. گیرشمن، ترجمه محمد معین، انتشارات علمی و فرهنگ ۱۳۶۸

۸) ایران در سینه دم تاریخ، جرج کامرون، حسن اندیشه، انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۸

۹) ایرانویج، بهرام فره‌وشی، دانشگاه تهران، ۱۳۷۰
 ۱۰) آناهیتا و افسانه‌های ایران و چین باستان، کویاجی، ترجمه جلیل دوستخواه، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۳

۱۱) آناهیتا در اسطوره‌های ایرانی، سوزان گویری، جمال‌الحق، ۱۳۷۲
 ۱۲) ایل‌ها، چادر نشینان و طوایف عشایری ایران، ایرج افشار سیستانی، در دو جلد، ناشر مؤلف، ۱۳۶۶

۱۳) التدوین فی احوال جبال شروین، اعتمادالسلطنه، چاپ سنگی، ۱۳۱۱ هـ ق
 ۱۴) اوستا، گزارش پورداوود، نگارش جلیل دوستخواه، مروارید، ۱۳۴۳

ب:

۱۵) باستان‌شناسی ایران باستان، لویی واندنبرگ، ترجمه عیسی بهنام، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸

۱۶) یغ مهر، احمد حامی، بی‌نا، ۱۳۵۵

پ:

۱۷) پژوهشی در اساطیر ایران، مهرداد بهار، توس، ۱۳۶۲

ت:

۱۸) تاریخ مازندران، اسمعیل مهجوری، در دو جلد، بی‌نا، ۱۳۴۲ و ۴۷

۱۹) تاریخ ماد، دیا کونوف، ترجمه کریم کشاورز، پیام، ۱۳۵۷

- ۲۰) تاریخ اجتماعی ایران باستان، دکتر موسی جوان، بی نا، ۱۳۴۰
- ۲۱) تاریخ ایران باستان، حسن پیرنیا، در سه جلد، دنیای کتاب، ۱۳۷۰
- ۲۲) تاریخ ایران - ایران باستان، ایوانف، گرانفسکی و ... مترجمان سیروس ایزدی، حسین تحویلی، دنیا، ۱۳۵۹
- ۲۳) تاریخ تنکابن، علی اصغر یوسفی نیا، قطره، ۱۳۷۰
- ۲۴) تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، احمد بهمنش، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹
- ۲۵) تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی، پدیده، ۱۳۶۶
- ۲۶) تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ظهیرالدین مرعی، به اهتمام برنهارد دارن، با مقدمه یعقوب آژند، گستره، ۱۳۶۳
- ۲۷) تاریخ باستانی ایران بر بنیاد باستان‌شناسی، ارنست هرتسفلد، ترجمه علی اصغر حکمت، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۴
- ۲۸) تاریخ قومس، عبدالرفیع حقیقت، چاپ اول، ۱۳۴۴
- ۲۹) تاریخ اشکانیان، دیا کونوف، کریم کشاورز، ۱۳۵۰
- ۳۰) تاریخ هردوت، ترجمه غ. وحید مازندرانی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲
- ۳۱) تاریخ ایران، پیگو لوسکایا و ... کریم کشاورز، پیام، ۱۳۵۳
- ۳۲) تاریخ جهان باستان، آکاژدان و ... مترجمان: مهندس صادق انصاری - دکتر علی الله همدانی - محمدباقر مؤمنی، نشر اندیشه، ۱۳۵۳
- ۳۳) تاریخ تبرستان پس از اسلام، اردشیر برزگر، ۱۳۳۴
- ۳۴) تمدن‌های پیش از تاریخ، دکتر حسن خوب نظر، دانشگاه شیراز، ۱۳۴۶
- ج:
- ۳۵) جغرافیای تاریخی ایران، بارتولد، حمزه سردادور، توس، ۱۳۵۸
- ۳۶) جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، لسترنج، محمود عرفان، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷

خ:

۳۷) خونینه‌های تاریخ دارالمرز، محمود پاینده لنگرودی، نشر گیلکان، ۱۳۷۰

ز:

۳۸) زمینهٔ فرهنگ و تمدن ایرانی، علیقلی محمودی بختیاری، پازنگ، ۱۳۶۸

ش:

۳۹) شاهنامه و مازندران، صادق کیا، بی‌تا، ۱۳۵۷

۴۰) شناخت اساطیر ایران، جان هینلز، ترجمهٔ ژاله آموزگار، احمد تقضلی،

کتابسرای بابل، نشر چشمه، ۱۳۶۸

۴۱) شاهنامهٔ فردوسی

ک:

۴۲) کیانیان، کریستن سن، ذبیح‌الله صفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۵

۴۳) کندلوس، علی اصغر جهانگیری.

گ:

۴۴) گیلان در گذرگاه زمان، ابراهیم فخرایی، جاویدان، ۱۳۵۵

م:

۴۵) مازندران و استرآباد، ه. ل. رابینو، غلامعلی وحید مازندرانی، انتشارات

علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵

۴۶) مازندران، عباس شایان، انتشارات علمی، بی‌تا.

۴۷) منشأ انسان، میخائیل نستورخ، مشرف‌الملک دهکردی، دکتر محمد طیوری.

۴۸) میراث باستانی ایران، ریچارد فرای، مسعود رجب‌نیا، انتشارات علمی و

فرهنگی، ۱۳۶۸

ن:

۴۹) نشانی‌هایی از گذشتهٔ دور گیلان و مازنداران، جهانگیر سرتیپ پور، نشر

مؤلف، ۱۳۵۶

ی:

۵۰) یسنا، گزارش پورداوود، ۲ جلد، دانشگاه تهران، ۱۳۵۶

مقالات:

۵۱) هاشم رضی، مجموعه مقالات «وندیداد»، مجله چیتا، شماره های ۱ تا ۶،

سال ۱۳۶۶

۵۲) رقیه بهزادی، مجموعه مقالات «قوم های کهن»، مجله چیتا، دوره کامل

۵۳) مهرداد بهار، مصاحبه با چاووش، شماره ۷ و ۸، سال ۱۳۷۱

۵۴) علی حاکمی، کاسی پی و کاسی سی گیله وا، شماره ۶ و ۷، سال ۷۱

مازندران «وجه تسمیه»

میرسعید نیکزاد لاریجانی - ساری

مازندران «وجه تسهیمه»

استانی که امروزه با نام مازندران کرانه‌های جنوبی و جنوب شرقی دریای خزر را دربر گرفته است دارای پیشینه تاریخی بسیار کهنی است و در طول تاریخ و اعصار، نامهای مختلف و گوناگون داشته است.

در بررسی اسناد بجا مانده از تاریخ‌نویسان قدیم و متون باقیمانده از کتب دیگر مانند سنگ نوشته‌ها و کتیبه‌های دوران هخامنشی و بعد از آن، یشت‌ها در اوستا و مانند آن تا حدود زیادی مشخص گردیده است که مازندران امروزی در واقع بخشی از سرزمین بزرگتری بنام پتسخوارگر بوده است، این نام با املاهای گوناگون و متفاوتی در اسناد بجای مانده مشاهده گردیده و همین دگرگونی مشکلاتی در این جهت ایجاد نموده است.

استرابن جغرافی‌نویس یونانی از رشته کوهی بنام پَرخواتراس نام می‌برد که در ساحل خزر قرار داشته و از ماد در غرب تا هرات در شرق ادامه داشته است.^۱

شواهد نشان می‌دهد منظور استرابن از پَرخواتراس همان رشته کوه‌های بلند البرز است که بصورت سدی طبیعی دو منطقه شمال و مرکز کشور را از هم جدا می‌نماید.

در سنگ‌نبشته داریوش در نقش رستم نیز نام پتیشواریش در معرفی نیزه‌دار سلطنتی وجود دارد.^۲

در قدیمی‌ترین کتیبه یا سندی که از سال ۶۷۳ ق م از اسارهادون "Esar haddon" «آسورحیدین» تاریخ پیرنیا بجا مانده حدود «تپوش آری» که بر دامنه جنوبی پتیشخوارگر قرار داشته چنین توضیح داده است. اما سرزمین پتوش آری در حاشیه صحرای نمک در میان قلمرو «ماردی»های دوردست است که کوه بیکنی Bikni یعنی کوه لاجورد حد آن محسوب می‌شود.^۳

لازم به توضیح است که کوه بیکنی مذکور در سند فوق و سایر اسناد بسیار قدیمی همان کوه دماوند امروزی است و مقایسه بیکنی - کوه سنگ لاجورد یا سنگ آبی مشهوری که در سراسر دوران باستان سنگ بسیار مطلوب و مورد توجه بوده است کافی است تا ثابت کند که این کوه همان برج آبی رنگ نزدیک تهران است که همواره بر ستیغ آن برف نشسته است.^۴

یکی از بزرگترین پادشاهان آشور تیگلات پالسر سوم (۷۴۵ تا ۷۲۷ ق م) بود که دولت آرامیان را در دمشق و شمال ایران شکست داد و سپاهیان به ایران فرستاد که تا کوه بیکنی که آن را به دماوند واقع در نزدیکی تهران باز شناخته‌اند پیش رفتند.^۵

درک این که کوه بیکنی که در تاریخ باستان به کوه سنگ لاجورد نیز شناخته شده بود همان کوه دماوند امروزی است که خود حد منطقه تپوش آری محسوب می‌گردیده است خود مؤید این نکته است که پتیشخوارگر همان منطقه‌ای است که امروزه مازندران

نامیده می‌شود.

در کارنامه اردشیر بابکان آمده که اردوان آخرین پادشاه اشکانی برای مقابله با اردشیر از ری، دماوند، دیلمان و پتسخوارگر در خواست نیرو و اسب کرد.^۶

در سند دیگری که مربوط به دوره ساسانیان است و در تاریخ با نام «نامه تنسر» معروف است نیز واژه پتسخوارگر آمده و تکرار شده است.^۷ ابن اسفندیار در کتاب تاریخ تبرستان ضمن آوردن نامه تنسر، حدفرشواگر را آذربایجان و سر؟ و تبرستان و گیل و دیلم و ری و قومش و دامغان و گرگان می‌داند و معنی آن را «باش‌خوار» (سالم و تندرست باش)، «ای عش سالمأ و صالحأ» می‌داند و مینویسد بعضی از اهل تبرستان گویند که فرشواذجر را معنی آن است که فرش هامون را گویند، واز کوهستان را وگر «جر» دریا را، یعنی پادشاه کوه و دشت و دریا و این معنی محدثست و متقدمان گفته‌اند به حکم آنکه جر به لغت قدیم کوهستان باشد که بروکشت نتوان کرد و درختان و بیشه باشد و سوخراییان را در قدیم لقب جر شاه بود، یعنی ملک الجبال.^۸

میرظهیرالدین مرعشی نیز در قرن نهم محدوده فرشواذگر «پتسخوارگر» را آذربایجان و گیلان و تبرستان و ری و قومس میدانند، وی معتقد است به لغت تبری فرش هامون و صحرا باشد واذ کوهستان و گر دریا. فرش واذگر صحرا، کوهستان و دریا باشد.^۹

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه «صنیع الدوله» فرشواذگر را نام اصلی سوادکوه دانسته است. وی معتقد است فرشواذگر بر اثر نفوذ اجنبیان و کثرت استعمال به سوادکوه تبدیل شده است.^{۱۰}

در ارتباط با معنی پتسخوارگر مرحوم اسماعیل مهجوری نوشته است پتسخوارگر خود از سه واژه ترکیب شده است، یعنی پتش =

پیش = مقابل (در پهلوی، پتش یا پتیش و در اوستایی پتیش و در پارسی باستان پتیش) + خوار (نام ناحیتی است) + گر که بیگمان به معنای کوه و یا کوهستان می باشد.^{۱۱}

در لغت نامه دهخدا به نقل از صاحب مجمل التواریخ و القصص، مؤلف به سال ۵۲۰ هجری قمری فدشوار به نام کوه و دشت و گر به نام پشتها اطلاق گردیده است و نام پرشوارگر و فرشوادگر را تحریفی از کلمه پرشوارگر و یا فرشوارگر دانسته و در عین حال اصل آن را پدشخوارگر یا پتسخوارگر می داند.^{۱۲} صرف نظر از اختلاف در املائی نام اولیه منطقه مورد اشاره از بررسی اسناد و شواهد موجود چنین برمی آید که ساکنین اولیه منطقه از اقوام کادوسیها، گیلها، آماردها، تیپورها و هیرکانیان بودند که به ترتیب از غرب و از منطقه قبلی گیلان تا مازندران فعلی سکونت داشتند هر چند در تعیین قطعی محل سکونت و زندگی این اقوام نیز اختلافاتی وجود دارد.

مارکوارت و بارتولد تیپورها و آماردها را از مردمان بومی مازندران می دانند که در برابر هجوم آریایی های مهاجر به کوهستانهای بلند این سرزمین پناه بردند و به تدریج تمدن و فرهنگ آریایی و سپس دین مزدیسنی را پذیرفتند.

استرابن و برخی دیگر از مورخین غربی بارها از قوم تپور نام برده اند. چنانکه استرابن می گوید: تپوران میان هیرکانیان و آریانها زندگی می کنند.^{۱۳}

محل قطعی سکونت تیپورها را کوههای شمالی سمنان دانسته اند^{۱۴} و آماردها در منطقه ای که از شرق آمل فعلی تا سفید رود گسترده بود سکونت داشتند.^{۱۵} آماردها اقوام جنگجویی بودند که تعدادی از آنها از خانواده سلطنتی داریوش سوم و ساب

پادشاهان هخامنشی در جنگها حفاظت کرده و زبده و تیراندازان سپاهیان آن سلسله را تشکیل می‌دادند.^{۱۶}

فرهاد اول پادشاه پارتها در جنگی طولانی با کوچانیان آماردها از منطقه بسوی خوارورامین زمینه را برای حضور تیپورها در محل سکونت آماردها آماده کرده و در واقع تیپورها جای آماردها را گرفتند و بعدها تمام ایالت به نام آنها خوانده شد.^{۱۷}

برای ریشه‌یابی نام تیپور، تیو، تیپرو... لازم است بحث مختصری در مورد کلمه دیو و آیین دیوپرستی صورت گیرد. ریشه این کلمه دو (Dev) پهلوی است که خود از واژه اوستایی دِاوَرِ Daeva آمده است.^{۱۸}

دیو در زبان باستانی «دیَوَ» است که دارای دو جزء است که قسمت اول آن «دی» به معنای درخشیدن است و همان معنی پرتو را می‌دهد، کلمات یونانی Deus و لاتین Divus از سانسکریت Deva مأخوذ است.^{۱۹}

این فرقه از آیین مهر «میترائیسم» را که دیوان، فرشتگان آن بودند بنام آیین دی‌ویسنه معروف شد و پیروان بسیاری یافت و بخصوص ساکنان خوارزم و هیرکانیا، مازندران و دیلمان به این آیین گرویدند.^{۲۰}

در زبان فارسی چه باستانی و چه دری حرف «دال» به «ت» و «واو» به «پ» بسیار تبدیل شده است و از این جمله است «دیو» دیپ شده و همچنین «تیپ» شده و تیپوری همان دیپوری است و مازندران و مردم آن از قرن‌ها پیش از زرتشت بنام این آیین «دیپورستان، یا تیپورستان» و مردم آن تیپوریه‌ها نامیده و خوانده شدند.^{۲۱}

با ظهور زرتشت و معرفی اهورا مزدا، خدایان عهد قدیم،

دیوان، گمراه کنندگان و شیاطین خوانده شدند و با توجه به مقاومتشان در برابر آیین جدید صریحاً در اوستا با صفت دروغ پرستان نامیده شده‌اند.^{۲۲} فردوستی دیو را به مردمی اطلاق می‌کرده که یزدان را نمی‌شناخته‌اند.^{۲۳}

تو مر دیو را مردم بد شناس کسی کو ندارد به یزدان سپاس موسی خورنس مورخ شهیر ارمنی منطقه مورد سکونت تپورها را تپورستان ضبط کرده و چینی‌ها نیز در اسناد کهن خود آن را (ت، پاس-تان) ثبت کرده‌اند.^{۲۴} به نظر بارتلد کلمه تپرستان تحریف و تعریبی از تاپورستان است.^{۲۵} و بنابه قول مارکوارت Marquart در کتاب ایرانشهر، تپرستان که در زبان پهلوی تپورستان و به یونانی تپیوری Tapuroi و تپوری Tapryroi آمده است، نویسندگان چینی در آثار خود آن را Tho-pa-sa-Tan نوشته‌اند.^{۲۶}

مرحوم دکتر معین نیز وجه تسمیه تپرستان را نام قوم تپور می‌داند.^{۲۷}

واژه تپیورستان یا تپورستان با حمله اعراب مسلمان و فتح این سرزمین به تپرستان تغییر شکل یافت هر چند نظرات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد.

رابینو تبر را در زبان محلی کوه دانسته و تپرستان را کوهستان معرفی کرده است.^{۲۸}

لسترنج نیز همین معنی را آورده است.^{۲۹}

ابوجعفر محمدبن جریر تبر برای اعتقاد بود چون سرزمین تپرستان مملو از درخت و جنگل بود و برای قطع درختان، ساکنین مجبور به داشتن تبر بودند، این سرزمین بدین مناسبت تپرستان یا تپرستان نام گرفت.^{۳۰}

این اسفندیار دو نظریه آورده است:

۱ - «بزرجمهر را انوشیروان از تبرستان پرسید گفت کَاسَمِها طَرَبَ وَ بُسْتان».

۲ - و عبدالله بن قتیبه گفت او را تبرستان باید گفت که همچنان است به تبر پیراسته».^{۳۱}

همچنانکه مشاهده می‌گردد ریشه‌سازی عامیانه بیشتر براساس همانندسازی لغات شکل گرفته است و به نظر می‌رسد رهیابی به واژه تبرستان به دلیل وجود درخت و ضرورت استفاده از تبر و یا نامیدن کوه در زبان محلی به تبر و مانند اینها نمی‌تواند بر مبنای علمی و منطقی استوار باشد.

آنچه که مسلم است پس از جنگ‌ها و ستیزهای فراوان که زرتشت و بعدها پادشاهان کیانیان، پیشدادیان، مادها و هخامنشیان با دیوپرستان کردند آیین مهرپرستی و دیوپرستی به ضعف گرائید. اما تبرستان همچنان مرکز اصلی دیوپرستان بود و در دوره اشکانیان نیز آنان همچنان بر سبک خود بودند.^{۳۲}

بهر صورت همچنانکه مذکور گردید تپورستان و یاتپورستان و ... با حمله اعراب مسلمان، تبرستان نام گرفت و این نام تا قرون ششم و هفتم هجری قمری پیوسته معرف منطقه‌ای بود که تقریباً با محدوده فعلی مازندران منطبق است.

واژه مازندران نیز براساس مدارک و شواهد موجود قدمت دیرینه‌ای دارد هرچند که گروهی معتقدند برای اولین بار یاقوت حموی از واژه مازندران استفاده کرده در حالی که خود نمی‌دانسته است آن واژه از چه زمانی بکار می‌رفته است.

برای روشن شدن این ابهام به بررسی قرائن و شواهد موجود می‌پردازیم: دهخدا با استفاده به لغت فرس اسدی مازندر را ولایت مازندران می‌داند و می‌نویسد مخفف مازندران است.^{۳۳}

فرهنگ نفیسی نیز مازند Mazand و مازندر Mazndar مازندران Mazndaran را نام مملکتی در شمال ایران دانسته، تمام این واژه‌ها را یکسان و هم مفهوم می‌داند.^{۳۴}

اسدی طوسی نیز در شعر خود آورده است:

به شاهنامه چنین خوانده‌ام که رستم زال گهی بشد زره سیستان به مازندر^{۳۵}
از بررسی مدارک موجود چنین برمی‌آید که مازندر را مخفف و گونه کوتاه شده مازندران دانسته‌اند و «ان» را به عنوان پسوند جا و مکان گرفته‌اند، در این مورد دارمستتر Darmesteter مازندر را مشتق از مازند دانسته و به عقیده او مازنتر (مازندر) از نظر ساختمان لغوی با دونام شوش و شوشر یکسان است.^{۳۶}

نولدکه دانشمند آلمانی معتقد است که «مازندر» خود دو جزء است، مازن نام ناحیه‌ای بوده و در به معنی باب و دروازه است و مازن در قسمت جنوبی تبرستان قرار داشته و با آن یکی نبوده است.^{۳۷}

استاد پورداد و بارتولومه و دارمستتر در این نظر هم عقیده‌اند که در اوستا، همه جا کلمه مازینیه همراه با «دروغ پرستان‌ورنه» برای دیوان ستمگر بکار رفته است.

در آبان یشت، گرده ۶، پاره ۲۲ آمده است:

ای نیک، ای تواناترین، ای اردویسور ناهید که من بر همه ممالک بزرگترین شهریار گردهم، به همه دیوها و مردم، به همه جادوان و پری‌ها و کریانها ستمکار دست یابم که دو ثلث از دیوهای مازینیه و دروغ پرستان‌ورنه را زمین افکنم.^{۳۸}

رایبیتو نیز مازندران را در اصل مسکن دیوهای مزنی می‌داند و به این نکته اشاره کرده است^{۳۹}، وی در عین حال ریشه نام مازندران را «موزندرون» مأخوذ از نام کوهی به نام موز که از

چیدود گیلان تا لار قصران^۱ و جاجرم امتداد داشته می‌داند و معتقد است چون این سرزمین در درون کوه موز واقع بود به این اسم شهرت یافته بود.^۲

احتمالاً وی این نظر را از ابن اسفندیار کاتب و یا میرظهیرالدین مرعشی گرفته است چه ابن اسفندیار می‌نویسد: منسوب این ولایت موزندرون گفتند به سبب آنکه موز نام کوهی است... الخ.^۳

میرظهیرالدین مرعشی علاوه بر ذکر نظر ابن اسفندیار این نظریه را نیز آورده است که مازیار پس از فتح مازندران دیواری در جهت حراست منطقه کشید و چند دروازه نصب و نگهبانانی گماشته تا کسی بی‌اذن او آمد و شد نتواند کردن و آن دیوار را ماز می‌خواندند و درون او را مازندرون می‌گفتند.^۴

اعتمادالسلطنه اشتقاق اسم مازندران را از نام طایفه مارد می‌داند و معتقد است مازنداران یعنی مملکتی که قوم مازد یا مارد اندران ساکن می‌باشند و مازداندان یا مارداندان استعمال مازندران شده^۵ ظاهراً نظریه دیگری نیز در عصر اعتمادالسلطنه وجود داشته مبنی بر اینکه ماز به معنی ابر است و چون در منطقه مازندران هوا اکثراً ابری بوده و ابر زیاد است آن را مازندران گفته‌اند ولی اعتمادالسلطنه آن را رد کرده و نادرست می‌داند.^۶

دکتر صادق کیا معتقد است نام مازندران از سه جزء ساخته شده است: نخست مز به معنی بزرگ ... دوم ایندره نام یکی از پروردگاران آریائی است که در دین مزدیسنا از دیوها شمرده شده، نام این دیو در اوستا ایندرا و در پهلوی آندر آمده است. سوم الف و نون «پسوندی» که

۱. لار قصران دشت وسیع لار فعلی که در غرب قله دماوند واقع و سد لار در قسمتی از اراضی این دشت قرار دارد و تا جاجرود را نیز جزو لار قصران دانسته‌اند.

در ساختن نام جای‌ها بسیار بکار رفته است. وی با ترکیب سه جزء، مز، اندروان نام مازندران یا مازندران را ارائه می‌دهد.^{۴۵} لازم به ذکر است در کتاب وندیداد علاوه بر ذکر نام دیوها، برگزیده‌ای از تقسیمات فرعی دیوها را ذکر می‌کند که مزینه Mazanya که احتمالاً می‌تواند مربوط به بومیان مازندران باشد نیز در میان آن نام‌ها^{۴۶} است.

بررسی اسناد و شواهد و مقایسه قرائن نشان می‌دهد وجه تسمیه اصلی مازندران می‌تواند همان مازینه، مازن و مازتر باشد چه هم از نظر ساختمان لغوی و هم با توجه به مدارک به جا مانده احتمال صحت بیشتری دارد.

بیشتر ذکر گردید که یاقوت خود نمی‌دانسته واژه مازندران از چه زمانی مصطلح گردیده بود ولی قبل از او نیز این واژه در استناد به منطقه جغرافیائی مورد بحث بکار می‌رفته است و دهها سال قبل از او فردوسی در اشعار خود به کرات از مازندران نام برده است.

با توجه به موارد فوق می‌توان به نتیجه دوم رسید که اطلاق تبرستان و مازندران هر دو بر یک ناحیه جغرافیائی بوده است. لکن در عین اینکه تبرستان بر تمام منطقه کوهستانی و دشتی اطلاق می‌گردید، مناطق پست ساحلی و دشتهای مازندران می‌نامیدند.^{۴۷} این نکته امروزه نیز صادق است و در منطقه کوهستانی لاریجان واقع در سلسله جبال البرز در جنوب آمل و نیز در روستاهای این شهرستان منطقه دشتی آمل را مازرون و خود را مازرنی می‌نامند.

نکته قابل توجه و بررسی این است که در کتاب‌ها و اسناد تاریخی بجا مانده از مازندران، «طبرستان، فرشواذگرو...» همواره جدا از گرگان بوده و مرز شرقی مازندران را تا حد شرقی شهرستان بهشهر امروزی ذکر کرده‌اند.

لازم به ذکر است در این بررسی مختصر منظور از گرگان منطقه «گرگان و دشت» فعلی یعنی شهرستان‌های گنبدکاووس، علی‌آباد، گرگان، بندرترکمن و تاحدی کردکوی^{۵۱} می‌باشد که مرزهای تاریخی آن تا حد زیادی با مرزهای فعلی منطقه تطابق و هماهنگی دارد.

شواهد تاریخی زیادی جدائی گرگان از مازندران را مورد تأیید قرار داده‌اند و در کتب مسالک و دیگر سفرنامه‌ها هیچگاه از گرگان یا جرجان که در آن روزگار شهری آباد و ثروتمند بوده، در قسمت شمال شرقی شهر فعلی گنبدکاووس و در فاصله حدود سه کیلومتری آن قرار دارد و یا شهرهای استرآباد یا استارباد، بکرآباد، دهستان و ... به عنوان شهرهایی از طبرستان نام نبرده‌اند. از جمله شواهد موجود می‌توان به چند کتاب معروف و معتبر اشاره کرد.

ابواسحق ابراهیم اصطخر در المسالک و المماتک^{۵۸} ابن خرداد به درالمسالک^{۵۹} ابن واضح یعقوبی در البلدان^{۶۰} مقدسی در احسن التقاسیم فی معرفته الاقالیم^{۵۱} ابن حوقل در صورة الارض^{۵۲} احمد ابن ابی یعقوب در البلدان^{۵۳} و ... از گرگان، جدا از، طبرستان نام برده‌اند. ابن اسفندیار کاتب در کتاب طبرستان^{۵۴} در ذکر شهرهای طبرستان از گرگان یا جرجان نامی نبرده است. میرظهورالدین مرعشی^{۵۵} نیز مانند ابن اسفندیار از گرگان و دیگر شهرهای منطقه به عنوان شهرهای طبرستان یاد نمی‌کند.

گرگان در اوستا به صورت و هرکانه یا وهرکانا^{۵۶}، در کتیبه بیستون «ورگانه^{۵۷}، و در زبان پهلوی ورکان یا گورگان^{۵۸} ضبط شده است. مارکوارت آن را هیرکانیا^{۵۹} دانسته و در زبان یونانی هیرکانی^{۶۰} نیز ضبط شده است.

براساس شواهد تاریخی هیرکانی یا هیرکانیا و ... نام قومی بوده که در منطقه مورد بحث سکونت داشته‌اند. استرابن می‌نویسد تپوران میان

هیرکانیان و آریانها زندگی می‌کنند.^{۶۱}

شواهد و اسناد معتبر و فراوانی در دست است که محل سکونت قوم هیرکانی را میان اقوام پارتی «مستقر در خراسان بزرگ» و تپوران «مستقر در مازندران مرکزی» دانسته‌اند.

اسناد نشان می‌دهند در زمان مادها دره‌های رودهای گرگان و اترک هیرکانیه یا هرکانه نامیده می‌شد.

گرنفون در کورشنامه آورده است که هیرکانیه «گرگان - هرکانه» در زمان مادها مستقل بوده است ولی ظاهراً کتزیاس مورخ دیگر یونانی با این نظر موافق نیست. کتزیاس سرزمین «بارکانیا» را یکی از ساتراپ نشین‌های دوران ماد می‌داند وی می‌نویسد در دوران حکمفرمایی استیاک «ازی‌دهاک یا ایشتویگو» شخصی بنام ارتسیر Artasir ساتراپ آن منطقه بوده است. ظاهراً آنچه که کتزیاس بارکانیا می‌نامد و از (وارکانای «پارسی باستان مشتق است همین است «منطقه گرگان و دشت فعلی» و هرکانی اوستایی یا سرزمین گرگ.^{۶۲}

همچنان که در بحث مربوط به دیوپرستی در مازندران نیز اشاره گردید مردم هیرگانیا نیز به آیین دوه‌یسنه منتسب و دوه‌پرست بوده‌اند.^{۶۳} منطقه گرگان در تاریخ باستان بخشی از اقلیم خراسان بزرگ «پارت» بشمار می‌آمده^{۶۴} است و در زمان مادها به انضمام پارت شانزدهمین ساتراپ نشین کشور محسوب می‌شده است.^{۶۵}

در اثر کثرت استعمال و استفاده بیشتر از گونه پهلوی به عنوان زبان رایج واژه گورگان به گرگان تبدیل گردیده، رایج شد. معرب این واژه جرجان است که مورد استفاده و استعمال مورخین و جغرافی‌نویسان و سیاحان عرب نیز قرار گرفته است.

منطقه گرگان به دلیل حاصلخیزی و وفور آب و پیشرفت فنون کشاورزی و صنایع دستی و نیز به علت دشتی بودن در طول تاریخ مورد

هجوم و تاخت و تاز حکام، پادشاهان و امراء محلی و بومی و بیگانه قرار گرفته آسیب‌های فراوان دید. این منطقه تا هجوم مغول جزئی از خراسان بزرگ محسوب می‌شد و پس از حمله مغول و تغییرات وسیع ناشی از تخریب و ویرانی‌های گسترده از خراسان مجزا و جزئی از مازندران گردید.

شهر معروف و تاریخی منطقه مورد بحث نیز که گرگان یا جرجان نامیده می‌شده است در اثر حملات چنگیز و قوم مغول ویران و رفته‌رفته خالی از جمعیت گردید.^{۶۶} شهر گرگان در حوالی سه کیلومتری شمال شرقی شهر امروزی گنبدکاووس قرار داشته است و آنچه که اینک شهر گرگان نامیده می‌شود همان استارباد یا استرآباد قدیمی است که خود از شهرهای مهم منطقه محسوب می‌شده است که به ضرورت حفظ ایجاز از ذکر چگونگی پیدایش و تاریخ آن خودداری می‌گردد.

منابع و مأخذ

- ۱ - نوروززاده، چگینی، ناصر: مازندران در دوران ساسانی. مجله باستانشناسی و تاریخ. مرکز نشر دانشگاهی. سال اول. شماره یک. پاییز و زمستان ۱۳۶۵.
- ۲ - همان: ۳. ن. ک الف - سرتیپ پور. جهانگیر: نشانی‌هایی از گذشته‌های دور گیلان و مازندران. بی‌نا- بی‌جا.
- ب - ظاهراً صادرات عمده کوه دماوند و رشته کوه البرز سنگ لاجورد و نیز چوب شمشاد بوده است. ن. ک. همان.
- ۴ - کامرون، جرج: ایران در سینه دم تاریخ. ترجمه حسن انوشه. انتشارات علمی و فرهنگی. تهران - ۶۵ - ص ۱۱۴ - ۱۱۳
- ۵ - ن. فرای، ریچارد: میراث باستانی ایران. ترجمه سعود رجب‌نیا. انتشارات علمی و فرهنگی. تهران ۶۸ - چاپ سوم.
- ۶ - نوروززاده، چگینی: همان - * - املائی پتیشخوارگرد در نامه تنسرفرشوا ذکر است.

- ۷- ابن اسفندیار: تاریخ طبرستان تصحیح عباس اقبال. کلاله خاور. تهران ۱۳۶۶.
- چاپ دوم
- ۸- همان. ص ۵۷
- ۹- مرعشی، میرظهیرالدین: تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ترجمه یعقوب آژند. گستره. تهران ۱۳۶۳
- ۱۰- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان: التدوین فی احوال جبال شروین.
- ۱۱- مهجوری، اسماعیل: تاریخ مازندران. چاپ اثر ساری. ۱۳۴۲. جلد اول ص ۲۷
- ۱۲- دهخدا: لغت نامه. جلد ۸ پ.
- ۱۳- مهجوری، اسماعیل: همان. ص ۲۳
- ۱۴- رایینو، هن: مازندران و استرآباد. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. علمی و فرهنگی تهران.
- ۱۵- پیرنیا، مشیرالدوله: تاریخ ایران باستان.
- ۱۶- همان.
- ۱۷- سرتیپ پور، جهانگیر: همان
- ۱۸- مهجوری، اسماعیل: همان ص ۱۹
- ۱۹- همایون فرخ، رکن الدین: سهم ایرانیان در پیدایش و آفرینش خط در جهان. تهران، ۱۳۵۰
- ۲۰- همان.
- ۲۱- همایون فرخ، رکن الدین: همان.
- ۲۲- سرتیپ پور، جهانگیر: نشانی‌ها،
- ۲۳- همان.
- ۲۴- همایون فرخ، رکن الدین: همان
- ۲۵ و ۲۶- حکیمیان، ابوالفتح: علویان طبرستان. دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۸
- شماره ۵۸

- ۲۷ - دکتر معین، محمد: فرهنگ فارسی، جلد ۶ غ - ی ص ۱۸۷
- ۲۸ - رابینو: همان.
- ۲۹ - لسترنج: جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی.
- ۳۰ - ن. ک. شهابی، علی اکبر: احوال و آثار محمد بن جریر طبری، اساطیر ۱۳۶۳
چاپ دوم ص ۲
- ۳۱ - ابن اسفندیار: همان ص ۷۹
- ۳۲ - همایون فرخ، رکن الدین: همان ص ۴۷۵
- ۳۳ - دهخدا: لغت نامه، جلد ۲۳ ص ۵۰
- ۳۴ - نفیسی، «ناظم الاطباء» علی اکبر: فرهنگ نفیسی.
- ۳۵ - مهجوری، اسماعیل: همان
- ۳۶ - همان
- ۳۷ و ۳۸ - همایون فرخ: همان. لازم به ذکر است ورنه Varena را منطقه گیلان فعلی دانسته اند. ر. ک
- جلیل دولتخواه: اوستا. تهران، انتشارات مروارید ۱۳۴۲ و پوردادو: پشت ها.
- ۳۹ - رابینو. ه. ل. همان
- ۴۰ و ۴۱ - ن. ک: ابن اسفندیار: همان. ص ۵۷
- ۴۲ - مرعی، میرظهورالدین: همان ص ۴۳
- ۴۳ و ۴۴ - اعتمادالسلطنه: التدوین
- ۴۵ - مجموعه مقاله شاهنامه شناسی: بنیاد شاهنامه فردوسی، تهران، شهریور ۵۷
- ۴۶ - مهجوری، اسماعیل: تاریخ مازندران
- ۴۷ - ن. ک لسترنج: جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی ص ۳۹۴ و ۳۹۳
- ۴۸ - اصطخری، ابواسحق، ابراهیم: سالک والممالک، ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷
- ۴۹ - حکیمیان، ابوالفتح: علویان طبرستان، تهران، دانشگاه تهران ۱۳۴۸
- ۵۰ - حکیمیان، ابوالفتح: همان

- ۵۱ - مقدسی، ابوعبدا...، محمدبن احمد: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم. ترجمه دکتر علینقی متزوی. تهران شرکت مولفان و مترجمان، ۱۳۶۱ چاپ اول.
- ۵۲ - ابن حوقل: ایران در صورة الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶، چاپ دوم.
- ۵۳ - ابن ابی یعقوب، احمد: البلدان، ترجمه دکتر محمدابراهیم آیتی، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷
- ۵۴ - ابن اسفندیار: تاریخ طبرستان.
- ۵۵ - مرعشی، میرظهیرالدین: تاریخ طبرستان و رویان و مازندران
- ۵۶ - دیاکونف: تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران انتشارات پیام، ۱۳۵۷
- ۵۷ - ذیحی، مسیح: گرگان‌نامه، تهران، انتشارات بابک، ۱۳۶۳، چاپ اول.
- ۵۸ - لغت‌نامه دهخدا: ذیل‌نامه گرگان
- ۵۹ - لغت‌نامه دهخدا: همان.
- ۶۰ - ذیحی، مسیح: گرگان‌نامه.
- ۶۱ - مهجوری، اسماعیل: تاریخ مازندران.
- ۶۲ - ن. ک. دیاکونف: تاریخ ماد ص ۸۲ و ۳۱۸ و ۳۲۸
- ۶۳ - همایون فرخ، رکن‌الدین: سهم ایرانیان در پیدایش و آفرینش خط در جهان
- ۶۴ - ریچارد فرای: میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب ص ۸۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴
- ۶۵ - دیاکونف: همان
- ۶۶ - لسترینج: جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۴

آبادیهای تاریخی از یادرفته

قوام‌الدین بینایی - چالوس

آبادیهای تاریخی از یاد رفته

مقدمه:

شناخت تاریخ یک جامعه ارتباطی مستقیم با شناخت موضوعات مختلف در آن یعنی سیاست، اقتصاد، فرهنگ و ترکیب اجتماعی آن دارد. شناخت ترکیب آن جامعه به لحاظ موقعیتهای متفاوت محلی و بومی در گستره جغرافیایی ضرورت ویژه خود را مشخص می‌نماید. به عبارتی دیگر با پی‌بردن به اشکال مختلف بومی و محلی جامعه، ترکیب کلی آن در تحول تاریخی بهتر و دقیقتر مفهوم میگردد. بنابراین ضرورت شناخت تاریخهای محلی در محدوده مشخص جغرافیائی مشخص می‌شود و از این جاست که جغرافیای تاریخی اهمیت خود را در بررسی‌های تاریخی نمایان می‌سازد مطالعه جغرافیای تاریخی یک منطقه و محل، شناخت، تأثیر و تأثرات جغرافیا و تاریخ است یا به تعبیری دیگر جغرافیای تاریخی حلقه ارتباط میان تاریخ و جغرافیاست. از این رو نظر به اهمیت مطالعات جغرافیای تاریخی شناخت منطقه‌ای از شمال فلات ایران، نور مورد توجه واقع شده است، چهره‌بخش کوچکی از سرزمین

بزرگ ایران که در تحولات تاریخی فلات ایران سهم شایانی را به خود اختصاص داده است.

اگر باور داشته باشیم که مازندران، از دیرینه‌ترین ایام با تاریخ غیر مکتوب اساطیری و در دوران تاریخی جایی را در فرهنگ و مدنیت اقوام مستقر در فلات ایران داراست ذکر این نکته ضرورت می‌یابد که نور در حد خود نقش شایسته خود را ایفا کرده است، اگر چه این مهم به منزله نادیده انگاشتن اهمیت و نقش آفرینی دیگر مناطقی و گرفتاری در دام شوونیسیم کور و ناسیونالیسم بنیاد برافکن و بیماری خاک و خون پرستی نیست. پیشینه نور در تاریخ مکتوب نشان دهنده جایگاه خاص آن در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران است این اهمیت با اکتفا به این نکته که حکومت پادوسبانان مقارن طلوع و عروج اسلام و گسترش آن در ایران قریب به ده قرن پا بر جا می‌ماند روشن می‌گردد. تلاش و جنبش سادات علوی در طبرستان که دوران نوینی در تاریخ مازندران و از جمله نور را مطرح می‌کند از عمده مسائلی است که در تاریخ عنایت کمتری بدان شده است.

نور در کشاکش تحولات تاریخی بار کانون فرهنگی را نیز بدوش می‌کشد و در رهگذر تاریخ رجال علمی و سیاسی بزرگی را پرورانده تا به رشد فرهنگی، اجتماعی تاریخ ایران چندان مدیون نباشد که انشاء... در مقالات جداگانه ارائه خواهد شد اما آنچه در این گفتار می‌آید نگاهی به آبادیهای تاریخی نور که زمانی کانون تحولات فرهنگی، سیاسی بوده است می‌باشد، گرچه امروزه این آبادیها، خاموش و در اعماق جنگل خفته‌اند اما ردپای آنان را در می‌توان در عرصه تاریخ پی‌گیری و صدای چکاچک شمشیرها را شنیده باشد تا این مقاله گوشه‌های تاریکی از شهرهای تاریخی مدفون شده در دل تاریخ را روشن سازد.

پیدایش نام نور:

نور مازندران با مساحت ۲۹۷۴ کیلومتر از طرف شمال به دریا و از طرف جنوب در قسمت‌های شمالی کندوان از قله دماوند با تهران و شمیرانات و از شرق به آمل و غرب به نوشهر محدود می‌گردد، البته رستمدار^۱ نام سابق نور محدوده وسیعتری را شامل می‌گردید در مورد کلمه نور و اینکه از چه زمانی و با چه مفهومی بر این منطقه مورد بحث اطلاق گردید نظرات متفاوتی وجود دارد. جمع‌بندی نظرات و ارائه یک نظریه واحد کار مشکلی است، نور نام جدید رستمدار و گاه مترادف آن در منابع عصر صفوی^۲ به کار رفته است. با کندوکاو در منابع عصر صفوی به این نکته پی خواهیم برد که غالباً مورخین با بکار بردن کلمه رستمدار بخش کوهستانی نور (منطقه تکبیره) و نور، قسمت ساحلی را (البته به طور ضمنی) مدنظر داشته‌اند. ولی بتدریج کلمه رستمدار بدلیل صعوبت لفظ خلاف و نور بدلیل سهولت و جاذبیت کلام جایگزین آن گردید در منابع عصر قاجار این جایگزینی تکمیل می‌گردد و شخصیت‌های علمی-سیاسی، نظامی، با پسوند نوری شناخته می‌گردد حال آنکه پیش از آن با پسوند رستمداری، رویانی، ناتلی معرف خاص و عام می‌گردیدند. عده‌ای این کلمه را از کرامات شیخ سلطان احمد نماینده امام حسن عسگری(ع) که مقبره وی در بلده مورد احترام و زیارتگاه مردم است می‌دانند در سندی که مربوط به چهار صد سال قبل می‌شود، چنین آمده است... «و شیخ احمد نوری قدس سره که در ولایت طبرستان در پای قلعه در بندک مدفون است و گاه تکلم نور از دهان مبارکش ظاهر می‌شد و سبب آن موضع مذکور به نور مشهور گردید کرامات ایشان مستغنی از توصیف است و ...»^۳

«عده‌ای معتقدند که این نام از رود نور مشتق شده است و وجه تسمیه این رودخانه را که در قسمت نور علیا جریان دارد و به هراز

می‌پیوند و نیز صافی و روشنایی آب آن می‌داند که نور در آن منعکس است یا نور از آن ساطع می‌شود.»^۴

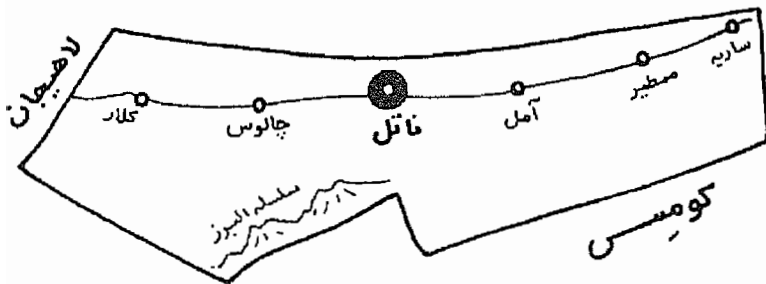
عده‌ای را اعتقاد بر این است که نام نور مقتبس از شهر نور که ۷۲ کیلومتری شمال شرقی بخارا در ترکستان امروزی قرار دارد است.^۵ مردم نور بخارا به دلایلی که هنوز مشخص نشده است بدین منطقه کوچیدند و نام وطن سابق خود را بر سرزمین جدید نهادند. البته گرچه با توجه به گستردگی و پراکندگی روستاهای نور این امر بعید بنظر می‌رسد ولی جای تأمل دارد.

عده‌ای دیگر آن را متخذ از قلعه نور که مرکز اقتدار حکومت یادوسبانان بود می‌دانند، که به تدریج از بلده فراتر رفته و بر منطقه فعلی مورد بحث اطلاق گردیده است.

نیمایوشیج را اعتقاد بر این است که نور در اصل نو بوده است، مثل کجو. نو یعنی دره، شکل طبیعی ولایت نور هم دره طولی است. بعدها نوور را نور نوشته‌اند این بدی رسم‌الخط در کتاب و زبان نوور را نور کرده است. دیگر کج سلیقگی و عشق زبان عربی مردم فارسی زبان، خواسته به کلمه نوور معنا بدهد که لابد یعنی نور و روشنایی. بعداً خود اهالی هم از فارسی زبان این غلط را گرفته‌اند، کلمه نور از حوالی صفویان پیدا شده است بجای قسمتی از رستمدار شبیه این کلمه سرنو است یعنی سرخانه سرویل یعنی خانه ده»^۶

ناتل: در منابع متقدم چون اعلاق النفیسه ابن رسته و صورة الارض، ناتل حد طبرستان نامیده شد و فاصله آن را تا آمل چهار فرسخ دانسته‌اند. موقعیت جغرافیایی ناتل درازمنه تاریخی تقریباً با موقعیت جغرافیایی فعلی مطابقت دارد با این تفاوت که روستاها و آبادیهای مجاور ناتل که در منابع تاریخی ذکری از آنها به میان آمده دیگر وجود خارجی نداشته

از اسامی که ابن اسفندیار، و مرعشی و اولیاء... آملی ذکر می‌کنند، خبری نیست و آبادیهای با اسامی جدید جایگزین آنها شده‌اند. لسترنج در کتاب جغرافیای سرزمینهای خلافت شرقی دقیقاً موقعیت جغرافیائی ناتل را مشخص کرده است.^۷



مقدسی نیز فاصله آمل تا ناتل را یک مرحله دانسته است^۸ ناتل امروزی از طرف شمال به روستای سلیاکتی و از طرف جنوب به سنگ‌بند و از طرف مشرق به سرکاج و از طرف مغرب به خوریه محدود است و حدود بیست خانوار جمعیت دارد و دارای چند اثر باستانی نیز هست.

ناتل در عصر عباسیان از اعتبار سیاسی و نظامی خاصی برخوردار بوده است بنابه گفته ابن اسفندیار در پادگان ناتل پانصد سرباز آماده به فرماندهی سعیدبن میمون حضور داشته‌اند.^۹ ناتل اگر چه امروزه در سکوت دائمی جنگل آرمیده و جمعیت اندکی را در خود جای داده است اما در منابع تاریخی متقدم به کرات از آبادانی - اهمیت و مرکزیت سیاسی آن سخن بسیار رفته است.

بنابر اقوال شفاهی که نگارنده از افراد مورد وثوق و مطلع شنیده‌ام اهمیت و اقتدار اقتصادی و سیاسی ناتل تا اواسط عصر قاجار پابرجا بود و حتی تقسیمات امروزی شهرستان نور نیز مبتنی بر مرکزیت ناتل استوار

است - چنانچه دهستان ناتل کنار به حدود ۶۰ روستای ساحلی نور و دهستان ناتل رستاق به بیش از یکصد روستای دیگر بخش چمستان نور اطلاق می‌گردد ناتل در منابع تاریخی همواره قرین نام‌هایی از قبیل چالوس، کلار، و ... بوده است چنانچه ابن‌رسته در اعلاق‌النفسیه ناتل را پس از ذکر حدود طبرستان و شهرهای آن بدین شرح ذکر می‌کند: «سارس، مامطیر، ترنجه، رویست و ... ناتل و سالوس و رویان و کلار»^{۱۱} در حدود العالم تألیف سال ۳۷۲ ه.ق. نیز ناتل به عنوان یکی از شهرهای مهم طبرستان آمده است: «ناتل، چالوس، رودان، کلار، شهرکهایی اندر کوهها و شکستگیها و این ناحیتی است هم از طبرستان و لکن پادشاهی دیگر است و پادشاهی او را استندار خوانند»^{۱۲} از منابع آمده تقویم البلدان ابوالفداء است که به نقل از اثر دیگری به نام اللباب می‌گوید: «ناتل شهرکی است در نواحی آمل طبرستان، پرسبزه و آب، جماعتی از اهل علم از آنجا برخاسته‌اند، در کتاب الاطوال جزء بلاد دیلم گیلان آمده است»^{۱۳}.

ناتل همانگونه که ابوالفداء ذکر کرده است مرکز علم و دانش نیز بوده است. تا آنجا که نگارنده اطلاع دارم اولین شخصیت علمی منتسب به ناتل فردی به نام ابوالحسن علی بن ابراهیم بن عمر الجلی الناتلی است که به گفته یاقوت حموی در معجم البلدان مردی سوداگر و کثیرالسفر بود و به سال ۵۱۷ ه.ق وفات یافت. دیگر شخصیت علمی و فرهنگی ابوعبدا...^{۱۴} ناتلی است که بوعلی سینا فقه، و هندسه را در بخارا نزد وی فرا گرفته بود. ناتل علاوه بر آنکه خود شهری آباد بوده است، روستاها و آبادیه‌های پررونق نیز داشته است. که ابن اسفندیار بعضی از آن آبادیها را از عجایب طبرستان می‌داند: «بناحیت ناتل دیهی است، مندول گویند شست‌گری زمین بود، برنج در آن نشانندندی و از آن زمین چندان آب پدید آمدی، که آن برنجستان را تابودی و به آب بروات کردن حاجت

نمود و به وقت دروکردن دگر باره آب ناپدید شدی»^{۱۴}
 و در جای دیگر آورده است: «و هم به نائل دیهی بود نگارستان
 گفتند و بر سرکوهی از دیه سنگی بود و درحوالی آن سنگ، صحرا و چشمه
 پنج فرسنگ باشد از آمل تا آنجا از این پنج سنگ آب همچون زلال بیرون
 آمدی، هر وقت که تابستان گرمتر بودی آب بیشتر ترشح کردی و به زمستان
 یک قطره نیامدی.»^{۱۵}

ظهیرالدین مرعشی در تاریخ طبرستان از قریه‌ای به نام «واتاشان» نام
 می‌برد که در حوالی نائل قرار داشت و جزء ولایت نائل به شمار می‌آمد.
 که امروزه جز نام و گاه روایات افسانه‌ای چیزی دیگر در خاطره
 کهنسالان نمانده است.

واتاشان

ابن اسفندیار ذکری از این آبادی نکرده و چنین بنظر می‌رسد که این
 آبادی بعد از قرن نهم تأسیس و رو به ترقی نهاده باشد کما اینکه
 نوشته‌های مرعشی مشعر به این موضوع است. وجود قصر، بازار حمام و
 مساجد در این آبادی نشان دهنده اهمیت و اعتبار آن در قرون ماضی
 بوده است. سیدظهیرالدین مرعشی پس از بیان محاربه سادات مرعشی
 سیدفخرالدین با ملوک رستمدر و استیلای آنان بر این منطقه می‌نویسد:
 «... چون افتراق لشکر. ملوک به اجتماع نشد تدبیر دیگری ندانستند و به
 ضرورت نموده در ولایت نائل رستاق به قریه واتاشان نزول فرمودند و بر
 ممالک دست رستمدر داروغکان تعیین فرمودند.»^{۱۶}

انتخاب داروغه از قریه واتاشان برای تمامی سرزمین رستمدر نشان
 دهنده مرکزیت سیاسی این منطقه در رستمدر می‌باشد و به تعبیر دیگر
 کلید فتح رستمدر محسوب می‌گردد و سیدفخرالدین مرعشی در آبادنی
 آن سعی وافر داشت: ... چون فصل خزان رسیده بود و هوای کوهستان رو

به خنکی آورده بود به ولایت نائل تشریف فرمودند و قریه واتاشان را جهت موطن و مسکن و مقام ایالت و سلطنت خود تعیین فرمودند و مردم رستمدرار را خیر دادند که جمع شوند و مزد برادران خود جهت عمارت آن دیار مدد طلب داشتند، حسب الاراده از آمل و ساری بیگاری و استادانی ماهر روانه ساختند و در روز سعید طرح عمارت کشیدند و خندق عظیم به گرداگرد آن سرا فرمودند و بنیاد قصر و حمام و مسجد ابواب البرا که از هر نوع طرح کشیدند و مردم را به (سرکار) بازداشتند و به جهت هرکاری سردار دانا و کامل را تعیین فرمودند و به ترویج امر به معروف و نهی از منکر مشغول گشتند و عدل و انصاف را شعار و دثار گردانیده و از ظلم و اجحاف اجتناب نمودند.^{۱۷}

ظاهراً همین آثار است که امروز تبدیل به یکی دو تپه شده و در چهار صد متری جنوب جاده سولده به چمستان در جنوب دهکده نصرت آباد کنونی به جای مانده و به شکل خاکریزی دستی و به بلندی ۷ متر که قطر دایره بالای آن سی متر است دیده می شود. خندق آن برجای است و در نزدیکی آن تپه دیگری نیز باقی است.^{۱۸}

کالج: آبادی ای وسیع و پرجمعیت در سبزترین نقاط کوهستانی و محصور در جنگلهای انبوه. از امتیازات ویژه این آبادی آب و هوای روح افزای آن است. کالج در عهد باستانی و تاریخی منقطه ای آباد و بسیار وسیع بوده و آثار سنگ نوشته ای که پیدا شده است، هم چنین پیدا شدن اجساد همراه با زینت و زیور در قبور قدیمی حکایت از قدمت این ناحیه دارد. در مورد اهمیت کالج که زمانی مقر ملوک پادوسبانان شاخه کجور بود و در کنار قلعه اسپی رس که هنوز در سه کیلومتری غرب کالج مشهود است^{۱۹} در کتاب بحرالانساب نوشته محمدعلی بن محمدتقی الکلبایگانی مطالبی آمده است که گرچه غیر مستند و اغراق آمیز می نماید اما بیانگر اعتبار و اهمیت شهر کالج در قرون گذشته می باشد.

بلده:

شهر بلده یکی از مراکز مهم تاریخی نور مرکز منطقه بلده و پایتخت پادوسبانان آل کاووس که از سال ۴۶ هـ ق الی ۱۰۰۶ هـ ق برنور حکومت می کردند، بوده است. بعد از نابودی پادوسبانان توسط شاه عباس صفوی بلده اعتبار خود را از دست داد و سالهای اخیر با سیل مهاجرت‌هایی که به شهرهای مختلف از جمله تهران صورت گرفته است، اهمیت و اعتبار خود را از دست داده است.

موقعیت جغرافیائی خاص، وجود گردنه‌های غیر قابل نفوذ گسترده و وسعت این سرزمین آن را به منطقه ای بکر و قابل مطالعه مبدل ساخته است. وجود همین گردنه‌های سخت، سرمای شدید و طولانی، غالب قدرتمندان، حتی مغولان و دیگر مدعیان قدرت را از اندیشه فتح منطقه منصرف داشته، غالباً مصالحه را بر محاربه ترجیح می دادند. آثاری تاریخی متعددی در شهر بلده و روستاهای اطراف آن باقی مانده که از مهمترین آنها می توان بقعه شیخ سلطان احمد، مسجد جامع و خرابه‌های قلعه نور، و معابر دهها امامزاده که بدین منطقه صعب‌العبور پناه آورده و زمینه ساز حکومت‌های شیعی علویان و مرعشیان در مازندران گردیدند. بلده سرزمین رجال و مهد علم و دانش می باشد. و اکثریت قریب به اتفاق رجال علمی منتسب به نور تعلق وطنی به بلده و روستاهای اطراف آن دارند که از جمله آنان می توان، آیت... مرحوم میرزا حسین نوری، آیت... مرحوم سید اسماعیل عقیلی، نیما یوشیج و... را نام برد.

وجود حوزه‌های علمیه در بلده و روستاهای اطراف آن تا سالهای اخیر و اختصاص صدها مورد از موقوفات به این کار موید رواج علم و دانش در این منطقه می باشد حوزه علمیه شهید شیخ فضل .. نوری بلده، با داشتن حدود بیست حجره و کتابخانه‌ای نسبتاً مجهز در گذشته‌ای

نه‌چندان دور (حدود سالهای ۱۳۲۰ هـ ش) پدیرای صدها طلبه بوده است. بنای این ساختمان بر طبق وقف نامه مفصلی که نگارنده اصل آن را مشاهده نمود مربوط به عصر فتحعلی‌شاه قاجار می‌باشد بنا بر مندرجات وقف‌نامه دو نفر از امرای فتحعلی‌شاه قاجار بنامهای میرزا اسدا... و نصرت پسر محمد زکرخان در سال ۱۲۴۰ هـ ق از موسسین حوزه می‌باشند که مساعدت و اجازت دو نفر از علمای بزرگ معاصر خود ملا ابراهیم نجم‌آبادی و ملامحمد و حاجی ملا نصیر وکیل نایب الوکاله را نیز به همراه داشتند و تولیت این حوزه علمیه به فردی به نام عبدالمحمد نوری سپرده شد.

تولیت فعلی حوزه و کتابخانه به عهده حجت‌الاسلام ایزدی است، کتابخانه بلده دارای ۱۹۰۰ جلد کتاب می‌باشد که هشتاد جلد آن خطی است و قدمت بعضی از آنان به ۶۰۰ سال قبل می‌رسد.

حوزه علمیه بلده در عمر ۲۰۰ ساله خود صدها طلبه و مجتهد تربیت کرده است که از متاخیرین آنها می‌توان از آیت... سیدمحمد تلیکسری نوری و فرزندش آیت... سیدعلی نوری که با آیت... بروجردی سابقه مرادوت و دوستی داشت نام برد. از دیگر علمایی که شش ماه در بلده و شش ماه دیگر را در بخشهای قشلاقی می‌گذراندند می‌توان از شیخ محمدروحانی معروف به رئیس، شیخ رضا توسلی، شیخ غلامرضا خاتمی و شیخ عبدالباقی کثیری و از علمایی که در تمام مدت سال در بلده ساکن بودند می‌توان شیخ حسین سلطان‌احمدی، شیخ کاظم نوری، سیدمحمدحسین فولادمحله‌ای، و شیخ محسن که گویا بیش از یکصد سال عمر کرد نام برد و بنا به گفته وی شهید شیخ فضل... نوری به مدت سه سال در یکی از حجرات حوزه علمیه که دقیقاً مشخص است، به تدریس و تحصیل اشتغال داشته‌اند.

پی نوشت:

۱ - ظاهر آ این لغت مرکب از دو جزء رستم و دار به معنی درخت ترکیب شده است، وضع و استعمال این لغت تازه است. یعنی تقریباً از اوایل قرن هفتم در متون جغرافیائی و تاریخی به آن برمی‌خوریم در کتاب تاریخ رویان اولیاء... آملی حدود سی بار این لفظ تکرار شده است. حدود خاک رستمدار کاملاً قابل انطباق با حدود خاک رویان است فقط خاک رستمدار در دشت تارودخانه نمک آبرود پیش رفته است، در صورتی که حدود رویان به چالوس ختم می‌شود از اوایل قرن هفتم لغت رویان کم‌کم رو به فراموش رفت و کلمه رستمدار بر این ناحیه اطلاق شد. از مقدمه دکتر ستوده بر کتاب تاریخ رویان اولیاء آملی ص ۱۴، ۱۵ در منابع متقدم نامی از نور نیست، اما در منابع تاریخی از قرن نهم به بعد کلمه نور به وفور یافت می‌شود چنانکه در تاریخ طبرستان کلمه نور به کرات تکرار شده است. در مورد وجه تسمیه رستمدار عده‌ای آن را تحریف کلمه استاندارد که مباشران املاک شاهی بودند و در هنگام فتنه و تزلزل دولت مرکزی اقتدار نظامی پیدا می‌کردند می‌دانند.

مرعشی، رستمدار را تحریف استندریا استندریه می‌داند و می‌گویند این اسم از اُستن به معنی کوه است مرعشی، طُهرالدین، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ص ۲۹

راینو سیاح و کنسول وقت انگلیس آن رام‌خود از نام یکی از فرمانروایان سابق آن حدود می‌داند. راینو، سفرنامه مازندران و استرآباد ص ۵۷

۲ - ترکمان، اسکندریک، عالم آرای عباسی جلد ۲ ص ۵۳۴ منابع دیگری که در مورد رستمدار اشاراتی دارد عبارتند از: مستوفی، حمدا... نزهة القلوب ص ۱۶۰
۳ - اصل سند نزد نگارنده موجود است

۴ - مجتهدزاده، فیروز، شهرستان نور ص ۱۲۸

۵ - در کتاب راحة الصدور دو بار از نور بخارا صحبت شده است. راوندی در شرح ابتدای کار سلجوقیان می‌نویسد: «... بزستان منزلگاههایشان نور بخارا بود... از

- ترکستان و مرغزارهای نور بخارا و سندو و سمرقند... راوندی، مجمد بن علی
بن سلیمان، راحة الصدور ص ۸۸ - ۸۶۰
- ۶ - یوشیج، نیما، یادداشت‌ها و اندیشه‌ها، ص ۲۷۳
- ۷ - لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی ترجمه محمود عرفان ص
۳۹۵
- ۸ - مقدسی، ابو عبدا... احسن التقاسیم، ترجمه دکتر منزوی ص ۵۵۲
- ۹ - ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، چاپ مرحوم اقبال ص ۱۸۰
- ۱۰ - ابن رسته، اعلاق النفسیه ترجمه حسین قره چانلو ص ۱۷۶
- ۱۱ - حدود العالم من المشرق الی المغرب، چاپ دکتر ستوده ص ۱۴۶
- ۱۲ - ابوالفداء تقویم البدان ص ۵۰۱
- ۱۳ - متاسفانه بجز اطلاعات اندکی که بوعلی سینا در اتوگرافی خود به شاگردش
جوزجانی بدست می‌دهد اطلاعات دیگری در پیرامون زندگانی این شخص
بدست مانده است.
- ۱۴ - ابن اسفندیار همان جا ص ۸۷
- ۱۵ - ابن اسفندیار، همان جا ص ۸۷
- ۱۶ - مرعشی، ظهیرالدین، تاریخ طبرستان، رویان، مازندران، ص ۴۰۰
- ۱۷ - مرعشی همان جا ص ۲ - ۴۰۱
- ۱۸ - ستوده، دکتر منوچهر، از آستارا تا استرآباد، مازندران غربی ص ۳۵۸
- ۱۹ - مجتهدزاده، پیروز، شهرستان نور ص ۹ - ۸۸
- ۲۰ - اطلاعات و افادات شفاهی مطلعین محلی به نگارنده

گرگان و شاهنامه فردوسی

سروش سپهری

گرگان و شاهنامه فردوسی

نهمین متصرفه آریاییها، در اوستا، گرگان یا وهرگان، ورکان می‌باشد؛ یعنی همان مکانی که آریاییها، از آنها به فلات ایران، گام نهادند. گرگان مورد بحث، استرآباد یازادراکرت ZADRACARTA و یاسی رنکس SYRINX یونانی، نیست، بلکه همان است که گنبدکاووس، در کنار آن بنا شده است. گرگانی که کنزیاس، حاکم آن را مگابرن MEGABERN، برادر کوروش، می‌داند. آنجایی که محمدبن نجیب بکران، در «جهان نامه» خود، گوید: «اهل طبرستان... سخن به تعجیب گویند و شتابزده باشند و از جمله حدود مازندران، اهل گرگان، ساکن تر و باوقارتر باشند.»^۱ همان جا که استاد توس، بر آن، نام «شهر بزرگان» نهاده است.

در این نوشته، تلاش بر آن است که ردپای «شهر بزرگان» در شاهنامه، به اختصار پیگیری شود.

۱- گرگان، شهر بزرگان

الف - گستهم، خال خسرو پرویز، بر خراسان حکومت داشت. پس از کشته شدن برادر وی، بندوی، به دست خسرو پرویز، او نیز به دربار

فراخوانده شد:

فرستاده چون در خراسان رسید به درگاه مرد تن آسان رسید
... چو گسستم بشنید، لشکر براند پراکنده لشکر، همه باز خواند
چنین، تا به شهر بزرگان رسید زساری و آمل، به گرگان رسید
شنید آن که شد شاه ایران درشت برادرش را، او به مستی بکشت^۱

فردوسی از ترکیب «شهر بزرگان» به مکان مشخصی نظر دارد. بار دیگر، به بیت توجه شود؛ «گسستم» به «شهر بزرگان»، یعنی «از ساری به گرگان» می آید، پس، «شهر بزرگان»، یعنی گرگان.

ب - در شاهنامه باز هم به چنین رابطه و دیدگاهی، می توان رسید. وقتی «انو شیروان»، گرد قلمرو خود، می گردد، ابتدا، به خراسان می آید؛ سپس:

از این گونه لشکر به گرگان کشید سوی تاج و تخت بزرگان کشید^۲
ج - بهرام پنجم، در موقع عبور از سواحل خزر و رفتن به سوی خراسان. برای سرکوبی مهاجمان شرقی، با لشکر خود، از گرگان عبور می کند. فردوسی فرماید:

ز آمل بیورد | لشکر | به گرگان کشید همی درد رنج بزرگان کشید^۳
آیا «شهر بزرگان» نشانه سپاسمندیهای استاد، در سفرش به مازندران است که حتماً در محدوده گرگان، بسر برده و از آن عبور کرده است؟

«ابوالقاسم فردوسی» از «گرگان»، بدانسان سپاسگزاری کرد و «شیخ ابوالقاسم گرگانی» از «فردوسی» بدینسان: «من رها نکنم تا جنازه او [فردوسی] در گورستان مسلمانان برند.»^۴

امروز نه از «گرگان» اثری باقیست نه از «شیخ ابوالقاسم» آن. آن بناهای آباد، خراب گردیده است؛ اما نام استاد و کاخ بلند او، تا بقای بشر، لاجرم، در پهنه گیتی، زنده و پایدار خواهد ماند.

۲ - شاهنامه و دیوار گرگان

زمانی که آسودگی بر مملکت انوشیروان، حکمفرما گردید، او بر آن شد، تا به همراه بزرگان و لشکریان خود، محدوده تحت تصرف را بازدید نماید، و از چند و چون احوال مطلع گردد. ابتدا:

تن آسان بسوی خراسان کشید سپه را به آیین ساسان کشید^۶
و همه جامنادی در داد که:

مخسید نا ایمن از شهریار مدارید زانديشه دل نابکار^۷
سپس:

از این گونه، لشکر به گرگان کشید سوی تاج و تخت بزرگان کشید^۸
...زگرگان به ساری و آمل شدند به هنگام آواز بلبل شدند^۹

از مجموعه گفتار فردوسی، در این بخش برمی آید که انوشیروان، ابتدا، به خراسان و سپس به مرز غربی آن، یعنی گرگان و ... آمده و از کناره‌های دریای خزر عبور نموده است؛ و مسیر حرکت، دشت بوده نه کوه. چون «هنگام آواز بلبل» یعنی فصل بهار است، جلوه‌گری طبیعت، برایش خوشایند است و برای دیدار بهتر و لذت از مناظر، از «هامون به کوه» می‌رود:

ز هامون به کوهی برآمد بلند یکی تازی برنشته سمند:^{۱۰}
و این جابجایی ارتفاع، باعث انبساط و شکرگزاری می‌گردد:

سرکوه و آن بیشه‌ها بنگرید گل و سنبل و آب و نخجیر دید
چنین گفت کای روشن کردگار...

جهان آفریدی بدین خرّمی که از آسمان نیست پیدا زمی^{۱۱}
آن‌گاه، از نشستگاه فریدون یاد می‌کند و این که:

از یرا فریدون یزدان پرست بدین بیشه بر ساخت جای نشست^{۱۲}
چون انوشیروان، از زیبایی دامنه کوه، انبوهی بیشه‌ها، چشمه‌سارها و گل‌های رنگارنگ، شادمان شد، بدون فاصله بایست فوق، ناگهان.

بدو گفت گوینده: «کای دادگر گرایدر نبودى ز ترکان گذر»^{۱۳}
 به کلمه «گوینده» توجه شود؛ «گوینده» بیان می‌کند: «اگر ترکان بدینجا
 حمله نمی‌کردند»:

از این مایه ورجا، بدین فرهی دل مازرامش نبودى تهی
 نیاریم گردن بر افراختن زبس کشتن و غارت و تاختن
 نماند ز بسیار و اندی بجای زپرنده و مردم و چهارپای
 گزندى که آید به ایران سپاه زکشور به کشور جز این نیست راه
 بسی پیش از این کوشش و رزم بود گذر تُرک را راه خوارزم بود
 کنون چون ز دهقان و بازارگان برون آوردسر، دهد رایگان
 سپاه آوریدی بدین جایگاه بگردان بدازما و بر بندراه
 نکاهد از این گنج کافزایش است به ما بر، کنون جای بخشایش است^{۱۴}

این «گوینده» کیست که چنین آگاهانه عمل می‌کند؟ همان طور که
 قبلاً ذکر شد، مسیر انوشیروان از گرگان، تماماً دشت است. فحوای کلام
 فردوسی، این را می‌رساند که فرمانروا یا فرمانروایان محلی، همه در انقیاد
 انوشیروانند؛ منطقی و عقل حکم می‌کند که فرمانروای محلی، با بزرگان،
 لشکریان و ... به پذیره آمده و ضمن داشتن سمت میزبانی، نقش راهنما را
 هم، بعهدہ داشته باشد. البته فردوسی، مشخص نمی‌کند که محدوده
 گرگان تا ساری و آمل، تحت یک حکومت محلی است یا چند
 حکومت؟ اگر چه این امر در جزئیات مهم است، اما در نتیجه گیری از این
 بحث، بی تأثیر است. حتی اگر این محدوده دارای چند فرمانروای محلی
 باشد، می‌توان، با درک منظور «گوینده» به روابط نزدیک، همدردی و
 تبانی با حسن نیت آنان پی برد.

بعد از این که انوشیروان، خط کافی، از مناظر اطراف و لطافت هوا
 می‌برد، می‌توان دریافت که این فرمانروای محلی است - بدون این که در
 این قسمت نامی از او به میان آید - که او را، بر فراز کوه، دعوت می‌کند تا

مناظر اطراف را بهتر بنگرد و بر دریا مسلط باشد؛ و این شناخته شده است که در کناره‌های خزر، اگر به اولین قلّه یابلندی، صعود شود، از پشت مزارع و آبادی - در سده‌های گذشته جنگل و بیشه - می‌توان دریا را مشاهده کرد.

وقتی چشم‌انداز جدیدی، به دیده انوشیروان گشوده می‌شود و بر زیبایی طبیعت، تسط و بینش بیشتری می‌یابد، مسرور و شاکر می‌شود. «گوینده» - که احتمالاً، او را از مسیر مشخصی عبور داده است تا انوشیروان، آن مسیر را بیاد داشته باشد و او به منظور برسد - اینک او را، به بلندی دعوت کرده است. او در نهایت خوشی انوشیروان، از حمله ترکان، کشتن، غارت و حرام شدن آرامش می‌گوید و از تاراج سرمایه، زندگی، پرندگان، چهارپایان،...

یکی از دلایلی که «گوینده» حاکم محلی قلمداد شده است، همین مطالب است زیرا، او اشراف کافی به محدوده مورد نظر دارد، و چه بسا در این مورد، آمار و ارقام نیز ارائه کرده باشد. «گوینده»، همچون فرماندهی کاردان می‌گوید:

گزندی که آید به ایران سپاه زکشور به کشور، جزاین نیست راه
یعنی راههای حمله ترکان را می‌داند و از جنگ و جدال گذشته‌ها،
«گذر ترک را راه خوارزم بود» و از تاریخ و موقعیت سرزمین خود مطلع
است؛ و این که، اکنون باسانی «دهقان و بازارگان» جان خود را از دست
می‌دهند. پس مشخص می‌شود که از امور تجاری منطقه نیز آگاه است.
آن گاه، از انوشیروان می‌خواهد که سر این دشمن تبهکار را از آنان دور
سازد. در اینجا مصرع‌ی وجود دارد که بنظر می‌رسد. «گوینده» مطالبی را
که قبلاً تجزیه و تحلیل کرده است، جمع نموده، در اختیار انوشیروان
می‌گذارد: «بگردان بد از ما و بر بندراه». «بر بندراه» معنای ایهامی خاص
خود را دارد، و آن چیزی که مدنظر «گوینده» است بیان می‌شود. و آن،

ساختن سد و دیوار می‌باشد. در اینجا نیز، «گوینده» در نقشی بیش از یک «گوینده» ظاهر می‌شود و می‌رساند که قبلاً راه‌های جلوگیری از تهاجم ترکان را، بدقت، بررسی کرده و به این نتیجه یعنی ساختن دیوار رسیده است. آنگاه، برای این که، انوشیروان را آسوده خاطر سازد که زبانی در کار نیست، بلکه سود هم دارد، می‌گوید: «نکاهد از این گنج کافزایش است.»

نتیجه تا بدینجا، این است که «گوینده» - که در اینجا دقیقاً حاکم محلی می‌باشد - از مناطق تحت تسلط خود و انوشیروان، به انوشیروان گزارش می‌دهد، و آگاهانه عمل می‌کند؛ او را از مسیر معینی عبور داده و احتمالاً در بالای کوه، نقشه و مسیر احداث دیوار را نیز گفته است. آشنایی او به امور سیاسی، نظامی، تجاری، جغرافیایی، تاریخی و... در همان چند بیت مشخص است.

انوشیروان، از گفتار فرمانده دادخواه، متأثر می‌گردد، می‌گوید:

نمانیم کاین بوم، ویران کنند
همی غارت از شهر ایران کنند^{۱۵}
آنگاه:

به دستور فرمود کز هند و روم
کجا نام باشد به آباد بوم
زهر کشوری مردم پیش بین
که استاد یا بی برین، برگزین^{۱۶}
در مصراع «که استاد یا بی برین، برگزین» کلمه «برین» این نظر را تأیید می‌کند که «بریندراه» مفهوم ساختن دیوار را دارد که از زبان «گوینده» گفته شده و انوشیروان آن را پذیرفته است. همانطور که در بیت‌های پایین‌تر نیز از کلمه «بند» همین منظور را در نظر دارد.

انوشیروان فرمان می‌دهد که معماران استاد بسیار، از هند و روم و سایر کشورها دعوت کنند و سپس به دستور می‌گوید:

یکی‌باره از آب برکش بلند
برش پهن و بالای او ده کمند
به سنگ و به گچ، باید از قعر آب
برآورده تا چشمه آفتاب

هر آنکه که سازیم زین گونه بند
و سرانجام:
زد شمن به ایران نیاید گزند^{۱۷}

یکی پیر موبد بر آن کار کرد
دری بر نهادند ز آهن بزرگ
بیابان همه پیش دیوار کرد
رمه یکسرایمن شد از بیم گرگ^{۱۸}

موضوعی که بایست دقت نمود، این است که گفتگو دربارهٔ این وقایع، در مسیر گرگان به ساری و آمل صورت می‌گیرد و همانطور که ذکر شد، فرمانروایی «گوینده» محدودهٔ گسترده تری را در نظر دارد؛ او نیک می‌داند که محل عبور ترکان، از آن جاست که انوشیروان عبور کرده است، یعنی از گرگان به ساری و ...

امروز مشخص گردیده است که انوشیروان یک رشته دیوار، قلعه و موقعیتهای نظامی دیگر، در محدودهٔ دریای خزر، برای مقابله با تهدیدهای هیتالیان احداث نمود. «خسرو، رشته‌ای از دیوار بلند و مجموعه‌ای از قلاع، در گرگان برآورد، تا از تهاجم ترکان جلوگیری کند... چنین می‌نماید که دیوارها و قلاع گرگان، مازندران (از دریا تا کوههای نزدیک ساری)، در بند و عراق، با تقسیم خسرو، فرماندهی نظامی امپراتوری را، در میان چهار فرماندهٔ سپاه، در چهار ناحیه مرزی، مناسب داشته اند.»^{۱۹}

«انوشیروان، بر آن شد، تا به تهدید ایران، از سوی هیتالیان و تاخت و تازهای آنان، پایان دهد. وی رشته‌هایی از استحکامات، در دشت گرگان، برآورد:

یکی از آنان، دیواری بود که امروزه به سد سکندر معروف است و در دشت شمال بندرشاه [توکمن] و گنبد قابوس قرار دارد؛ و دیگری از کوهها آغاز شده، نزدیک بندرگز، به دریا می‌رسد و راه دسترسی به مازندران را می‌بندد.»^{۲۰}

یک نکته را نباید از نظر دور داشت و آن، این است که دیوار

مورد بحث، از لحاظ نحوه ساخت، کاربرد مصالح و ... شباهت تامی، به دیوار غربی، یعنی دیوار دربند، در قفقاز دارد. «مسعودی» در «ذکر جبل فیخ [قفقاز] و ...» گوید: «آن را [دیوار] میان آن کوه و بحر خزر بنیان نهاده، و این بارو را به مقدار یک میل، از شمال دریا بنا کرده، که به دریاکشیده می‌شود. سپس، برکوه فیخ [قفقاز] برده، و در ارتفاعات و فرورفتگیها و دره‌های کوه، در حدود چهل فرسنگ امتداد دارد... در فاصله هر سه میل، یا کمتر و بیشتر، به اقتضای محل و راه، دری از آهن، نهاده...»^{۲۱} و «استحکامات دربند، دیوار سنگی بسیار بلندی بود. که به درازای چهل کیلومتر، از کوهستان تا کرانه دریای خزر، امتداد داشت... هیجده تاییست متر ارتفاع داشت... سه دروازه آهنی داشت که یک دروازه آن به دریا گشوده می‌شد.»^(۲۲)

اما، با تمام تشابه‌ای که در ساختمان و خصوصاً امتداد آن تا دریا - که در شاهنامه نیز مذکور است - موجود می‌باشد، بایست توجه نمود که در شاهنامه، گفتگوی انوشیروان و فرمانده «گوینده»، در مسیر گرگان به ساری و آمل صورت می‌گیرد، و مشخص است که تقاضای ساختن سد، برای محدوده گرگان و مازندران است نه حدود قفقاز. اصولاً هدف از احداث سد در بند، حفاظت قفقاز جنوبی و آذربایجان بود و مشاهده نشده است که از حدود قفقاز، به گرگان و مازندران حمله شده باشد.

«حاصل مطلب این است که دیوار شرقی، سدی بود برای جلوگیری از حمله ترکان شرقی، هپتالیان و ...، و دیوار غربی، برای ممانعت از تهاجم دسته‌های مختلف سکاها و آریایی‌نژاد»^{۲۲}

طبق همه این قراین، باید دیوار ساخته شده، در این قسمت شاهنامه، به رهنمود فرمانده «گوینده»، همان دیوار شرقی باشد که از «دهستان واقع در گرگان و شش منزلی کرانه دریای خزر آغاز شده و به نام سد اسکندر، یا قزل آلانک (دیوار سرخ یا سرخه خصار) نیز معروف است.»^{۲۴}

«در سال ۲۲۴ هجری به دستور مازیار، پادشاه طبرستان، این دیوار تعمیر شد.»^{۲۵}

«طول این سد را، حدود ۱۷۵ کیلومتر و عرضش که از سه دیوار ساخته شده - هشتاد متر و ارتفاع آن حدود سه متر است. این دیوار که زمانی حافظ مزره‌های شمالی ایران بود، هم‌اکنون، به ویرانه‌ای تبدیل شده و جز در یکی دو محل، آثار آن مشهود نیست. آجرهای آن راکنده، به مصرف خانه‌سازی رسانده‌اند.»^{۲۶}

فردوسی، زیر عنوان «نامه قیصر به خسرو و پرویز» با هدیه و خواستن دار مسیح...» از دیوار انوشیروانی یاد می‌کند، که دقیقاً منظورش، دیوار دشت گرگان می‌باشد و پیامد این دیوار راه، آسایش اهالی «بیشه نارون» ذکر می‌کند:

| | |
|---------------------------|---|
| ز هنگام کسری نوشین روان | که بادا همیشه روانش جوان |
| که از ژرف دریا، برآورد پی | بر آن گونه دیوار بیدار کی |
| ز ترکان همه بیثه نارون | بشستند و بی‌رنج‌گشت انجمن ^{۲۷} |

دیواری که در این قسمت شاهنامه، به دستور انوشیروان، ساخته شده است، همانطور که ذکر شد، در ادبیات و افواه به نام «سد اسکندر» نیز مشهود است که اسکندر آن را در برابر یاجوج و ماجوج، ساخته است. اتفاقاً، در شاهنامه نیز، از آن سخن بمیان آمده است. آنجا که اسکندر به «باختر» می‌رود و از شگفتیهای آنجا با خبر می‌شود، می‌گویند:

ز چیزی که ما را بدوتاب نیستز یاجوج و ماجوج مان خواب نیست^{۲۸}
از خصوصیات غیرطبیعی و دهشتناک یاجوج و ماجوج می‌گویند؛ و آنگاه:

| | |
|---------------------------|---|
| اگر پادشاه چاره‌ای سازدی | کزین غم دل ما بپردازدی |
| بسی آفرین یابد از هر کسی | از آن پس به گیتی بماند بسی |
| بزرگی کن و رنج ما را بساز | که از پاک یزدان نه ای بی نیاز ^{۲۹} |

این قسمت شاهنامه - که اسکندر می‌باید دیواری، در مقابل یا جوج و مأجوج بسازد از لحاظ مضمون، شباهت بسیاری به علت ساختن دیوار، توسط انوشیروان، در گرگان دارد؛ با این تفاوت، که رهنمودی به اسکندر داده نمی‌شود و فقط تقاضای چاره‌ای دارند. اسکندر در مقابل تقاضایشان، می‌گوید:

برآرم من این راه ایشان به رای به نیروی نیکی دهش یک خدای^{۳۰}
سپس همچون انوشیروان، «هر آن کس که استاد بود اندر آن» را از سراسر جهان گرد نمود و دو دیوار از گچ، سنگ، آهن و مس ساخت، و با این کار

زیاجوج و مأجوج گیتی برست زمین گشت جای خرام و نشست^{۳۱}
دیوارهای ساخته شده توسط اسکندر و انوشیروان، با هم در علت و چگونگی ساخت، حدود، ارتفاع و حتی نتیجه‌گیری از موضوع، چندان تفاوت ندارند، فقط یکی، دیوار انوشیروان، واقعیت تاریخی دارد و دیگری، سد سکندر، جنبه افسانه‌ای اش قویتر است و بر مبنای واقعتهای تاریخی، شکل گرفته است.

«می‌دانیم ذوالقرنین (اسکندر) همان شخصی است که در سوره کهف (آیات ۹۳ تا ۹۸)، ساختن سدی در برابر یا جوج و مأجوج، به او نسبت داده شده است. در مورد محل سد ذوالقرنین نیز بین مفسران و مورخان، اختلاف وجود دارد. بعضی دیوار چین، بعضی دیوار شرقی، ترکمن صحرا، و بعضی دیگر، سد در بند را بقایای همان سد ذوالقرنین پنداشته‌اند.»^{۳۲}

اگر چه شباهتهای سد اسکندر و انوشیروان، در شاهنامه، ذکر شد، ولی یکی را بایست همان دیوار غربی (در بند) و دیگری را دیوار شرقی (گرگان) دانست.

۳- گرگان و جاده ابریشم

«غاتفر» شاه هیتالیان (هپتالیان، هفتالیان)، فرستادگان خاقان چینی را، از پای درمی آورد، و مانع رسید پیام دوستی^{۳۲} خاقان، به انوشیروان می شود. خاقان، با هیتالیان می جنگد و غاتفر را می کشد. انوشیروان، بی خبر از پیام صلح و دوستی، با دریافت این خبر، آماده جنگ می شود و می گوید:

بسوی خراسان کشم لشکری بخواهم سپاهی زهرکشوری^{۳۳}
 خسرو انوشیروان، به گردآوری و آرایش سپاه پرداخت. آنگاه:
 یکی لشکری سوی گرگان کشید که گشت آفتاب از جهان ناپدید
 بیاسود چندی زبهر شکار همی گشت در کوه و در مرغزار
 به سغد اندرون بود خاقان که شاه به گرگان همی رای زد با سپاه^{۳۴}

این لشکرکشی انوشیروان، با واقعتهای تاریخی هم، منطبق است. «پس از ختم جنگ روم، کسری، دولت هفتالیان را - که در اثر حمله یک قبیله ترک به سرداری سین جیبو SINDJIBU (سیلزی بول SILZIBUL) متزلزل شده بود - برانداخت. رود جیحون، سرحد بین ایران و سرزمین خاقان ترک شناخته شد. این خاقان، بزودی، برای ایران، دشمنی خطرناکتر از پادشاه هفتالیان گردید.»^{۳۵}

گفتار فردوسی درباره جیحون - که مرز ایران و خاقان است - با این موضوع، منطبق است.

همان تالب رود جیحون زچین به شاهی برو | خاقان | خواندند آفرین^{۳۶}
 خاقان و لشکریانش، وقتی به سغد می رسند، قصد جنگ با ایران را می نمایند، خاقان مغرور می گوید:

شنیدم که کسری به گرگان رسید همه روی کشور سپه گسترد
 اما:

زچین تا به جیحون سپاه من است جهان زیر قمر کلاه من است^{۳۷}

اما، خردمندی، خاقان را، از آتش نهادی و کینه‌ورزی بر حذر می‌دارد. خاقان، رسولانی، به آشتی، نزد انوشیروان، به گرگان می‌فرستد. انوشیروان، چنانکه شایسته بود، آنان را نواخت. بعد یک ماه، با ذکر و ارائه قدرت خود، رسولان را روانه می‌سازد. خاقان، تصمیم می‌گیرد، اتحاد انوشیروان را بپذیرد. این قسمت شاهنامه هم، تاحدود زیادی، با واقعیت تاریخی، منطبق است. «خسرو (انوشیروان) برای این که بتواند در مشرق، به هپتالیان بپردازد، نیازمند آن بود، که در مرزهای غربی امپراتوریش، صلح و آرامش، برقرار باشد. حدود سال ۵۵۷ میلادی، وی با ترکان که تحت فرمانروایی پادشاهی که در منابع یونانی، سیلزی بولوس خوانده می‌شود، و در ماوراءالنهر پدیدار شده بود - متحد گردید و متفقاً هپتالیان را بشکستند و قلمرو آنان را میان خود، تقسیم کردند. ظاهراً خسرو، آن بخش را از سرزمینهای هپتالیان را که در جنوب رودخانه جیحون، قرار داشت، بدست آورد و ترکان، بر سرزمینهای واقع در شمال این رودخانه تسلط یافتند.»^{۳۸}

خاقان تصمیم می‌گیرد، برای استواری صلح، دختر خود را، به انوشیروان بدهد، و انوشیروان نیز می‌پذیرد، و «مهران ستاد» را مأمور می‌کند، که خاتون‌زاده خاقان را، از بین سایر دختران وی برگزیند. خاقان و همسرش، برای این که، دخترشان نصیب انوشیروان نشود، به نیرنگ متوسل می‌شوند. چهار دختر کنیززاده خاقان را آراسته و دختر خاتون‌زاده را، بی‌پیرایه، در مجلس حاضر می‌نمایند. «مهران ستاد» دختر نیاراسته را برمی‌گزیند و نیرنگ خنثی می‌شود. این ازدواج با اندکی دگرگونی، با واقعیت مطابقت دارد. «بلاذری» گوید:

«خسرو، خواهان دوستی خاقان ترک (سین جیو) بود، و قرار بر این شد که خسرو، دختر او را به زنی بگیرد، و خاقان، دختر خسرو را. اما خسرو،

یکی از کیزان را بجای دختر خویش، از برای خاقان فرستاد. دو پادشاه. ملاقات کردند و به مناسبت دوستی خود، طیافتی برپا نمودند.^{۳۹} همانطور که مشخص است، نظر «بلاذری» و فردوسی، تفاوتی با هم دارند. در گفتار «بلاذری» هر دو پادشاه، دختران یکدیگر را به زنی می‌خواهند و انوشیروان، به نیرنگ برمی‌خیزد. در حالی که، فردوسی، فقط از دختر خاقان، سخن می‌گوید و نیرنگ خاقان. «این که خسرو، دختر یکی از شاهزادگان ترک را، به زنی، اختیار کرده باشد، مطابق تاریخ است. این زن، دختر ایستمی خاگان ISTAMI KHAGAN، برادر کوچک «سین جیو» می‌باشد، و او، مادر هرمز چهارم است.»^{۴۰} موضوع شاهنامه هم، با این نظر هماهنگی دارد. اخترشناسان گویند: کزین دخت خاقان و از پشت شاه [کسری] بیاید یکی شاه زیبای گاه^{۴۱} بناچار، خاقان، دختر را، با هدیه‌های بسیار، روانه ایران نمود، و «چنین تالب رود جیحون کشید».^{۴۲} وقتی «مهران ستاد» و دختر خاقان، وارد قلمرو ایران شدند.

ببستند آذین، به شهر و به راه درم ریختند از بر تخت شاه
 به آموی و راه بیابان مرو زمین بود یکسر چو پَر تذر و
 چنین تا به بسطام و گرگان رسید توگفتی زمین آسمان را ندید^{۴۳}

هدف این قسمت، روشن کردن مسیر حرکت «مهران ستاد» و دختر خاقان است. آنان، وقتی وارد قلمرو ایران می‌شوند، و قصد آمدن به گرگان را دارند، - که انوشیروان در آنجا بسر می‌برد - از «آموی و راه بیابان مرو» می‌گذرند؛ سپس «به بسطام و گرگان» می‌رسند. راه پیموده، همان جاده ابریشم است، که در زمان فردوسی، هنوز پررفت و آمد و پررونق بود. «جاده ابریشم، از شهر سیان، واقع در کناره رود معروف هوانگهوی چین، آغاز می‌گردید... جاده اصلی ابریشم، شاخه شمالی بود، که از تون هوانگ، به تورفان می‌رفت، و از آنجا، راه حاشیه شمالی

صحرای تا کلامان، و دامنه جنوبی رشته کوه تیان شان را طی کرده، به شهر کاشغر می‌رسید... با پشت سر نهادن، شهرهای سمرقند و بخارا - که جزو سرزمین سغد (سگدانه) بودند - از جیحون گذشته، به دو شاخه می‌شد. شاخه‌ای، از طریق دریای خزر و رود کر، به گرجستان می‌رفت و از آنجا، از طریق رود فاریس (ریونی) و دریای سیاه، به قلمرو امپراتوری روم، می‌رفت؛ و شاخه دیگر، که ادامه راه اصلی خشکی بود وارد قلمرو ساسانی می‌شد، و از طریق مرو، طوس، دامغان، گرگان و ری، به قزوین می‌رسید. در قزوین هم، به دو شاخه، تقسیم می‌شد، که یکی از آنها، از طریق همدان و بغداد و موصل، به انطاکیه، در کنار دریای مدیترانه می‌رسید و دیگر، به آذربایجان می‌آمد.^{۴۴}

این راه و عبور از گرگان، بارها در شاهنامه، مورد استفاده فردوسی قرار می‌گیرد؛ بدون این که، صراحتاً، نامی از آن برده شده باشد. از جمله هنگامی که منوچهر، سر سلم را، به نزد فریدون می‌فرستد. می‌دانیم که مازندران، نشستگاه فریدون است: در «مجمل التواریخ و القصص»، درباره نشستگاه فریدون چنین آمده است: «و پس به گرگان بود، ارل به زمین بابل نشست، پس به، دارالملک، به همیشه ساخت و طبرستان»^{۴۵}

منوچهر، با سر بریده سلم، به سوی همیشه - نشستگاه جد خود، فریدون - راهی می‌شود.

آنگاه:

| | |
|-------------------------------|--|
| سپه راز دریا به هامون کشید | ز هامون سوی آفریدون کشید |
| چو آمد به نزدیک همیشه باز | نیسارابه دیدار او بُد نیاز |
| ...زد دریای گیلان چو ابر سیاه | دمادم به ساری رسید آن سپاه ^{۴۶} |

همانطور که مشخص شد، منوچهر، از چین، به همیشه می‌آید، و از آنجا به ساری. آنچه یقین است، جاده‌ای که در ذهن فردوسی، منوچهر از آن عبور می‌کند، همان جاده ابریشم است، که وقتی وارد سرحدات ایران

می‌شد، شاخه شمالی آن، در جیحون، به دو راه تقسیم می‌گشت، که یک راه، از طریق دریای خزر، به گرجستان می‌رفت، و راه دیگر، از طریق مرو، توس، دامغان و گرگان بود. پس برای رسیدن به تمیشه و ساری، سپاه پیروزمندی چون لشکر منوچهر، می‌باید از راهی آسوده و شناخته شده، عبور کند، و خود را، به مازندران برساند، و مطمئناً، از گرگان نیز عبور نموده است. بطور کلی، بایست یقین نمود، که آسانترین راه ورود از مشرق و شمال شرقی ایران به مازندران، همین راه بوده است.

اما، سرانجام ازدواج انوشیروان با دختر خاقان، از بین رفتن خطر جنگ است و زوال، تباهی، دربدری، کشتار و خرابی. بدین سبب:

| | |
|-------------------------------|--|
| همه دست برداشته به آسمان | که ای کردگار مکان و زمان! |
| تو این داد بر شاه کسری بدار | بگردان زجانش بد روزگار |
| به نخجیر چون او به گرگان رسید | گشاده کسی چهر خاقان ندید ^{۴۷} |

آنگاه، انوشیروان، بر آن می‌شود، که از گرگان، به تیسفون بازگردد:

| | |
|---------------------------|-------------------------------------|
| به تخت آمد از جایگاه نماز | زگرگان به رفتن گرفتند ساز |
| برآمد خروشیدن گاو دم | زدرگاه آواز رویینه خم ^{۴۸} |

پی‌نوشت:

- ۱ - شاهنامه و مازندران / ۳۱
- ۲ - شاهنامه مسکو. جلد نهم / ۱۷۹
- ۳ - شاهنامه کلاله خاور، جلد چهارم / ۳۸۱. در شاهنامه مسکو جلد ۸ / ۶۹: همی تاج...
- ۴ - کلاله خاور، جلد چهارم / ۲۸۷
- ۵ - چهار مقاله معین / ۸۳
- ۶ - مسکو، جلد هشتم / ۶۹
- ۷ - همان

- ۸- کلاله، جلد چهارم / ۳۸۱
 ۹ تا ۱۳- مسکو، جلد هشتم / ۶۹
 ۱۴- مسکو، جلد هشتم / ۷۰، ۶۹. سه بیت آخر کلاله جلد چهارم / ۲
 ۳۸۱-
 ۱۵- مسکو، جلد هشتم / ۶۹
 ۱۶ تا ۱۸- مسکو، جلد هشتم / ۷۰
 ۱۹- تاریخ ایران، کمبریج، جلد سوم، قسمت اول / ۲۵۷
 ۲۰- همان / ۱۰- ۳۰۹
 ۲۱- مروج الذهب، جلد اول / ۱۷۴
 ۲۲- ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، عنایت‌الله رضا / ۱۶۵
 ۲۳- اسکندر و ادبیات ایران، سیدحسن صفوی / ۳۲۴
 ۲۴ و ۲۵- همان
 ۲۶- سیری در تاریخ سیاسی- اجتماعی ترکمنها، امین‌الله گللی / ۳۰۳
 ۲۷- مسکو، جلد نهم / ۲۰۳
 ۲۸- مسکو، جلد هشتم / ۸۴
 ۲۹ و ۳۰- همان / ۸۵
 ۳۱- همان / ۸۶
 ۳۲- آذربایجان در مسیر تاریخ ایران، رحیم رئیس‌نیا / ۶۱۸
 ۳۳- مسکو، جلد هشتم / ۱۶۳
 ۳۴- همان / ۵- ۱۶۴
 ۳۵- ایران در زمان ساسانیان / ۳۹۶
 ۳۶- مسکو، جلد هشتم / ۱۵۶
 ۳۷- همان / ۱۶۵
 ۳۸- تاریخ ایران، کمبریج / ۲۵۴
 ۳۹ و ۴۰- ایران در زمان ساسانیان / ۴۰۳

- ۴۱ - مسکو، جلد هشتم / ۱۸۱
۴۲ - همان / ۱۸۳
۴۳ - همان / ۱۸۴
۴۴ - آذربایجان در مسیر... / ۵۳۹ تا ۵۴۱
۴۵ - به نقل از شاهنامه و مازندران / ۱۹
۴۶ - مسکو، جلد اول / ۲ - ۱۳۱
۴۷ - مسکو، جلد هشتم / ۱۸۵
۴۸ - همان / ۱۸۸

تورنگ تپہ

گزارشی اجمالی از:
سید محمد کاظم مداح - گورگان

«پیشگفتار»

دسترسی به تاریخ واقعی چندان هم که تصور می‌رود آسان نیست. در رهگذر این دستاویز گرچه پیاده‌ایم، اما ضمن ارج نهادن به تلاش و کاوش باستان شناسان در محدودهٔ گرگان زمین که روشنگر نقاط تاریک تاریخ قبل از اسلام این ایالت است. از بازیافته‌هایشان بهره می‌جویم، و از نتیجهٔ کنکاش و یادداشتهایشان اشاراتی دارم با عناوین ذیل:

- ۱- نگاهی به تورنگ تپه.
- ۲- حفاریها در تورنگ تپه.
- ۳- صورت کتیبه‌های منقور بر ظروف و سکه‌های قدیمی
- ۴- فهرستی از ظروف تاریخدان به سبک گرگان
- ۵- سکه‌های ضرب استراباد
- ۶- کاشیهای نفیس تاریخدان محراب خواجه یحیی بن زید معروف به قرنکی امام در جریان قدیم «وگنبد قابوس فعلی»
- ۷- ظروف کتیبه دار متعلق به مجموعه خصوصی
- ۸- و

تاریخچه و مختصری از تورنگ تپه

آبادی تیرنگ^۱ تپه که از نام تپه باستانی محدوده‌اش مأخوذ است تپه‌ای است مصنوعی در نزدیکی سرخونکلا^۲ با طول و عرض ۱۸۰۰×۱۲۰۰ و ارتفاعی حدود ۴۰ متر، این آبادی دارای قدمت تاریخی شش‌هزار ساله و به‌شهادت آثار مشکوفه از تمدنی پیش از آریا برخوردار است. تورنگ تپه «= تپه قرقاول» که در دامنه شیب شمالی البرز واقع شد- در ۶ کیلومتری جنوب کلالة قرار دارد و با گنبد ۳۶ کیلومتر فاصله دارد و دارای ۹۰۰ نفر جمعیت است که $\frac{۸}{۱۰}$ ساکنان آن را زابلیهای مهاجر مقیم تشکیل می‌دهند.

جاده شوسه این آبادی (شمالی و جنوبی) به طول ۹ کیلومتر است که با گذشتن از مرزنکلا^۳ در ۱۵ کیلومتری شرق گرگان بجاده اصلی تهران-مشهد «گرگان-گنبد» متصل می‌شود. و این آبادی سه تپه باستانی را در خود جای داده که در ۱۳۱۰ شمسی تحت شماره ۶۶ در فهرست آثار ملی به ثبت رسیده‌اند.

با کاوشهایی که در بهار و پائیز ۱۹۳۰-م وسیله وولسین از طرف اونیورسیتی پنسیلوانیا- و موزه کانسانس سیتی از این تپه‌ها «بخصوص تورنگ تپه و شاه تپه» بعمل آمده است آثار مکشوفه تعلق دارند به دو سه هزار سال قبل از میلاد مسیح (ع). روی همین اصل محققین اعتقاد دارند که آریائیها زمانی در سواحل دریای خزر ساکن بودند و آثار بجای مانده از آنها شبیه آثار سومریها است که در قسمت سفلائی دجله و فرات می‌زیستند.

طبق تحقیقات میسیون آمریکائی پس از آنکه آمریکائیان کار کاوش

۱. با طول و عرض جغرافیائی ۵۴۰-۳۰ و ۵۵-۳۶

۲. از دهستان استرآباد استاق

۳. دهی از حوزه گرگرن

را در ۱۹۳۱-م رها کردند ژان دزه JEANDESHAYES دنباله کار اکتشافی آنها را تعقیب کرد و از ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۴ میلادی. (= ۱۳۳۹ تا ۱۳۵۵ شمسی) هر سال کار حفاری را از سر گرفته، هر بار لایه‌های تازه‌ای را از دوره‌های نوسنگی - که روزگار نو را در برمی‌گیرد - از زیر خاک بیرون آورد.

با فوت ژان دزه در ۱۹۷۹-م گروهی از همکاران او مرکب از: رمی بوشارلا، اولیویه لوکنت، ژان کلودگاردن و ریک‌آگیرلن به تدارک جمع‌آوری نوشته‌ها و یادداشتها و چاپ آثار کشفیات او پرداختند.

تورنگ تپه در فاصله ۲۵ سال حدود ۲۰ بار یا به اصطلاح باستان‌شناسان بیست فصل و در هر فصل حدود دو ماه با شرکت ۱۵ نفر کادر علمی و ۱۰۰ نفر کارگر محلی توسط هیأت باستان‌شناسی ایران و فرانسه مورد حفاری علمی قرار گرفت که نتایج این کاوشها آثار بیست از هزاره سوم قبل از میلاد تا پایان سلسله ساسانی و شامل بخشی از يك تراس بزرگ متعلق به هزاره دوم پیش از میلاد با ۶ متر ارتفاع که دارای آجرهای نیم‌پخته‌ای به ابعاد $۴۵ \times ۴۵ \times ۴$ سانتیمتر است.^۴

بخشی از این پژوهش به لایه‌های بالاتر و تازه‌تر تورنگ تپه و به قسمتی از يك قلعه عظیم خشتی دوران ساسانی - که در قسمت فوقانی تپه مرکزی بر روی تپه اصلی و وسیع تورنگ تپه، واقع شده است - اشاره دارد.

به اعتقاد آقای جعفر نیکخواه، کارشناس سازمان میراث فرهنگی استان مازنداران - ساری، این قلعه دارای ۲۰ برج است که تنها پنج برج آن کشف شده است. ژان دزه درباره این لایه‌ها - که

تعداد فراوانی سفال و خرده ابزار بدست آورده - با ارائه اندازه‌های کوچکی، معتقد است که: این دژ نوعی برجی دیدبانی برای رفت و آمد مردمان از مرز شمالی امپراتوری بوده است که تا آن روزگار همواره در معرض تهاجم و یورش اقوام چادرنشین صحراهای شمالی قرار داشتند.

هم‌چنین یک خانه و یک آتشکده کوچک در آنجا را متعلق به قرن دوم هجری می‌داند. بهر صورت شناخت ما درباره این آتشکده که تداعی کننده معابد آناهیتا در اذهان است بسیار ناقص می‌باشد، اما: بررسی تطبیقی آن در کتاب ژان دزه که اطلاعات تازه‌ای درباره این نوع ساختمان بدست می‌دهد شایان توجه می‌باشد.^۴ پس از آنکه این محل مدت‌ها رها شده بود ساختمان بسیار بزرگی در آنجا ساخته شده که تعیین تاریخ آن دشوار است. ولی قاعدتاً باید متعلق به اواخر قرن ششم هجری باشد.^۵ کتاب کاوشهای تورنگ تپه را قرار است دو جلد دیگر درباره لایه‌های کهن‌تر تورنگ تپه تکمیل کند.^۶

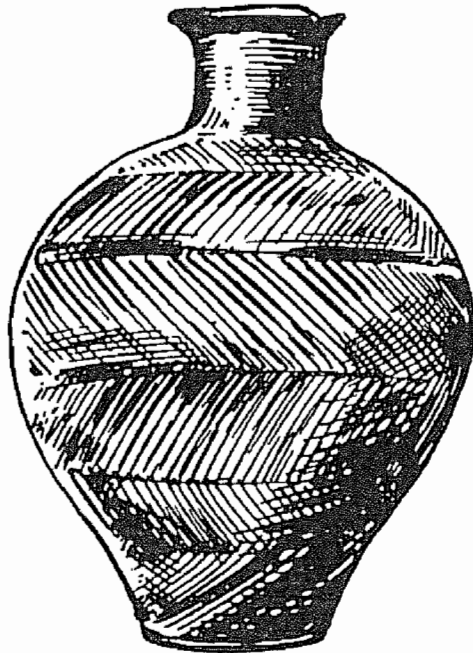
سخنی دیگر

نمودار تاریخ و فرهنگ‌گرگان در بقایای آثار باستانی این ایالت است که یک قسمتش شامل بناهای مربوط به حکام و معاریف است که نهایت سلیقه و ذوق هنرمندان زمانشان، در ساختار آنها به کار رفته است؛ و قسمت دیگرش مشتمل بر آثار است که از دل خاک، پس از قرن‌ها با حفاریهای مجاز و غیر مجاز در معرض قضاوت باستانشناسان قرار گرفته است.

۵. کتاب کاوشهای تورنگ تپه در دوره‌های ساسانی و اسلامی پاریس انتشارات

تحقیق در باره تمدن‌ها ۱۹۸۸ ۱۲ + ۲۳۶

۶. مجله باستانشناسی و تاریخ سال سوم شماره ۲ بهار و تابستان ۱۳۶۸



شکل ۱ ظروف گلینی که در ناحیه گرگان بدست آمده و قدمشان به هزاره های دوم و سوم پیش از میلاد می رسد با ظروف نواحی دیگر ایران اختلاف زیاد دارد. مثلاً در هزاره های پنجم تا اول پیش از میلاد در مغرب و جنوب فلات ایران ظروف سفالین منقش بسیار معمول بود. ظروف گلین قرمز رنگ بدون نقش مخصوص سواحل دریای خزر است که در زمان حاضر نیز ادامه دارد. ساکنان سواحل دریای خزر هیچگاه ظروف گلین منقوش نساخته اند و رنگ ظروفشان همیشه قرمز یک دست بوده است که رنگ طبیعی خاک است که در همان نواحی وجود دارد و هنگام پخته شدن در کوره به این رنگ درمی آید. در ناحیه گرگان بیشتر ظروف گلین رنگ خاکستری دارند و در بسیاری اوقات رویشان نقوشی مرکب از خطوط موازی یا شکسته و نظایر آن با نوک چاقو یا ابزار تیز دیگری کنده شده است. بنابراین شاید بتوانیم چنین فرض کنیم که ساکنان این ناحیه مردم دیگری جز ساکنان جنوب و مغرب ایران در ایام پیش از تاریخ بوده اند که شکل و نقش و رنگ ظروفشان با نواحی ایران اختلاف دارد. با این حال «پروفسور دهه» اعتقاد دارد که روابط بسیار نزدیکی بین مردم این ناحیه با مردم ساکنان هندوستان از طرف مشرق و نواحی غربی و جنوبی ایران برقرار بوده است.

ص ۵ مجله هنر و مردم شماره ۱۲۰ - ۱۱۹ شهر یورماه ۱۳۵۱ دکتر عیسی

دوران ناصری را شکوفائی شناخت آثار باستانی و یافته های عتیقه ها باید دانست که میراث فرهنگی، هنری گذشتگان است. میراثی که متأسفانه وارث بلافصلشان، موزه های بزرگِ دنیای امروز است و در موزه های کشور ما از آن همه اندکی بیش نیست.

کاوش در «تورنگ تپه»

مجله هنر و مردم شماره ۱۲۰ و ۱۱۹ شهریورماه ۱۳۵۱ دوره جدید ص ۹ مقاله دکتر عیسی بهنام گرگان عهد تمدن های کهن مهمترین کاوشهایی که برای دستیابی به آثار ماقبل تاریخ در ناحیه گرگان بعمل آمد حفاریهای مداوم در تورنگ تپه است که در بهار و پائیز سال ۱۳۱۰ شمسی از طرف اونیورسیتیه پنسیلوانیا و



شکل ۲ سال هاست که هیات های اروپایی در نواحی شرقی مجاور دریای خزر مشغول کاوش اند تا شاید اسرار نخستین گام هایی را که انسان های اولیه در این سرزمین ها برداشته اند بدست آورند. در این عکس مکان تاریخی «تورنگ تپه» در کنار شهر گرگان دیده می شود. ابتدا هیات های باستانشناسی سوئدی در این مکان مشغول حفاری شد و اکنون چند سال است که پرفسور «دهه» استاد باستان شناسی دانشگاه های پاریس و «لیونه» با همکاری جوانان باستان شناس وزارت فرهنگ و هنر مشغول تحقیقات راجع به تمدن پیش از تاریخی در این ناحیه از ایران است.

موزه کائزانس سیتی زیر نظر وولسین^۷ انجام شد که حاصل کشفیاتش در جلد سوم بولتن مؤسسه آمریکائی با عنوان صنایع و آثار عتیقه ایران مفصلاً درج شده است که متأسفانه نتیجه این کاوشها با اینکه بزبانهای زنده دنیا «انگلیسی و فرانسه» ضمن مقالات و کتابهای متعدد انتشار یافت، فقط در کتابخانه موزه ایران باستان موجود است، و بزبان فارسی ترجمه و چاپ نشده است.

ژان دهه دانشمند فرانسوی نیز از ۱۹۶۰ ببعده در تورنگ تپه مشغول کاوشهای باستانشناسی شد و چندین جلد کتاب راجع به این کاوش منتشر کرد که ترجمه فارسی آنها تاکنون دیده نشده است.

در نشریه سازمان حفاظت آثار باستانی ایران دشت گرگان، زیر عنوان تورنگ تپه آمده است:

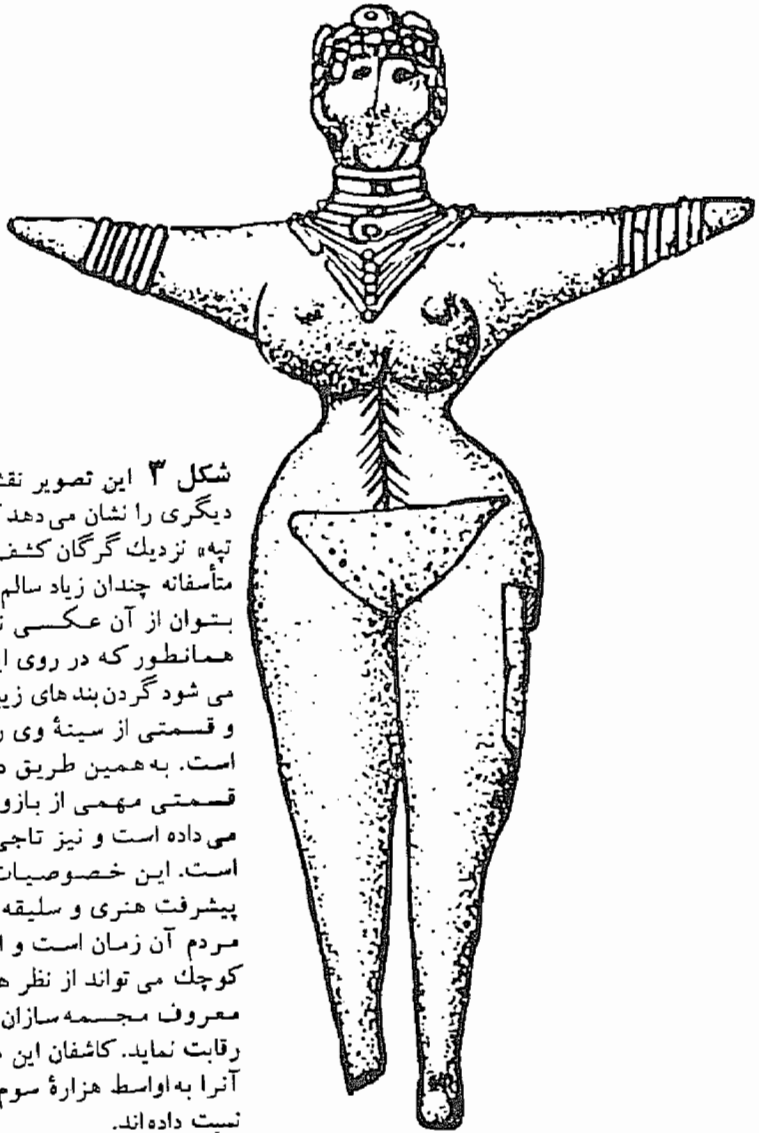
«در حوالی شهر استرآباد و دست گرگان تپه‌های خاکی بسیاری، طبق آمار کاوشگران سوئدی از گرگان تا دشتهای ترکمنستان شامل ۳۱۰ مکان تاریخی کشف شده که گواهی بر موجودیت تمدن باستانی این ایالت است»^۸.

«مدخل کلام»

نخستین کاوشگری که در احیای قدمت و عظمت تاریخ و فرهنگ دیار، در راستای نگرش به آثار باستانی مازنداران، گرگان گامی عاشقانه برداشت و حاصل ۶ سال بازیافته‌هایش (۱۹۰۶ تا ۱۹۱۲-م) را با مشخصات کامل دیده‌ها و شنیده‌ها به چاپ رساند، رابینو نویسنده کتاب «سفرنامه مازنداران و استرآباد» است.

۷. دکتر فردریک وولسین O. Fredric. Wulsin که از طرف مؤسسه ویلیام راکهیل نلسون کائزانس سیتی در تورنگ تپه به عملیات باستانشناسی اشتغال داشت.

۸. گرگان مهد تمدنهای کهن، دکتر عیسی بهنام ص ۶ مجله هنر و مردم شماره



شکل ۳ این تصویر نقش مجسمه گلین دیگری را نشان می‌دهد که در «تورنگ تپه» نزدیک گرگان کشف گردیده است. متأسفانه چندان زیاد سالم نمانده است که بتوان از آن عکسی نشان داد ولی همانطور که در روی این نقش دیده می‌شود گردن بندهای زیبایی تمام گردن و قسمتی از سینه وی را می‌پوشانده است. به همین طریق دست‌بندهایی قسمتی مهمی از بازوی او را زینت می‌داده است و نیز تاجی بر سر داشته است. این خصوصیات نشانه‌ای از پیشرفت هنری و سلیقه و ذوق لطیف مردم آن زمان است و این مجسمه کوچک می‌تواند از نظر هنری با کارهای معروف مجسمه‌سازان عصر حاضر رقابت نماید. کاشفان این مجسمه کوچک آنرا به اواسط هزاره سوم پیش از میلاد نسبت داده‌اند.

آنچه را که موضوع گفتار قراردادام ذیلی است بر یادداشتهای دانشمند شهیر انگلیسی: ه. ل. رابینو. که برخی نادیده‌ها را ناگفته گذاشت و بعد از او: وولسین، آند، استروناخ، دهه، اشمیت، آرن و دیگران گذرا از آن گذشتند.

در این مقاله می‌خواهیم اطلاعات مختصری دربارهٔ سهمی که مردم ناحیهٔ گرگان، در ایجاد فرهنگ و تاریخ و هنر داشته‌اند - بدهم. با توجه به اینکه مقالات معمولاً فنی و مفصلند، کوششم بر این است چکیده‌ای را که ارائه می‌دهم بمصداق: «و جعل لی لسان ذکر فی الآخِرین» باشد.

قبل از اینکه از یافته‌ها و دفاين صحبت کنم توجه باین نکته‌ها را ضروری می‌دانم:

۱- گرگان و محدوده‌اش پر از آثار باستانی و تاریخ است که هر کدامشان بازگوی عظمت و قدمت و تمدن درخشان این ایالت است.

توجه دولتمردان در باز شناخت این آثار جای دلگرمی است که: با استفاده از امکانات و همکاریهای بین‌المللی و اهمیت دادن به حفظ و حراست این آثار مسیر مقصود را نزدیک کنند.^۱

سازمان میراث فرهنگی که وارث این امر است در مسئولیت خطیری که دارد خوشبختانه کوتاهی نکرده است؛ و ما در ابعادی گسترده شاهد عینی آن هستیم؛ و اما از آثار با نام و نشان ۴۳۹ اثر باستانی موجود است که از آنها ۳۹ تپه - ۷۳ امامزاده - ۵ اپل - ۲۹ قبرستان و دو میل را می‌توان نام برد.

۲- دمرگان بعضی از نقاط ماقبل تاریخ گرگان را - که قبلاً

وسیلۀ و دِبُد DEBODE و ریتاک REJNAC و رستوزوف ROSTOVZOF مورد مطالعه قرار گرفته بود - بررسی کرد. و ضمن کاوش از زیر خرگوش تپه خزانه معروف استراباد را کشف کرد که تمامی آثار مکشوفه از این تپه را بخزانه شاهی انتقال دادند.

۳- کسب امتیاز حفاری در راستای کاوشهای باستان‌شناسی که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و هست از بُعد علمی و فرهنگی شایان ذکر است. گنجینه‌های تاریخی و ملی ایران که در نقاط مختلف ایران نهفته در دل خاک بود جولانگاه یورش دانشمندان باستان‌شناس فرانسوی قرار گرفت که در قرن نوزدهم با فعالیت گسترده‌تری همراه شد. یکی از هیأت‌های باستان‌شناس که از طرف دولت فرانسه مأمور حفاریات و کاوش در غرب ایران گردید، هیأتی بود به سرپرستی ژاک و دمرگان که در دورۀ سلطنت مظفرالدین شاه قاجار در شوش مستقر شده، طی یک رشته عملیات حفاری پرده از روی تاریخ تاریک عیلام که تا آن روز ناشناخته بود برداشت.

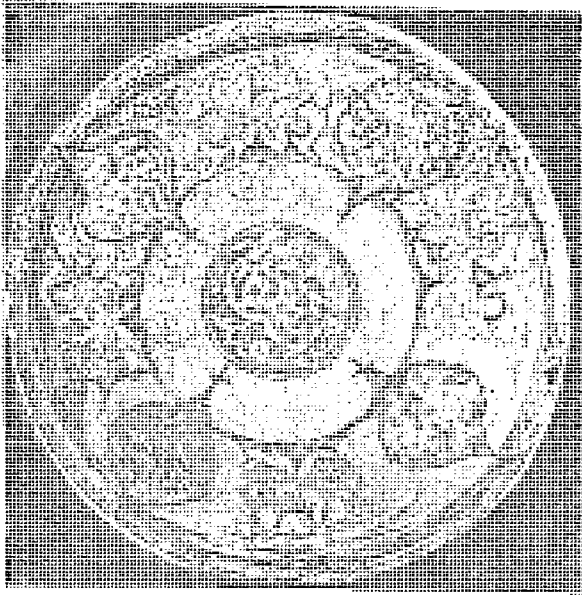
اما در باب شیوۀ کسب امتیازات حفاری در بُعد باستان‌شناسی که طی قرارداد نامه‌ای نابرابر مشحون از شرایطی ظالمانه که تمامی مواد آن بزبان ایران بود کمتر مطلبی نوشته شده. و من در این قسمت مختصراً توضیحی را لازم می‌بینیم.

در مارس ۱۸۹۵-م رنه دوبالوا RENEDEBALLDY سفیر فرانسه در تهران امتیاز حفاری را از ناصرالدین شاه کسب کرد؛ و نتیجتاً در ۱۵ ماهه ۱۸۹۵ به هیأت فرانسوی واگذار گردید.

بدین ترتیب دولت فرانسه با اخذ این امتیاز دست رقیب خود آلمان را کوتاه کرد و از طرفی به روس و انگلیس میدان فعالیت نداد. (البته قرار بود یک نماینده از ایران در زمان حفاری با هیأت باستان‌شناس باشد و تقسیم اشیاء مشکوفه بطور مساوی صورت گیرد

که با قبول ۵۰۰۰ فرانک رشوه از دولت فرانسه منتفی شد). منظور این است که دولت فرانسه توانست با تطمیع شاه و درباریان با قراردادنانه محکمتری اصلاح و تکمیل حق انحصاری حفریات تمامی مناطق ایران را به خود اختصاص می‌دهد. پس در ۱۸۹۷ جلسه باستان‌شناسی تشکیل داد و در ۱۸۹۸ طرح جدیدی وسیله ژاک دُمرگان تهیه نمود و نهایتاً در ۱۹۰۰ به تصویب رساند. علی‌رغم قرارداد ۱۸۹۵ تمامی اشیاء مکشوفه متعلق به دولت فرانسه گردید و حتی تفتیش بسته‌ها و اشیاء مکشوفه توسط مقامات ایرانی در داخل خاک ایران لغو اعلام شد و از هرگونه گمرکی نیز معافیت یافتند.

و مسافرت مظفرالدین‌شاه به پاریس در ۱۹۰۰-م و امضاء قرارداد بوسیله شاه در ۱۱ اوت همان سال، فرانسه را مالک بلامنازع حفریات باستان‌شناسی در ایران نمود. کاوش دُمرگان از آثار بدست آمده از تورنگ تپه نشان داد که: از هزاره پنجم قبل از میلاد در قسمت شرقی سواحل دریای خزر، تمدن پیشرفته‌ای وجود داشت. اما کاوشگران را یقینی نیست که مردم در آنجا سکونت دائم اختیار کردند یا مهاجرانی بودند در شیوه ایللی و پراکندگی. در عین حال متفق القولند: مردمی که حدود پنجهزار سال پیش از میلاد ساکن این نواحی بودند با ساکنان جنوب شرقی ایران و مغرب هندوستان روابطی نزدیک داشتند. همچنین کاوشها نشان داد که از اواسط هزاره دوم پیش از میلاد، این مردم از بین رفتند و دیگر از ایشان حتی در قبرها هم اثر و نشان نیست. و این فترت مورخین را به این تصور و باور کشاند که اقوام ماد و پارت از طرف شرق ایران وارد گرگان شدند. شاید این حدس هم درست باشد که: ورود آریایی‌ها موجب فنای آثار و مردم گرگان و نواحی شرق ساحل دریای خزر شده است.

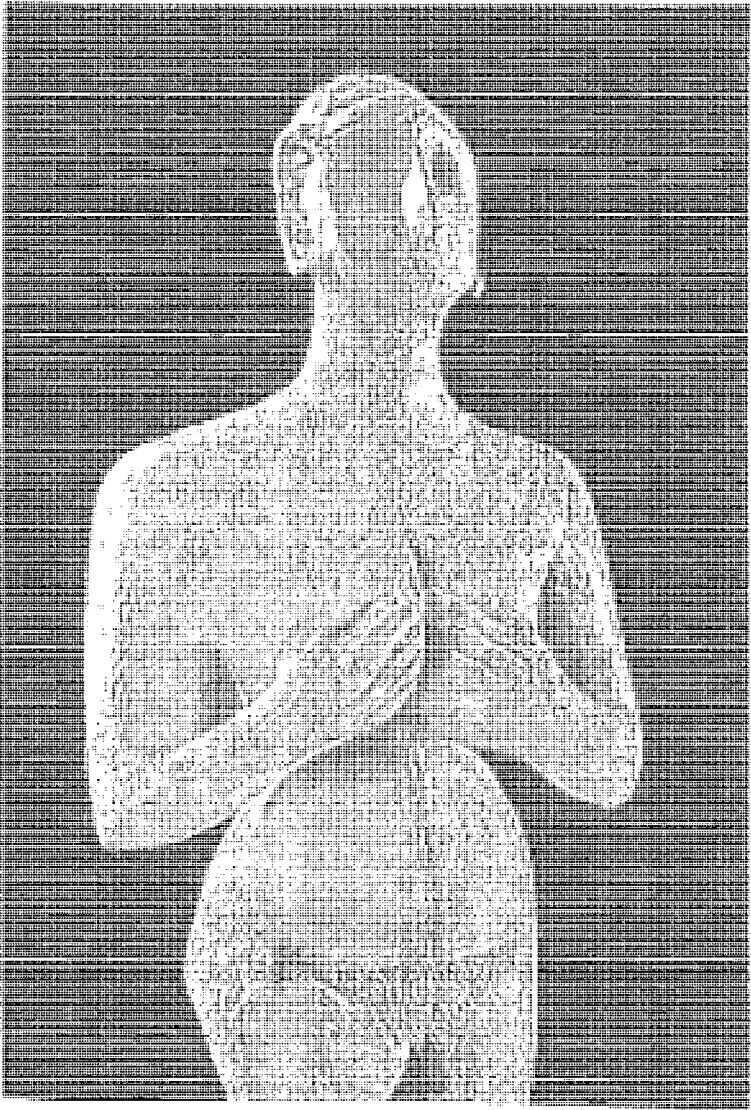


نقش درون کاسه

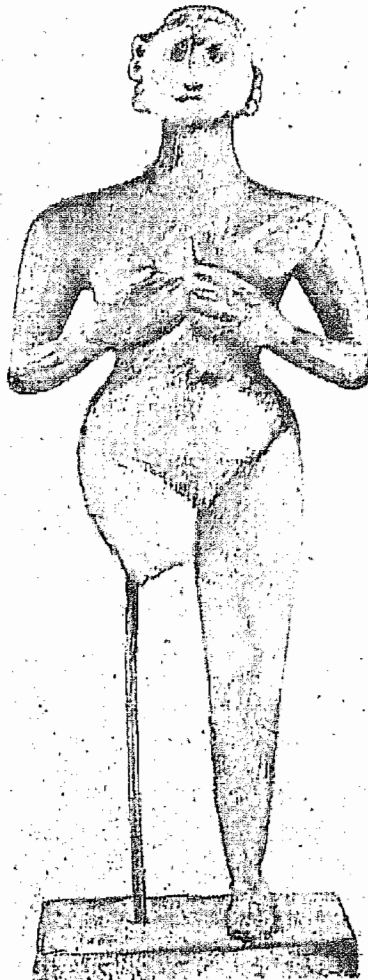


شکل ۴ - کاسه زرین فام گرگان

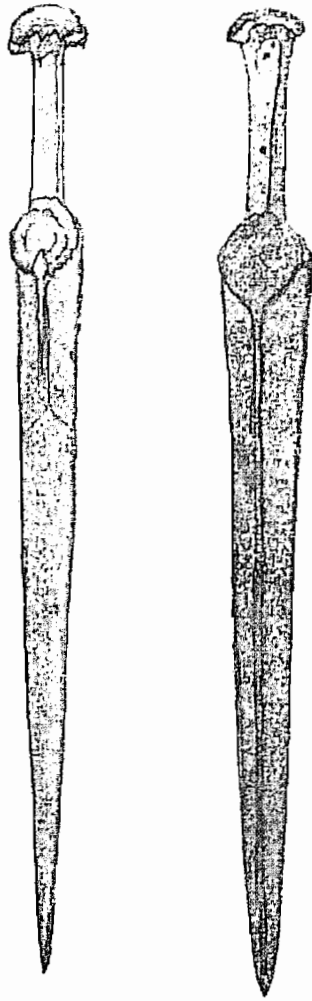
از مجله یادگار شماره ۶، صفحه ۷۵، سال اول، بهمن ۱۳۲۳، مقاله «کاسه سفالین زرین فام» نوشته دکتر مهدی بهرامی.



شکل ۵- از مجله هنر و مردم، شماره ۱۱۹ و ۱۲۰، شهریورماه ۱۳۵۱، دکتر عیسی بهنام، «گرگان، عهد تمدنهای کهن».



شکل ۶ - مجسمه سفالی کشف شده در تورنگ تپه دشت گرگان، مربوط به ۱۲۰۱ تا ۱۵۵۰ سال پیش از میلاد مسیح.



شکل ۷ - سمت چپ: خنجر مفرغی از گرگان.
سمت راست: خنجر مفرغی از لرستان.



شکل ۸ - کوزه زرین فام - قرن سوم هجری، گرگان.
از شماره ۸۵ مجله هنر و مردم، ص ۱۸، آبان ماه ۱۳۴۸.



شکل ۹ — ظرف زرین فام، گرگان، قرن هفتم هجری.



شکل ۱۰ — تنگ زرین فام، قرن هفتم هجری، گرگان.
از مجله هنر و مردم، شماره ۸۵، آبان ۱۳۴۸، ص ۶.



شکل ۱۱ - کاسه زرین فام، قرن ششم هجری، گرگان.



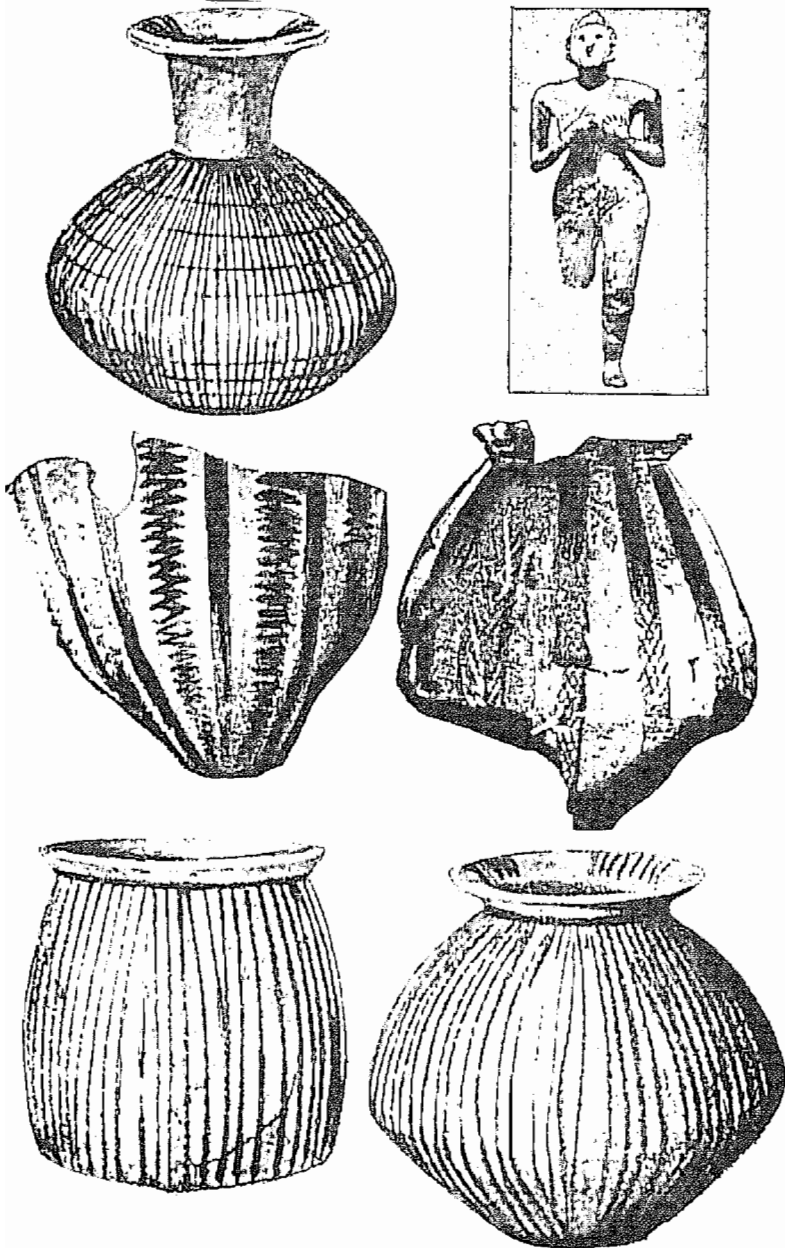
شکل ۱۲ - کاسه زرین فام، قرن هفتم هجری، گرگان.



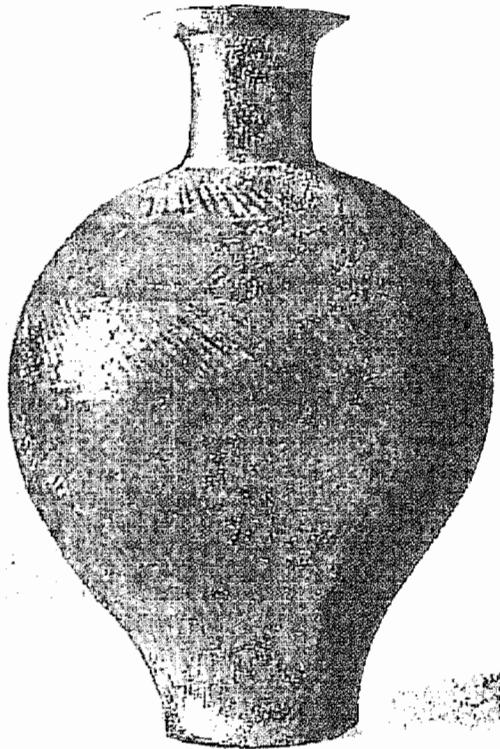
شکل ۱۳ - مجسمه و تنگ از کاشی، کشف شده در گرگان، قرن هفتم هجری.



شکل ۱۴ - آفتابه کاشی مشبک دو پوسته، از اشیاء کشف شده در گرگان، متعلق به آغاز قرن هفتم هجری.
تنگ طلا کشف شده در گرگان، متعلق به آغاز قرن هفتم هجری.



شکل ۱۵ - مجسمه و ظروف کشف شده از تورنگ تپه و شاه تپه بزرگ.



شکل ۱۶ - کوزه سفالی با نقوش داغدار از تورنگ تپه.

وجود سفالهای سیاه و قرمز بدون نقش در نزدیکی تهران که هم زمانی کامل با زمان گرگان مورد بحث ما دارد این تصور را نسبتاً تأیید می‌کند که مآدها از مشرق فلات ایران وارد گرگان شدند؛ اما این فرضیه هم به قوت خود باقی است که ورودشان به این سرزمین از ناحیه قفقاز هم ممکن است بوده باشد.

بازیافته‌های کاوش تورنگ تپه و وجود سفالهای سیاه‌رنگ و خاکستری که شباهتی با اشیاء مشکوفه در تپه حصار دامغان دارد، نشانگر رابطه مردم جنوب البرز با غرب ایران است، و می‌تواند

نمایانگر حدس قریب به یقین هجومی باشد که از شمال به جنوب رخ داده است. و محققین و مورخین بر این باورند که: کوچ نخستین دسته‌های هند و اروپائی به‌گرگان در هزارهٔ دوم قبل از میلاد بوده است اشیاء مشکوفه از تورنگ تپه خصوصاً مجسمه‌های گلین که مردان و زنان زمانشان را نشان می‌دهد، با نقش مردان و زنان و اشیاء مشکوفه در جزیره کِرت واقع در دریای اژه معلق به هزارهٔ دوم پیش از میلاد شباهت زیادی دارد؛ و اینهم تصویری است که مردم گرگان را هجرتی بود از راه دریای خزر و دریای سیاه به جزایر دریای اژه و شاید تا یونان

میدانیم که از اواسط هزارهٔ دوم پیش از میلاد سواحل دریای خزر از گرگان تا طالش محل سکونت اقوام آریائی بود. هنر گرگان بنا بر کشفیات بدست آمده، در نیمهٔ اول هزارهٔ دوم پیش از میلاد بسیار پیشرفته بود.

در واقع در تمام سرزمین ایران، حتی آسیای غربی، مجسمه‌ای که با گل ساخته شده باشد و از نظر هنری به پای آلهٔ تورنگ تپه برسد دیده نشده است. بنابراین مردم گرگان که به این پایهٔ هنری رسیده بودند مسلماً از يك فرهنگ والا و پیشرفته‌ای برخوردار بودند.

شاه تپه و یافته‌های آن به خزانهٔ شاهی

در حدود سالهای ۱۲۵۶-۱۲۵۷ ه‍.ق (= ۱۸۴۱-م) که مقارن با اواسط پادشاهی محمدشاه قاجار بود، در پایین تپه خاک مصنوعی نزدیک شهر قدیم استرآباد «گرگان فعلی» گنجینهٔ نفیسی مشتمل بر چند ظرف طلا و قعطات مجسمه‌های سنگی و اشیاء مفرغی بدست آمد که تمام آنها از اشیاء عتیقهٔ بسیار مهم و گرانبهای ایران

محسوب می‌شد و به‌وسیله حکمران وقت بحضور محمداشاه فرستاده شد به‌قراری که دکتر کنتنو دانشمند شهیر فرانسوی اظهار داشت: این نفایس را از خزانه‌ی معبدی از دوران برداشته و در گوشه‌ای دور از انتظار پنهان کرده بودند. و تصادف موجب کشف آنها گردید.

متأسفانه چون در موقع پیدا شدن این آثار چندان توجهی نسبت به یادگارهای تاریخی مبذول نمی‌شد و موزه‌ای هم وجود نداشت چنین ظروف و اسناد گرانبهای تاریخی محفوظ نمانده است و هیچ اطلاعی هم از آنها عجزاً در دست نیست یقیناً اگر همین اشیاء لا اقل ۴۰ سال دیرتر یعنی در موقعیکه ناصرالدین شاه قاجار موزه سلطنتی را در کاخ گلستان تأسیس نمود بدست می‌آمد، اینک دولت و ملت ایران از وجود چنین آثاری محروم نبودند.

با این همه بُد BODE باستان‌شناس فرانسوی در همان موقع اشیاء مزبور را دیده و طرحی اجمالی از روی آنها کشیده است و مقاله‌ای نیز درباره‌ی آن اشیاء در یکی از مجلات آن زمان نگاشته که بعدها مورد استفاده‌ی دانشمندان دیگر از جمله دکتر کنتنو قرار گرفته است و این اجمالی است از آن مقاله:

آنچه از نقاشیها و توضیحات استنباط می‌شود اشیاء نفیسی که در تپه مزبور پیدا شده مشتمل بر يك لیوان طلا شبیه قوری با لوله بلند و مستقیم و يك ظرف کروی شکل طلا و دو شیئی شیپور مانند با دو مجسمه سنگی و مقداری طلا و اسلحه مسین بوده است...

بر روی بدنه لیوان نقش مختصر برجسته دو انسان که یکی تا کمر برهنه بوده و دامنی در بر دارد و دیگری دست بکمر زده و تبر یا بیل بر دوش نهاده است دیده می‌شود.

يك درخت سرو و دو شیر هم بر روی همین ظرف نقش شده

است. بر بدنه ظرف شبیه قوری نقش ترنج و گل شش پر و حاشیه زیبایی بنظر می‌رسد.

بر بدنه ظرف کروی که ظاهراً روپوش سرگرز بوده گل و لوزی جلب توجه می‌نماید مجسمه‌های سنگی عموماً به آثار مردمانی که در نواحی شمال ایران و سرزمین‌های شمالی‌تر آن در حدود ۳۵۰۰ سال پیش از این می‌زیستند، بسیار شباهت دارد.

باستان‌شناسی

علم باستان‌شناسی در ایران جوان است و هنوز مراحل ابتدائی را طی می‌کند.

تلاش در راه کشف و معرفی آثار باستانی کشور در این مدت در تاریخ کشور ما فوق‌العاده دخیل بوده است و این عملیات که هنوز هم تعقیب می‌شود پرده‌گشای بسیاری از ندانسته‌های تاریخی است که به حدس و قیاس‌ها خط بطلان می‌کشد.

ادعای بعضی مبنی بر اینکه نتیجه مطالعات و کاوش باستان‌شناسان، باری بردانسته‌های تاریخ ایران بنحو باید و شاید نیفروده، شاید بی‌اساس نباشد. چون اکثر یادداشتهای کاوشگران بزبان بیگانه است و عدم علاقه مترجمین و شاید ناشرین به این نظریه قوت می‌بخشد.

اما اخیراً با توجه دولتمردان، علم باستان‌شناسی رمقی تازه و حیاتی نویافته است. و جای امیدواری است.

موزه ایران باستان

از ۶۲ سال پیش این مکان گردآورنده آثار ایرانی از دوران سنگی و پیش از تاریخ تا پایان سلسله قاجاریه بوده است که با توجه

به وسعت حفاریها در سنوات گذشته با کمبود جا رو به رو گردیده بود. از این رو مسئولین این موزه تصمیم گرفتند غرفه‌هایی به این مجموعه فرهنگی بیفزایند که اکثراً اختصاص به دوران اسلامی دارد. در حال حاضر این موزه دارای دو طبقه است که طبقه اول آن آثار پیش از تاریخ و بعد از تاریخ تا پایان سلسله ساسانی است. و در طبقه دوم آن آثار مکشوفه از قرن اول تا چهاردهم هجری قرار دارد.

در این بررسی، نگاهی داریم به قفسه شماره ۶ این موزه که محتوی اشیاء مکشوفه از تپه‌های «تورنگ تپه» و «شاه تپه» واقع در دشت گرگان، متعلق به ۱۵۰۰ تا ۱۳۰۰ سال پیش از میلاد است.

کاوشهای علمی که توسط هیئت علمی دانشگاه پنسیلوانیا در سال ۱۳۱۰ در تورنگ تپه انجام یافت و کاوشهای علمی دیگر که از طرف پروفیسور آرن دانشمند معروف سوئدی در ۱۳۱۲ در شاه تپه بعمل آمد منجر به کشف ظروف سفالی خاکستری تیره‌رنگ بسیار ظریف و خوش طرحی گردید این ظروف متعلق به سالهای حدود ۱۵۰۰ پیش از میلاد مسیح است و شباهت کاملی دارند با ظروف خاکستری رنگ مشکوفه در دامغان و تپه سیک ...

در تورنگ تپه علاوه بر ظروف سفالی فوق‌الذکر اسلحه مفرغی و تعدادی مجسمه‌های کوچک از گل سرخ از نوع بت‌های مورد پرستش ساکنین جزایر دریای اژه پیدا شده، بدین لحاظ می‌توان گفت: مردمان آن نواحی حین عزیمت به نواحی ساحلی و جزایر دریای اژه از جنوب دریای خزر عبور نموده، شاید مدتی در حاشیه گرگان سکونت داشتند.

از کاوشهایی که از ۲۴ تا ۲۲ سال پیش در تپه حصار دامغان انجام گرفت ظروف سفالی سیاه و قرمز و مجسمه سنگی شبیه همین

آثار پیدا شده است؛ و در چون کاوشهای دیگر هم که یکبار در ۲۴ سال پیش در تورنگ تپه و بار دیگر در ۲۲ سال پیش در شاه تپه دشت گرگان بعمل آمد ظروف سفال سیاه مختلف و مجسمه‌های سفالی جالب توجهی کشف گردید که از لحاظ نوع سفال و طرز ساخت با اشیاء تپه حصار دامغان شباهت و نزدیکی فراوان دارد و به خوبی می‌رساند که نفایس فوق‌الذکر با آنچه از حفاریهای تپه‌های مختلف دشت گرگان و دامغان پیدا شده مربوط به یک زمان بوده و به همان مردمی تعلق داشته است که در حدود ۳۵۰۰ سال پیش در نواحی دشت گرگان و خراسان زندگی می‌کرده‌اند.

بطوریکه اشاره شد درست ۴۰ سال بعد از کشف نفایس مزبور موزه سلطنتی کاخ گلستان بفرمان ناصرالدین شاه قاجار احداث گردید؛ ولی از اشیاء موزه گلستان از این نفایس اثری نیست. ظروف نقره‌ای از عهد ساسانی در موزه کاخ گلستان بود که در زمان رضا شاه با اشیاء عتیقه دیگر به موزه ایران باستان منتقل گردید. در همین زمان مجموعه‌های سکه و اشیاء گرگان و نیشابور از دل خاک ظاهر گردید و هر قسمت با اهتمام و فداکاری و مقاومت در مقابل اشکالات فراوان و عوامل گوناگون در موزه کشور جمع‌آوری شده است.

اشاره‌ای به دو مجسمه

مکشوفه در تورنگ تپه

۱- مجسمه ایستاده زنی عریان بطول ۱۸۵ میلیمتر که دستهایش را در طرفین گرفته. و متعلق است به اواسط هزاره سوم پیش از میلاد که چندان سالم نمانده و خصوصیات صورتش نشان می‌دهد که از نژاد زرد نیست و شباهت زیادی دارد بانقوش دیوار کاخهای جزیره کرت

که تعلق دارد به اجداد یونانیان قدیم. گردن بند زیبایی تمام گردن و قسمتی از سینه‌اش را می‌پوشاند و دستبندهایی دستهایش را زینت می‌دهد. و تاجی بر سر دارد. همه این خصوصیات نشانی کامل از پیشرفت تمدن، ذوق و هنر و سلیقه مردم گرگان آن روز است که از نظر هنری کارشان با کارهای مجسمه‌سازان معروف معاصر می‌تواند رقابت کند.

۲- مجسمه آلهه مادر

مجسمه‌ای گلی بعرض ۹۵ و ارتفاع ۲۴۵ میلیمتر به رنگ آجری است که در سال ۱۹۳۳-م توسط هیأت باستان‌شناسان سوئدی کشف شد و هم‌اکنون این دو مجسمه در موزه ایران باستان نگهداری می‌شوند، شبیه مجسمه اخیر در آسیای غربی و اروپا تعداد زیادی پیدا شده که به آلهه فراوانی شهرت دارند.

وجود این چنین مجسمه‌ها در معابد و قبور و منازل قوت قلبی به‌دارندگان آن می‌داد.

این مجسمه گوشواره‌ای بر گوش و دستها بر سینه دارد که نشانی از پخش شیر است، و شکافی بر سراسر شکم تا سینه دارد و مثل تمام خدایان دیگر ایستاده و عریان است (چون مردم آن زمان نمی‌توانستند باور کنند که خدای کار دستشان مانند انسانها لباس می‌پوشند)

نگارنده معتقد است شکاف روی شکم تطابقی دارد با اجسام مومیایی شده که شکم آنها را خالی و بعد از دوخت مومیایی می‌کردند.

به عقیده ویلسن و خانمش: این ربه‌النوع برهنه که طبیعت را نشان می‌دهد در روی آن خطوطی رسم شده که شاید علامت لباس

آن باشد و نهایتاً می‌توان آنرا در ایران با آن‌اهیت «الهه حاصلخیزی و فراوانی» یکی دانست. البته آن‌اهیتا «آن‌اهید» یکی از ایزدان زردشتی است.

به‌ماه روشن و تابنده خورشید بفرخ مشتری و پاک ناهید «فخرالدین اسعد گرگانی»

ظروف گلینی که از ناحیه گرگان بدست آمده و قدمتشان به هزاره دوم و سوم پیش از میلاد می‌رسد با ظروف دیگر نقاط ایران کاملاً متفاوت است از جمله هیچ ظروف گلین منقوشی از ساکنان سواحل دریای خزر بدست نیامده. رنگ ظروف آنها همیشه قرمز بوده که رنگ طبیعی خاک محدوده‌شان است.

اما در ناحیه گرگان بیشتر ظروف گلینی خاکستری رنگ و در بیشتر اوقات رویشان نقشهائی دارد که مرکب از خطوط موازی و شکسته است.

به عقیده پروفیسور دهه رابطه نزدیکی بین مردم گرگان با مردم مقیم هند از طریق شرق و مغرب و جنوب ایران برقرار بود. رویهم رفته؛ بلندیها و تلهای مسیر راه، از همیشه تا جریان قدیم غالباً مزار سرداران و شاهان است.

با این باور بود که محمد ناصرخان حاکم گرگان حکم کرده بود تورنگ تپه را بشکافند و شکافتند و کاسه و آلات بزم و رزم و مجسمه‌ها و استخوانها یافتند که بعقیده بعضی از باستان‌شناسان مجموعه‌ای بود از دوران ساسانیان.

گزارش دکتر فردریک ویلسن^{۱۰}

با عملیاتی که دکتر ویلسن از طرف مؤسسه ویلیام راکهیل کانزاس سیتی در تورنگ تپه انجام داد، هشت مجموعه از آن منطقه به دست آمد که به دست موزه دانشگاه فیلادلفیا افتاد و از طرف مدیر موزه دکتر هواس جین به موزه پیبادی دانشگاه هاروارد تقدیم شد. هنری فلد می‌نویسد: با اجازهٔ پروفیسور هوتن اینجانب اندازه‌گیریهای آقای نیومن را در اینجا نقل می‌کنم. شماره مربوط به کاتالوگ موزه پیبادی است ولی اسناد تدفین در موزه دانشگاه فیلادلفیا است.

دکتر ویلسن در نامهٔ ۷ ژوئیه ۱۹۳۸ می‌نویسد:

این مجموعه‌ها از یک محل مسکونی که به عصر مس با عصر برنز نسبت داده می‌شود بدست آمده، زیرا در این محل سه سطح تدفین وجود داشت. اولی تقریباً در سطح زمین قرار داشت و نشانهٔ آن بود که تپه کوچکی از زمان دفن کردن مردگان بتدریج پائین رفته است.

دو سطح تدفین دیگر چندین متر زیر زمین بوده است. این هشت مجموعه که از سطح بالا بدست آمد، از نظر طبقه ممکن است بهر زمانی تعلق داشته باشد. و جایگاهی که در آن قرار داشتند قدیمی بود. ولی تدفین جدید هم در همان جایگاه به عمل آمد.

به نظر من اینها متعلق به چندین قرن پیش است.

زیر استخوانها آنقدر نزدیک به ریشه گیاهها است که نمی‌تواند متعلق به عصر حاضر باشد.

سطح زمین لااقل ۵۰ سانتیمتر و شاید ۷۵ سانتیمتر پائین رفته است از طرف دیگر یقین دارم که این مجموعه‌ها متعلق به عصر مس

۱۰. محمد رضا بیگدلی ترکمنهای ایران، چاپ اول زمستان ۶۹. پاسارگاد ص

و برنز نیست. زیرا تدفین‌های آن دوره فشرده‌تر است. البته همراه جسد هدایایی مشاهده می‌شود ولی نادر است؛ و از حیث نوع با قبور سطح زیرزمین فرق دارد. و اغلب بجای ظروف سفالی پارچه و لباس است.

چنین بنظر می‌رسد که این تدفین‌ها در زمانی بین ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد و ۱۲۰۰ میلادی صورت گرفته باشد.

البته به نظر من متعلق به زمانی مختلف در این فاصله می‌باشد. بعضی از آنها از جمله شماره ۶۴۹ که متعلق به مرد جنگجویی بود حاوی اسلحه آهنین است و در یک قبر دیگر تابوت میخ آهنی دارد.

کاسه زرین فام گرگان

از کاسه‌ای صحبت می‌کنم که مربوط می‌شود به سال ۶۰۱ هجری. این ظرف طلائی که از ناحیه گرگان کشف شده و در تاریخ هنرهای زیبای کشور بی نظیر است، دارای پایه و دیواره کوتاه بالعبای سفید رنگ می‌باشد که به سبک طلائی بر روی آن نقاشی شده است.

بلندی این مجسمه ۹۵ و فراخی دهنه‌اش ۲۰۵ میلیمتر است. نقش داخل آن متشکل از چهار ترنج گلابی شکل است که به دور ترنج دایره‌ای در میان کاسه قرار دارد و در فواصل آنها مجلس گفتگوی دو جوان چهار بار تکرار شده است. هر یک از ترنج‌ها به تصویر پیکر گاو بزرگی آرایش یافته است و در بیرون، نوشته‌هایی به خط نسخ شکسته دور لبه را فرا گرفته است. بخشی از آن از بین رفته و آنچه باقی مانده شامل اشعار فارسی است که به امضاء ذیل ختم می‌شود:

محمد بن ابی منصور کاشانی بتاریخ صفر ۶۰۱ هجری

اهمیت این ظرف تنها به مناسبت نام سازنده و تاریخ ساختنش نیست بلکه سبک کار آن، شیوه تازه‌ای را نشان می‌دهد که با اسلوب استادان کاشان فرق دارد و نخستین کار ساخت‌گرگان را که تاکنون شناخته شده به ما می‌نمایاند.

با آنکه پسر ابی‌منصور خود را کاشانی می‌داند نام او و نام پدرش برای ما در شمار خاندان کاشیگران کاشان ناشناخته است. و سبک کارش هم در کاشان بدست نیامده است.

همچنین از لعاب سفید رنگ و سبک ترکیب‌بندیش درست نمی‌توان شخصیت صنعتگر را معلوم داشت؛ منتها از جزئیات کار است که می‌توان به اختلافی که بین شیوه محمدبن ابو منصور با کارهای کاشان موجود است پی برد.

مثلاً آرایش زلف سر در روی این کاسه بسیار ساده است. موها در طرف پیشانی تقسیم شده، از این لحاظ با کار استادان کاشان که بر سر جوانان نیمتاجی می‌گذارند و فراز پیشانیشان بمروریدی آراسته است فرق دارد.^{۱۱}

با همه این اختلافات کلی و جزئی، بنظر می‌رسد که ابومنصور باید گرگانی باشد نه کاشی چون کار او کاملاً بسبک گرگان است. و از طرفی هنرش با استادکاران همشهریش که با وی همزمان بودند تفاوت دارد. این استادکاران یکی ابوزید محمدبن زید مشهور به طه است که کاشیگری حرم حضرت رضا (ع) بر عهده او بود. و دیگر پدرش که کاشیگری مزار حضرت معصومه سلام الله علیها را به عهده داشت.

استاد دیگری سید شمس‌الدین حسنی است که کار معروفش

۱۱. مجله یادگار شماره ۶، سال اول، بهمن ۱۳۲۳ ص ۷۵، مقاله دکتر صادق

مجلس ملاقات خسرو شیرین است در بشقابی با تاریخ ۶۰۷ هجری قمری...

۱ - ظروف سفالین گرگان در دوره اسلامی

در این قسمت به ظروف سفالین دوره اسلامی اشاره کوتاهی دارم، دورانی که در واقع ادامه هنر ماقبل خود بشمار می‌رود و این ظروف اکثراً شامل: کاسه و بشقاب به اندازه‌های مختلف و انواع کوزه‌ها، جامه‌های پایه‌دار. مجسمه‌ها به شکل انسان و حیوانات و پرنده که تزئینات آنها در قرون مختلف با یکدیگر فرق دارد. بطوریکه با در نظر گرفتن رنگ و لعاب و تزئین تاریخ حقیقی ساخت آنها را می‌توان مشخص کرد.

از شرح و بسط خط و کتابت «کوفی. ثلث. نسخ، نستعلیق» چشم می‌پوشم، مگر بضرورت اشاره‌ای گذرا به آنها داشته باشم. ظروفی که بخط نسخ و ثلث زینت یافته انواع زرین‌فام مینائی، فیروزه‌ای، سفالی بدون لعاب است و این نوع رسم‌الخط بطور کلی روی غالب ظروفی که در قرن ششم و هفتم هجری ساخته شده‌اند موجود است که محل ساخت این ظروف:

گرگان، ری، کاشان، ساوه بوده است.

یکی از نمونه‌های بسیار خوب تنگی است زرین‌فام گردن‌بلند لب‌کنگره‌ای که روی بدنه آن دو ردیف نوشته بخط ثلث مشاهده می‌شود.

ردیف اول عبارت: الغز الدائم و الاقبال الزائد والسعادة و السلامة و البقا لصاحبه ... تشکیل می‌دهد.

این تنگ متعلق به قرن هفتم هجری و از گرگان بدست آمده است.

۲- ظرف مستطیل شکل لب برگشته کمی گود
از نوع ظروف زرین فام که روی لبه آن عباراتی به قلم نسخ دیده
می شود محل ساخت این ظرف نیز گرگان است و مربوط به قرن هفتم
هجری است
همچنین می توان از:

- | | |
|------------------|--------------------|
| ۱- کوزه زرین فام | قرن سوم هجری قمری |
| ۲- تنگ زرین فام | قرن هفتم هجری قمری |
| ۳- ظرف زرین فام | قرن هفتم هجری قمری |
| ۴- کاسه زرین فام | قرن ششم هجری قمری |
| ۵- کاسه زرین فام | قرن هفتم هجری قمری |

کارگرگان و موجود در موزه ایران باستان نام برد
از کاسه و بشقاب و قدح تاریخ دار کارگرگان

- | | | |
|------------------|----------------------------|-----------------------|
| ۱- کاسه | مجموعهٔ لنینگراد | مورخ به ۶۰۷ هجری قمری |
| ۲- قدح | متعلق به گالری صنعتی زاده | مورخ به ۶۰۹ هجری قمری |
| ۳- نیم کاسه | متعلق به موزه ایران باستان | مورخ به ۶۱۱ هجری قمری |
| ۴- کاسه | مجموعهٔ مطهری | مورخ به ۶۱۲ هجری قمری |
| ۵- کاسه ناقص | مجموعهٔ ایران باستان | مورخ به ۶۱۳ هجری قمری |
| ۶- بشقاب لبه دار | مجموعهٔ ایران باستان | مورخ به ۶۱۳ هجری قمری |
| ۷- بشقاب لبه دار | مجموعهٔ ایران باستان | مورخ به ۶۱۳ هجری قمری |
| ۸- کاسه لبه دار | مجموعهٔ کلکیان | مورخ به ۶۲۴ هجری قمری |

اشعار فارسی بر ظروف ساخت گرگان

اشعار منتخب برای تزئین ظروف، یا جنبهٔ نصیحت و اندرز داشته و
یا مبین احساسات می باشند.

چنانکه روی کاسه ای زرین فام از گرگان متعلق به قرن ششم

هجری این اشعار خوانده می‌شود:

بتارک چرا برنهی تاج آز چه دانی بدین درنمانی دراز

* * *

بی آنک رسیده دور زوری از ما یا گشت پریشان دل موری از ما
ناگاه برآورد بدین رسوائی شوریده سر زلف تو شوری از ما
زمان ساخت این کاسه ۶۰۸ هجری قمری رقم محمدبن
ابوالحسن مقریزی

* * *

بر پشت بشقاب زرین فامی از گرگان این اشعار خوانده می‌شود:
روی از من چرا نهان داری ماهی و عادت مهمان داری
رخ چون ماه آسمان داری قد چون سرو بوستان داری
دل تو داری غلط همی گفتند بی گمان ... جان داری

نظریه گدار

..... و بعد از گروسه مدیر موزه چرنووسکی آقای گدار ضمن تأیید
گفتار گروسه چنین اشاره دارند:

این نمایشگاه معرف کامل صنعت ایران در ادوار مختلف
تاریخ ایران نیست، بلکه اشیاء قابل توجهی که در سالهای اخیر
به موزه ایران باستان رسیده، اطلاعات مفیدی برگزیده کشور کهنسال
ایران می‌افزاید:

من جمله: نمونه‌های متعددی از ظروف اسلامی مکشوفی در
گرگان که از بس نو و سالم بدست آمده در آمریکا و مصر تصور
تقلبی و نو بودن آن را داشته‌اند و در این نمایشگاه دیده می‌شود.

۱ - آفتابه کاشی مشبک دو پوسته از اشیاء مکشوفه در گرگان

متعلق به آغاز قرن هفتم هجری

۲- مجسمه کاشی هدهد از نفایس مکشوفه در گرگان متعلق

به آغاز قرن هفتم با ارتفاع ۴۰ سانتیمتر

۳- تنگ کاشی مکشوفه در گرگان متعلق به آغاز قرن هفتم

هجری

۴- تنگ کاشی سفید از اشیاء مکشوفه گرگان متعلق به آغاز

قرن هفتم هجری قسمت عمده آثار اسلامی شامل اشیاء مکشوفه در

گرگان است که شامل ۳۲ عدد از بهترین ظروف گرگان متعلق به موزه

ایران باستان از آنجمله:

۹ عدد شیشه‌های عالی مکشوفه توسط آقای راد و حفاریهای

اخیر اداره کل باستان‌شناسی در خرابه‌های جرجان و ۱۳ تگه زر و

زیور طلا از مجموعه آقای مهندس مزدا مکشوفه در گرگان

و ۵ ظرف مختلف از گرگان متعلق به خانم گدار

و ۱۰ عدد ظرف عالی گرگان متعلق به آقای تبلینگر می‌باشد.

همان‌طور که در ابتدای مقاله نقل از نوشته آقای گدار اشاره

رفت از اشیاء گرگان مقدار زیادی به‌نمایشگاه فرستاده شده که سالم

بودن و نو ماندن آنها موجب تصور غلط آمریکا و مصر شده بود.

بهر حال:

داستان کشف اشیاء گرگان در سالهای آشوب و اشغال و منافع

نامشروع و اغراضی که مانع اصلاح وضع آن شده تا جایی که؛

رسماً و مستقیماً در مقابل حفاری اداره کل باستان‌شناسی برای

بدست آوردن آنچه از حفاریهای قاچاق سلامت جسته، باعث

اشکال تراشی و تشبثات عجیب می‌گردد.

و این قسمت بریده‌ای بود از مقاله استاد محمدتقی مصطفوی

در مجله اطلاعات ماهانه شهریورماه ۱۳۲۷ شماره ۶ ص ۱۸

تحت عنوان «نمایشگاه آثار ایران در پاریس»

و در خاتمه بد نیست به چند مورد زیر نیز اشاره‌ای گذرا داشته باشیم که حضور ذهنی باشد برای خوانندگان مطالب و مقالات آینده.

۱- اخیراً از حفاریات هیأت باستان‌شناسان ایران و انگلیس در خوابشهر هم‌چنین از آثار مکشوفه در شهر قدیم جرجان، اشیاء نفیسی بخصوص از آثار قرن هفتم هجری به دست آمده است که نهایت ذوق و هنر والای هنرمندان گرگانی در آن‌ها بکار رفته است و معرفت و وسعت و آبادانی این ناحیه عظیم تاریخی در ادوار اسلامی است.

۲- آخرین کاوش «کشف شهر بت است در روستای «زیارت» خاصه رود گرگان و نرگس تپه کردکوی که پر بار است از کوزه‌های گلی و کاسه‌های لعابی شبیه جیوه و آلات و ادوات بزم و رزم ...

۳- از ۷۵ سکه ضرب استراباد و جرجان بچند سکه اشاره می‌کنم؛

| | | | | | |
|------|-----------|---------|---------|------------------|----------|
| الف: | طغاتی‌مور | سال ۷۴۱ | ۵۱۶ گرم | به قطر ۲۵٫۳×۲۴٫۳ | استراباد |
| ب: | سلیمان | سال ۷۴۳ | ۵۱۶ گرم | به قطر ۲۴٫۷×۲۲٫۸ | جرجان |
| ج: | علی مؤید | سال ۷۴۳ | ۲۷۰ گرم | به قطر ۲۵٫۷×۲۲٫۱ | استراباد |

تعلیقات

سومر و اکد SUMER & AKKAD قدیمی‌ترین مردمان ساکن بین‌النهرین بودند، سومریها در نواحی خلیج فارسی و اکدیها در شمال شرقی جلگه سکنی داشتند.

تاریخ آنان تا ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد روشن شده. این دو کشور قدیمی تا اواخر هزاره سوم پیش از میلاد تحت حکومت واحدی اداره می‌شدند ولی در سال ۲۱۱۵ ق.م بدست ریم‌سین RIMSIN پادشاه عیلام منقرض شد و دیگر استقلال پیدا نکرد و

به سایر ملل ملحق شد.

شهرهای معروف سومر اریخ اورلارسا و از شهرهای معروف اکد لیب پارکیش، بابل نیپ لوپرلوره. سومریها واضح قانون و مخترع خط میخی و هیأت و طب و نجوم بودند.

و عقیده بعضی از باستان‌شناسان بر این است که یونانیها و سایرین طب و نجوم و صنعت را از آنان یاد گرفته‌اند. از مولد و منشاء آنها که کی و چه وقت بجلگه بین‌النهرین آمده‌اند اطلاع صحیحی در دست نیست.^{۱۲}

فقط چون حفاریهای تورنگ تپه و کورگان آنو «استراباد» اشیاء سفالین و اسلحه‌های مسی و ظروف سنگی بدست آمده که نقش و نگار آنها بطرز کار سومریها شبیه است از این روی حدس زده می‌شود که يك وابستگی تاریخی بین سومریها و اقوام کرانه بحر خزر موجود است و شاید سومریها در چندین هزار سال پیش از میلاد از آنجا به خلیج فارس و بین‌النهرین سرازیر شوند.

۲- استودانها: استودان به‌ضم اول و دوم بمعنی دخمه و مقبره و جای استخوان مردگان است.

چون پارسیان قدیم را عادت بر آن بوده که اجساد مردگان را در جاهای بلند و روی کوه‌ها قرار می‌دادند تا گوشت آنها را پرندگان گوشت‌خوار بخورند و سپس استخوان آنها را جمع‌آوری کرده در این حفره بالای سنگی دفن می‌کردند از این رو استودان را بمعنی استه‌دان یا جای استخوان می‌نامند.

۱۲. کتاب خط و تحول آن در شرق، ص ۴۸. علی سامی. معرفت شیراز،

منابع و مآخذ

| ردیف | کتاب | مؤلف | عنوان | صفحه |
|------|-------------------------------------|-------------------|-----------|---------|
| ۱ | اقتصادگرگان و دشت | دکتر منصور گرگانی | تورنگ تپه | ۳۳ |
| ۲ | باستان شناسی ایران باستان | واندنبرگ | تورنگ تپه | ۸ |
| ۳ | تاریخ صنایع ایران | ویلسن - فریار | تورنگ تپه | ۲۸ |
| ۴ | تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران | آلفونس گابریل | تورنگ تپه | ۳۳۳-۳۸۶ |
| ۵ | ترکمنهای ایران | محمد رضاینگدلی | تورنگ تپه | ۵۶ |
| ۶ | سفرنامه ژنرال سریرسی سایکس | سعادت نوری | تپه ها | ۱۹ |
| ۷ | سفرنامه مازندران و استرآباد | هل - رایینو | تورنگ | |
| ۸ | سفرنامه ایران | | تورنگ تپه | ۸۷ |
| ۹ | سیری در تاریخ سیاسی اجتماعی ترکمنها | اتین اله گلی | تورنگ تپه | ۲۹۹ |
| ۱۰ | راهنمای اجمالی موزه ایران باستان | | | ۲۰ |
| ۱۱ | گرگان و دشت | امدالله معینی | تورنگ تپه | ۴۳-۷۷ |
| ۱۲ | واگذاری امتیازات حفاری | | | |
| ۱۳ | خط و تحول آن در شرق | علی سامی | | ۴۸ |

تلخیصی از تاریخ و مشاهیر گرگان. اثر آماده بچاپ از سید

محمد کاظم مداح

مقدمه‌ای بر تاریخ مازندران باستان

ط. مازندرانی - قائم شهر

مقدمه‌ای بر تاریخ مازندانیان باستان (از آغاز تا آستانه ورود آریاییان)

نشان زندگی انسان در آغاز دوره سنگ (پالئولیت^۱) هنوز در ایران بدست نیامده است اما ابزار انسانهای شل^۲ و آشل‌گونه در نزدیکی مرزهای ایران در کردستان عراق دیده شده است. از کاوشهای باستان شناختی خاور ایران (ترکمنستان) چنین برمی آید که بی شک انسانهایی در روزگار پیش از آشل هم در ایران می زیسته‌اند. به‌گواهی بازیافته‌ها، این سرزمین در زمان موسترین Moustreien (پالئولیت میان^۳) کاملاً مسکون بوده است.^۴

اگر روند زندگی انسان در دوره یاد شده در تمام سرزمین ایران به‌طور کامل ادامه داشته، با آنچه از لایه‌های زیرین غار کمر بند و خاتو (ختر) بدست آمده تا اندازه‌ای هماهنگی ندارد، زیرا بازیافته‌های این نمادها مربوط به هزاره دهم و یازدهم ق.م است. علت این امر قطعاً کافی نبودن کاوشهای باستان‌شناختی است که آنهم به‌خاطر دور بودن منطقه جنوبی دریای خزر از تمدنهای بزرگ آن دوران بوده است.

با این کیفیت در سال ۱۹۵۱ طی کاوشهایی که واندنبرگ در غار همجوار ختو کرده در آخرین قشر از چهارقشر متمایز، در زیر سنگ‌ریزه‌ها، اسکلت سه انسان را یافته است که «احتمالاً متعلق به انسانهایی هستند که حدود هفتاد و پنج هزار سال ق.م در این منطقه زندگی می‌کردند»^{۱۷}.

پیش از توضیح درباره کشف یادشده این نکته گفتنی است که فاصله آخرین زمان یخبندان را پنجاه تا یکصد و پنجاه هزار سال پیش می‌دانند. مسلماً هر اثر طبیعی یا مصنوعی که «از قشرهای دوران یخبندان یا دوره‌های پیش از آن کشف شود ظاهراً یادگاری خواهد بود که لااقل پنجاه هزار سال بر آن گذشته است»^{۱۸}.

از سنگواره‌های یاد شده چنین استنباط گردیده که گویی این انسانها دایره‌وار کنار هم نشسته بودند که طاق غار بر آنها فرود آمد. از مشخصات اسکلت‌ها آن است که در استخوان‌بندی و ساختمان دست و پا فرق چندانی با انسان کنونی ندارند؛ قدشان یکصد و هفتاد سانتیمتر است و دارای جمجمه‌ای کوچک‌تر و دندانهای سرپهن و آسیابی هستند که مربوط به دوران علف‌خوارگی انسان است.

نکته دیگر اینکه «استخوانهای مزبور با استخوانهای نیمه انسان پیش از تاریخ که بیشتر کشف شده و گویا در همین دوره می‌زیسته‌اند فرق نمایان داشت. با این توضیح که اسکلت و جمجمه انسان غار ختو متعلق به انسان کامل و جدیدی بود که تا آن زمان فقط در جنوب دریای خزر یافت شده و چنین احتمال داده شد که آنها نیای مستقیم بشر امروزی بوده‌اند»^{۱۹}.

واندنبرگ از کاوشهای خود چنین نتیجه گرفته که: «در واقع در هیچیک از نقاط ایران اطلاعات مبسوطی درباره تمدنهای گذشته

مردم این سرزمین مانند اطلاعات بدست آمده در غارهای یاد شده (کمر بند و ختو)^{۲۰} کشف نگردیده است.

جا دارد درباره زندگی انسانهایی که نه تنها دوران یخبندان را تحمل کرده بلکه دوران باران^{۲۱} را هم پشت سر گذاشتند، تحقیق دامنه‌داری انجام گیرد زیرا برخی از دانشمندان بر این نظرند که کناره‌های خزر موطن اولیه و مبدأ تمدنی بوده که در طی قرون به آن سوی البرز راه یافته و فلات ایران و نقاط مجاور آن را در شرق و غرب تحت تأثیر قرار داده است.

غیر از قشر چهارم غار ختو که پیشتر از آن سخن رفته، در لایه‌های دیگر آن، سنگ ریزه‌های سیاه بود که میان هر یک از این قشرها ماسه و لای قرار داشت و این نشانه دوران یخچال‌هاست.

(توضیح اینکه در قسمت بالای طبقات آثاری از عهد آهن تا دوران نئولیتیک دیده شده، آنچه اشاره می‌شود مربوط به قسمت پایین غار ختوست که آثار آن مربوط به دوران پالئولیت است). کمی پایین‌تر از قشر یاد شده به سنگ ریزه قرمز رنگ مخلوط با ماسه و خاک رس برخوردند. در این لایه‌ها اشیایی از سنگ چخماق بدست آمده که متعلق به دوران پالئولیت بود. در طبقه چهارم در زیر قشر سنگ‌ریزه سه اسکلت انسان پیدا شد. که شرح آن گذشته است

«آثاری که از غارهای کمر بند و ختو بدست آمد همه مکمل یکدیگرند و به ما اجازه می‌دهد که در ناحیه مازندران تحول وجود انسان را از دورانهای یخبندان تا عصر حاضر مشخص نماییم»^{۲۲}

و اما از غار کمر بند که طی کاوش‌های باستان‌شناختی در آن شش طبقه تشخیص داده شده است از نظر تاریخی میان مزولیتیک^{۲۳} و نئولیتیک^{۲۴} واقع شده (توضیح آنکه دوره مزولیتیک بین عصر پالئولیت و نئولیتیک^{۲۵} است) که به ترتیب چنین است:

- ۱- طبقه بالا شامل آثار دوران سنگ جدید تا عصر حاضر است
- ۲- طبقه زرین شامل سفالهای دوران نئولیتیک قدیم بود^{۲۶}
- ۳- طبقه سوم مربوط به دوره نئولیتیک پیش از سفال قرار دارد
- ۴- شامل دوران پالئولیت جدید یا دوران مزولیتیک بود که ابزار بدست آمده این دوره چاقوهای کوچک از سنگ چخماق سیاه و استخوانهای شبیه به استخوان‌های آهوهای پیش از تاریخ است^{۲۷}.
- ۵- در این طبقه، اشیایی شبیه به اشیاء طبقه چهارم پیدا شد، بعلاوه در آن تیغه‌های از سنگ چخماق و قطعانی از استخوان سگ دریایی دیده شده است.
- ۶- طبقه آخر شامل خاک رس و شن و ماسه بود که در روی قشرهای آبریززمینی قرار داشت^{۲۸}. ساکنان غار کمربند در دوره مزولیتیک جدید زندگی‌شان را با شکار به‌ویژه شکار آهو و بزکوهی و گوسفند و بز وحشی می‌گذرانده‌اند. اما بز و گوسفند را رفته رفته اهلی کردند و به خدمت خود در آوردند و از دریا سگ آبی و ماهی می‌گرفتند و در دوره نئولیتیک قدیم اوقات خویش را مصروف تربیت حیوانات اهلی می‌کردند و گله‌های بز و گوسفند خود را به‌چرا می‌بردند.
- ابزار شکار غارهای مذکور در هزاره یازدهم و دهم ق.م تیر و کمان و سلاحهای ساخته آنها دارای شکل هندسی منظم بود. در میان ابزار این دوره پیکان‌های^{۲۹} تیز و گیره هم بدست آمده است: نکته دیگر اینکه در هزاره یاد شده ساکنان غار کمربند سگ^{۳۰} را به خدمت گرفته بودند.
- از ابزار منکشفه در غار کمربند و دیگر بازیاافتهای مشابه آن

در داخل فلات ایران و حتی در آسیا نظر بر این است که «تبادلات فرهنگی بین اقوام مهاجر در اواخر دوران چهارم (هلوسن) نه فقط در اروپا بلکه در آفریقا و آسیا نیز موجب ظهور تمدنهای تکامل یافته‌تری از تمدن پارینه سنگی پسین گردید^{۳۱}». که در نمونه آسیا مربوط می‌شود به «مزولتیکی فراوانی در فلسطین مشهور به مصنوعات ناتوفین Natufien، در مشرق عراق مربوط به فرهنگ زارزین و خصوصاً در شمال و مغرب ایران یعنی غار علی‌تپه و غار کمر بند واقع در نزدیکیهای بهشهر و غار قره‌قمر در کردستان»

دیگر اینکه وجود تمدن غار کمر بند در دوره پالئولیت میانه در نتیجه پیدایش تمدنهای دیگر که بوسیله آقای «کون» در سال ۱۹۴۹ در غارهای بیستون و مته و خونیک بعمل آمد تایید گردید^{۳۲}

در نیمه اول هزاره هشتم ق.م در غار ختو انسانهایی زندگی می‌کردند که برای خود نردبان ساخته بودند و در غار کمر بند در هزاره هشتم و هفتم ق.م ضمن کاوش، بقایای استخوان‌های آهو فراوان بدست آمده است. که نشانه آن است از این زمان به بعد انسانها در صدد تصاحب حیوانات به منظور دامداری بوده‌اند و در غار ختو باقی مانده استخوانهای بدست آمده که یکی از آنها مجموعه یک دختر دوازده سال از انسان نئاندرتال و نمونه‌هایی از غلات و یک چنگال از جنس شاخ حیوان است که از عهد نئولتیک قدیم بود. خوراک ساکنان غار ختو در این دوره منحصر به گوشت جوندگان کوچک بود که عللش دگرگونی شرایط طبیعی و کم شدن حیوانات بزرگ بود. در پایان هزاره هشتم ساکنان غار کمر بند بیشتر از دام خانگی بهره می‌گرفتند. اما آغاز هزاره هفتم واپسین دوره زندگی شکارچی‌گری است.

پایان دوران شکار آغاز دوره نوین زندگی انسانهای نخستین

است که نقش ویژه زن در تسریع ایجاد این دوره جایز اهمیت است. «زن در جامعه بدوی علاوه بر نگهداری آتش، شاید اختراع‌کننده و سازنده ظروف سفالین بود. در ضمن می‌بایست چوبدستی به دست گرفته در کوهها به جستجوی ریشه‌های خوردنی نباتات یا جمع‌آوری میوه‌های وحشی بپردازد. شناسایی گیاهان و فصل رویدن آنها و دانه‌هایی که می‌آورند مشاهدات طولانی و مداوم را به همراه داشت، و او را به آزمایش کشت و ورز هدایت می‌کرد.

نخستین مساعی وی در باب کشاورزی در زمینهای رسوبی انجام گرفت و در همان حال که مرد اندک پیشرفتی کرده بود زن با کشاورزی ابتدایی خود در دوره حجر متأخر Neolithique که اقامت در غار بدان متعلق است ابداعات بسیاری نمود.

در نتیجه می‌بایست عدم تعادلی بین وظایف زن و مرد ایجاد شود، و شاید همین امر اساس بعضی جوامع اولیه بود که زن در آنها بر مرد تفوق یافته بود. در چنین جوامعی (و همچنین در جوامعی که تعدد شوهران برای زن معمول است) زن کارهای قبیله را اداره می‌کند و به مقام روحانیت می‌رسد و در عین حال زنجیر اتصال خانوداه به وسیله سلسله زنان صورت می‌گیرد. چه زن ناقل خون قبیله به خالص‌ترین شکل خود به‌شمار می‌رود. که این طرز اولویت زن یکی از امور مختص ساکنان اصلی نجد ایران و بعدها در آداب آریاییان فاتح وارد شده است^{۲۱}».

دو مطلب قابل ذکر است: ابتدا فرو نشستن دریای «تیتس» و پهنه گسترده‌ای که بین دریای خزر و اورال در خاور و دریای خزر و دریای سیاه در باختر به وجود آمده قابلیت آن را یافته بود تا شبانان و کشت کاران را بسوی خود جلب نماید. مطلب دیگر اینکه پس از پایان دوران باران و رفع تیرگی‌ها و استیلای روشنی‌ها، دوره

غارنشینی نیز تدریجاً سپری شد و انسان برای رسیدن به فضای آزاد و اراضی حاصل‌خیز به‌راه افتاد (کوچ اقوام اولیه). در عین حال افزایش نفوس و نیاز به اراضی بیشتر ناگزیرش کرد که با هدایت رودها به‌مصوب‌های پر برکت آن و دشتهای حاصلخیز دست یازد فراوانی آب^{۲۲}، چراگاههای وسیع، زمینهای مستعد چیزی جز شکوفایی اقتصاد را در پی نداشت. با اینهمه اطلاعات ما درباره ساکنان این سرزمین در عصر یاد شده بسیار ناچیز است، ولی می‌توان گفت راههای تکامل ساکنان این بخش با دیگر نقاط ایران نسبتاً یکسان بوده است.

در هزاره ششم و هفتم ق.م بر اساس بازیافتهای غارهای کمربند و ختو، چنین برمی‌آید که ساکنان آنجا وارد زندگی سازنده‌تری شدند. کار دامداری^{۲۳} رونق گرفته بود و ابزار کارشان از قبیل سنگ چخماق تکامل یافته‌تر گردیده همچنین تیغه‌های داس مانند سنگی و ظروف سفالی خشن درست می‌کردند.

از نیمه دوم هزاره ششم ق.م ابزاری از نوع نئولیتیک چون تبر و مانند آنها به‌کار می‌بردند و در کاوشهای هزاره پنجم ق.م ظروف نقش‌دار ظریف سفالی می‌ساختند.

برآیند این روند چنین است که ساکنان این غارها دارای اقتصاد پروتوق شده و «دوران تصاحب محصولات طبیعت^{۲۴}» را پشت‌سر گذاشته، به‌دوره دامداری و کشت و کار پای نهادند. این دوران یعنی شناخت «روش افزایش تولید محصولات طبیعی به‌کمک کار انسانی»^{۲۵} است. نکته برجسته‌ای که در غار ختو بدست آمده فرهنگ جیتون است (مربوط به نیمه دوم هزاره ششم) [به‌روایتی در دره ختو] جیتون نام روستایی در جنوب ترکمن صحرا است. با آنکه در گرگان و دامنه‌های البرز سنت‌های این فرهنگ به‌میزان زیادی گسترده بود،

اطلاع دامنه‌داری از آن در دست نیست. فقط همین بس که آثار این فرهنگ در درون فلات ایران بدست آمد و لایه‌های زیرین تورنگ تپه از روزگار جیتون مربوط به هزاره ششم ق.م است. از خصوصیات دیگر این تمدن اینکه فرهنگ و آداب محلی را رشد داد.

کوچ قبایل جنوب غربی ایران به پهنه بخشهای فرهنگ جیتونی باعث آن گردید که ساکنان این مناطق از قرن مهاجران تاثیر پذیرند و در زمینه‌های فلزکاری، کشاورزی (کندن زمین)، بافندگی‌هایی به پیشرفت، نایل آیند.

پیش از کوچ عشایر جنوب غربی ایران از باز یافته‌های غارهای یاد شده چنین برمی آید که ساکنانش دارای اقتصادی نسبتاً شکوفا و گسترده در تمامی منطقه جنوبی دریای خزر بودند.

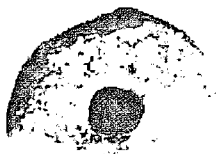
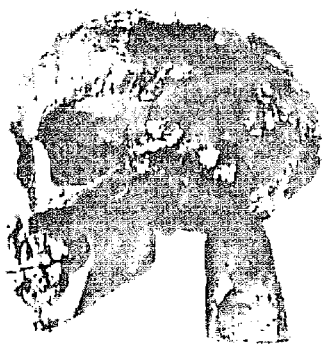
در دوره فرهنگ جیتونی یعنی در هزاره ششم ق.م روستاهایی در منطقه سلدوز (جنوب ارومیه) که دارای فرهنگ ساکنان زاگرس ایران و شمال عراق بودند بدست آمد، همچنین آبادانی‌هایی در جلگه‌های خوزستان آغاز گردید. نخستین روستاهای شوشی‌ها نزدیک دامنه‌های کوه قرار داشت. در منطقه مرکزی فارس هم شماره این‌گونه روستاها زیاد شد که نمونه آن در کرمان پس از فارس پدید آمد - (تل ابلیس و تپه یحیی)، این‌گونه روستاها در بلوچستان هم در پایان هزاره پنجم و آغاز هزاره چهارم ق.م بوجود آمد. وسعت گسترش روستاها در چند نقطه آن روز ایران پیش از هر چیز بیانگر ازدیاد زمینهای کشاورزی (از راه سوزاندن جنگلها) و افزایش رمه‌ها و گله‌ها (بطور کلی دامها) و در کنارشان صنایع دستی خانگی و صنعت بافندگی و اماکنی جهت تهیه مصنوعات سفالی و کوزه‌گری و حتی فلزگدازی رشد یافته می‌باشد (در آستانه هزاره پنجم تا چهارم از بسیاری از کانه‌های مس ایران

بهره‌برداری می‌شد چنانچه از خراسان مس را به جنوب ترکمنستان می‌بردند^{۳۸}). اما سرشت واقعی نظام اجتماعی ساکنان این نقاط روشن نیست.

بیان نام روستاهای داخل فلات ایران در آن روز با ذکر وسعت بعضی از آنها در ذیل، چگونگی رشد اقتصادی-اجتماعی هر منطقه را می‌رساند. از جمله این کانونهای پررونق تورنگ تپه (تورنگ تپه) گرگان است (باهفتاد و پنج الی یکصد هکتار وسعت) است. که همانند آن شهر سوخته سیستان و جنوب ترکمن می‌باشد؛ حال آنکه چیگا پاخان لرستان سیزده هکتار و بمپور بلوچستان پانزده هکتار بیش تر نبوده است (هزاره پنجم و چهارم ق.م) مسلماً اگر کاوشهای دقیق تری در دیگر دامنه‌های البرز به عمل آید ما با بازیافته‌های جدیدی از چگونگی زندگی انسانهای نخستین این خطه روبرو می‌شویم.

در هزاره سوم ق.م بنا به بعضی علل مشخص تورنگ تپه همانند دیگر مراکز کهن ایران قبل از هجوم قبایل آریایی ولی بیشتر از دیگر نقاط باستانی ایران دستخوش نابودی سنگین گردید و تمام تلاش انسانهایی را که «در آن روزگار جز يك رشته طولانی رنج و نگرانی چیز دیگری نبود»^{۳۹} از هم پاشید. نقش اساسی این نابودی را دگرگونی آب و هوا باید دانست که جنگلها از میان رفتند زمین‌ها بی آب و شور شدند، مناطق زیرکشت به فرسودگی گراییدند.

اما رویهم رفته، توضیح پدیده‌هایی که از آن نام بردیم می‌بایست با مجموعه‌ای از سبب‌های اقتصادی-اجتماعی همراه باشد، زیرا وجود ساختمانهای ممتاز در میان مجموعه کلبه‌ها، حیاط و معابد که ثروت روستاها در آن متمرکز بود و مخصوص خانواده‌های ممتاز، تاثیر گریزناپذیری در تعمیق بحران رخدادهای اقتصادی-اجتماعی فوق داشت.



غار هوتو و فیلواره انسان.

حواشی

- ۱- پالئوئولیت (پالئولیتیک Paleolithique یا عصر قدیم سنگ، این دوره که از ابتدا تا انتهای چهار مرحله یخ‌بندان طول کشیده خود به دوره‌های کوچکتر زیر قسمت می‌شود ۱- آبلویلین Abbevillien ۲- آشلن Acheuléen ۳- کلاکتونین Clactonien ۴- لوالوازین Levalloisien ۵- تایاسین Teyacien ۶- میکوکین Micoquien ۷- موسترین Mousterien ۸- اوریناسین Aurignacien ۹- سلترئن Solutreen ۱۰- ماگدالنین Magdalénien) تمدنهای پیش از تاریخ دکتر حسن خوب نظر، ص ۳۶»
- نویسنده تاریخ ماد زمان سکونت انسان در ایران را به دورهٔ عصر قدیم سنگ (پالئولیت) می‌داند «در اینکه انسان در چه زمان سرزمین ما راهسکون ساخته و نخستین بار بدانجا گام نهاد اطلاعی در دست نیست ولی در عصر قدیم حجر (پالئولیت) آدمیزادگان در آن خطه زندگی می‌کردند در نتیجه کاوشهای باستان‌شناسی اشیاء فراوانی که مربوط به عهد آشل موسیته اورینیاک می‌باشد (غارهای سلیمانیه - غارهای نزدیک بهیستون و تامنام در جنوب شرقی آذربایجان) بدست آمده. ص ۱۲۶ دیا کونوف، ترجمهٔ کریم کشاورز.
- ۲- «شل Chellean مربوط به دوران پالئولیت است اما زمانش نزدیکتر و در نتیجه تمدن انسانهای آن دوران پیشرفته‌تر است. در ضمن زیستگاه آشل در ایران نزدیک به ۴۰۰ تا ۲۰۰ هزار سال پیش می‌باشد». تاریخ ایران ... ک کشاورز ص ۲۴ تمدن شل اصطلاحی است باستان‌شناسی برای فرهنگ دوران آغازین پالئولیت، این نام از بازیافتهایی است که در کنار شهر شل Chelles در نزدیکی پاریس بدست آمده است. فرهنگ شل در جنوب و مرکز اروپا و جنوب آسیا و بخشی از آفریقا گسترش داشته است «تمدن و فرهنگ آشل به دوران یخ‌بندان مربوط می‌شود» تمدن‌های پیش از تاریخ - د - ح خوب نظر
- ۳- موسیته (پالئولیت میانه) Mousteran جز دوران پالئولیت، اما زمانش از شل

- و آشل به زمان ما نزدیکتر است یعنی نزدیک به یکصد هزار سال پیش آخرین مرحله دوره یخ‌بندان در ایران و آغاز این دوره در اروپا مقارن است. تاریخ ایران - ک. کشاورز ص ۲۵
- ۴- تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز (گرانوسکی - داندامایو - کاشنکو پتروشفسکی - ایرائف بلوی) ص ۲۵ ترجمه ک. کشاورز
- ۵- باستان‌شناسی ایران باستان و اندنبرگ ترجمه عیسی بهنام ص ۵
- ۶- نشانیهای از گذشته دور گیلان و مازندران جهانگیر سرتیپ پور ص ۷۹
- ۷- همانجا ص ۸۱
- ۸- غار کمربند و ختو در خاور ایران، در صخره‌های سنگی آهکی نزدیک جلگه خزر و باختر بهشهر است که «در سال ۱۹۴۹ - ۱۹۵۱ آقای کارلتون - س - کون Carleton, s. Coon از دانشگاه فیلادلفیا (و چند غار دیگر منجمله از: رستم قلعه ساری و غار کلره تحقیقاتی درباره وضع دوران پیش از تاریخ در این نواحی بعمل آورده ص ۳ واندنبرگ
- ۹- در عهدی که آن را می‌توان بین ۱۰۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰ سال ق.م قرار دارد. تغییر تدریجی آب و هوا صورت گرفت عهد بارانی از بین رفت و عهدی که اصطلاحاً آن را عهد خشک Epoque aride نامند و هنوز ادامه دارد جانشین آن گردید در این عهد انسان پیش از تاریخ که بیشتر در نجد ایران می‌زیست، در سوراخهایی که در جوانب پر درخت کوهها حفر می‌شد و به وسیله شاخه‌های درختان مسقف می‌گردید، زندگی می‌کردند. یا غالباً یکی از غارها یا پناهگاههای سنگی متعدد راه که اغلب آنها عبارت از بستر زیرزمینی رودهای کهن بود. اشغال می‌نمود ص ۱۰ ایران از آغاز تا اسلام
- ر- گیرشمن ترجمه دکتر محمد معین
- ۱۰- لوئی واندنبرگ همان کتاب ص ۵
- ۱۱- مزولتیک Mesolithique پایان پائولیت در این زمان در این مناطق نخستین گام در راه دامداری و کشاورزی برداشته (حدود ۸ تا ۱۰ هزار

سال ق.م) که بر اثر گرمای روزافزون هوا عاقبت وضع اقلیمی جهان به صورت امروزی درآمد مجدداً اقوام برخی نواحی گیتی همچون ساکنان صحرای افریقا و یا دیگر مناطق ... که به خشکی گرائیده بود ناچاراً دست از اقامتگاه خود کشیدند و به مناطق معتدل مهاجرت کردند ص ۲۶۱

تمدنهای پیش از تاریخ آقای د.ج. خوب نظر

۱۲- نئولیتیک Neolithique عصر جدید سنگ

۱۳- در سال ۱۲۳۰ ش آقای کارلتون که در غارهای کمر بند و هوتو به کاوش پرداخت کف سنگ آهکی غار هوتور را حفر کردند طی چهار هفته کار به آثاری از تمدنهای عصر آهن خام و برنز و در عمقی پایین تر به عصر مس و پایین تر به عصر سفال و سنگ تراشیده دست یافتند در این قسمت از عملیات آثاری کشف کردند که نشان می‌دهد انسانهای دوران مذکور چگونه از مرحله شکار حیوانات گذشته و به دوران شبنانی و رام کردن حیوانات اهلی رسیده‌اند و به دوره زراعت و جمع‌آوری محصول مبادرت کرده‌اند ص ۸۰-۷۹ نشانیهای از گذشته دور گیلان و مازندران

۱۴- دوره‌ای که در آن اثری از سفال بدست نیامد و نشانه‌ای از کارهای زراعتی در آن دیده نشده - واندنبرگ ص ۲

۱۵- معروف به لاگاز لاسوپ گوتروزا *La gazella subgtterosa* غزال‌های پیش از تاریخ لوئی واندنبرگ ص ۴

۱۶- همان کتاب ص ۳ و ۴

۱۷- در قرارگاههای عهد میان سنگی تعداد فراوانی ابزارهای چخماقی *Microlithe* به شکل سه گوشه و یا ذوزنقه و یا به صورت قطعاتی داندانه‌دار که دسته چوبی یا شاخی داشته باقیمانده است که به عنوان پیکان به کار می‌رفته‌اند که به طور منظم تر تراشیده شده و دارای دسته بوده‌اند تاریخ جهان باستان ج ۱۰ - شرق ص ۶۷ ترجمه مهندس صادق انصاری - دکتر علی‌الله همدانی و آقای محمد باقر مومنی

۱۸ - سگ نخستین حیوانی است که به وسیله انسان رام و اهلی شده است (از سگ نه فقط برای شکار بلکه به منظور بارکشی و حفاظت قرارگاه نیز استفاده می‌شد) تاریخ جهان باستان، ص ۶۷.

۱۹ - تمدنهای پیش از تاریخ، د. ح. خوب نظر، ص ۲۵۹.

۲۰ - لوئی واندربرگک.

۲۱ - ایران از آغاز تا اسلام - گیرشمن، ص ۱۱-۱۰.

۲۲ - «من کوه زرین در همه جا ستوده هکر Hukairya [(بلندترین چکاد البرز کوه) که «اردوسور آناهیتا Aredvi surj Aunahita» به معنی رود نیرومند پاک] را از فراز آن به بلندی هزار بالای آدمی فرود می‌آید، ستایش می‌کنم. اوستا صفحات ۱۶۰-۱۳۸-۱۳۷ نگارش جلیل دوست خواه ۲۵۳۵ از گزارش استاد پور داود.

در جای دیگر می‌نویسد [اوست] که دارای هزار رود و هزار دریاچه - هر يك به درازای چهل روز راه مرد چابک سوار است ص ۱۶۱ اوست نیرومندی که از کوه «هکر» به دریای فراخ کرت» فرو می‌ریزد باز در جای دیگر آورده است: اردوسواناهیتا به بزرگی همه آبهای روی زمین است. اوست که با نیرومندی هرچه تمامتر روان است ص ۱۶۰ همانجا اوستا

۲۳ - در کاوش بقایای اواخر هزاره هفتم و اوائل هزاره ششم ق. م استخوانهای بره - بز - خوک گاو بدست آمده ۲۵٪ این استخوانها مربوط به حیوانات جوان بوده، این نشانه آن است که آنها را برای اهلی کردن نگاه داشته بودند، بعدها تا پیش از اواسط هزاره هفتم ق. م این نسبت به ۵۰٪ رسیده و این گویای آن است که کار دامداری در میان انسانها به سرعت پیشرفت می‌کرده است. ص

۲۷-۲۸ تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز ترجمه کیخرو کشاورز

۲۴ - همانجا ک. کشاورز ۲۴-۲۵: همانجا. ک. کشاورز

۲۵ - تاریخ ایران - ایران باستان ترجمه س - ایزدی ص ۷۰ ظ

۲۶ - تاریخ اجتماعی ایران مرتضی راوندی ج ۱

منابع:

- ۱- تاریخ جهان باستان: جلد اول = شرق ترجمه: مهندس صادق انصاری -
دکتر علی‌الله همدانی - محمد باقر مومنی نشر اندیشه چاپ چهارم
۱۳۵۳
- ۲- یسنا: جلد یک و دو جزوی از نامه مینوی گزارش استاد پورداود انتشارات
دانشگاه تهران چاپ سوم ۱۳۴۰
- ۳- تاریخ اجتماعی ایران: جلد اول - تألیف مرتضی راوندی انتشارات اسیرکیر
۲۵۳۶ چاپ چهارم
- ۴- نشانیهای از گذشته دور گیلان و مازندران نگارش جهانگیر سرتیپ پور
چاپخانه خرمی ۲۵۳۶ چاپ اول
- ۵- باستان شناسی ایران باستان لوئی واندنبرگ با مقدمه رمن گیرشمن ترجمه
عیسی بهنام انتشارات دانشگاه تهران چاپ دوم ۱۳۴۸
- ۶- تاریخ ایران، ایران باستان: ایوانف - گرانفسکی - داندامایف. کوشلنکو
ترجمه سیروس ایزدی حسن تحویلی انتشارات دنیا چاپ اول ۱۳۵۹
- ۷- تمدنهای پیش از تاریخ: تألیف دکتر حسن خوب نظر - شیراز آبان ۱۳۴۶
از انتشارات دانشگاه پهلوی
- ۸- تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز گرانوسکی - دندامایو (یغ)
کاشلنکو - پتروشفسکی - ایوانف - بلوی ترجمه کیخسرو کشاورز انتشارات
پوش چاپ اول ۱۳۵۹
- ۹- تاریخ ماد دیا کونوف - ترجمه کریم کشاورز
- ۱۰- ایران از آغاز تا اسلام رمن گیرشمن ترجمه دکتر محمد معین بنگاه ترجمه
و نشر کتاب چاپ چهارم ۲۵۳۵ زیر نظر احسان یارشاطر
- ۱۱- اوستا - نگارش جلیل دوست‌خواه از گزارش استاد پورداود چاپ ۲۵۳۵

اقشار و طوائف لیتکوه در آمل

علی اکبر - مهجوریان نماری - آمل

۱۳۷۰

پیش گفتار

آگاهی از تاریخ زندگی آنانی که قبل از ما، می زیسته اند، به ما کمک می کند، تا خودمان را، بهتر بشناسیم.

پدران ما، به دلایل و ضرورت های گوناگون، در زمان هایی زندگی می کردند، که مناسبات و روابط حاکم بر آن زمان ها، آنان را، برای ادامه حیات از جایی به جایی دیگر، نقل مکان می داد.

در این اجبار، همواره ضرورت های اقتصادی، عامل این جابجایی، (و شکل گیری و استحاله)، و عوامل فرهنگی، پاسدارنده اصالت های تاریخی آنان بوده است.

و اما، در منطقه لیتکوه:

در سایه نوعی مناسبات و روابط تولیدی، که حاصل تسلط چشمگیر نظم گله داری بود، دوران فئودالی، کم رنگ تر از شکل متداول کلاسیک اش ملاحظه می شود.

و دیگر این که:

برزمینه این ویژگی-که حاصل وضعیت خاص جغرافیایی-تاریخی آنست-قشرها و طایفه هایی مشاهده می شود، که

در این کتاب کوشش شده است، نحوه تقریبی شکل‌گیری، جابجایی، زندگی، تاریخ و فرهنگ و معیشت‌شان شناخته شود. از این‌رو، جای مطالب دیگر، مثل آمار جمعیت‌ها، آبادی‌ها، راه‌ها و غیره. و هم‌چنین فرهنگ فولکلوریک خالی است.

علی‌اکبر-مهجوریان

فهرست

بخش اول: مختصری از

حدود جغرافیایی شهرستان آمل
سابقه تاریخی
خصوصیات تاریخی
نژاد و زبان

بخش دوم:

لیتکوه، و تیره‌های این طایفه
کوچ‌های اجباری
دسته‌های عمده مهاجر لیتکوه
حدود جغرافیایی منطقه

بخش سوم:

مشخصات اقتصادی-اجتماعی-فرهنگی لیتکوه
ضرورت انتخاب منطقه برای اسکان

ضرورت دو منزلی و بازار سنتی
 کوچ بیلاقی و قشلاقی - ضرورت اقتصادی - انواع نسق، هشته،
 گوشته، زارع، آگاره، نصفه کاری، انواع مالیات
 نمودار ارتباط امیران (اربابان) با فرودست‌ها
 فروپاشی اقتصاد سنتی - ملی، و تقسیم کار اجتماعی جدید

بخش چهارم:

انواع تعاون و تغییر شکل آن تا به امروز

- ۱ - کایری
- ۲ - فرضی
- ۳ - هدیه
- ۴ - تعاون در بیلاق
- ۵ - روجاری
- ۶ - روجین
- ۷ - بنه باز

راهنمای آوانگاری

| | | | |
|----------------|----------------------|----|-----|
| A´ | أ | ē | ش |
| A | آ | Q | غ+ق |
| A ^x | صدایی بین فتح و کسره | F | ف |
| E | ا | k | ک |
| B | ب | G | گ |
| P | پ | m | م |
| T | ت | n | ن |
| s | ث+س+ص | v | و |
| j | ج | y | ی |
| ē | چ | i | ای |
| H | ح+ه | o | اُ |
| x | خ | ou | اوو |
| D | د | | |
| z | ذ+ز+ض+ظ | | |
| R | ر | | |
| ž | ژ | | |

بخش اول:

حدود جغرافیایی

آمل در جنوب دریای خزر، در دامنه رشته کوه‌های البرز در ۳۶ درجه و ۲۵ ثانیه عرض شمالی و ۵۲ درجه طول شرقی از نصف‌النهار گرینویچ، قرار دارد.

از طرف شرق با بابل، از جنوب با امامزاده هاشم و شهرستان دماوند. و از طرف مغرب با شهرستان نور، و از طرف شمال با پیش بندر این شهرستان - محمودآباد - و دریاچه مازندران مجاور می‌باشد. این شهرستان از دو قسمت جلگه‌ای و کوهستانی، تشکیل شده است. ارتفاع آن از سطح دریا؛ از طرف شمال از ۵۰ متر شروع می‌شود و به سمت جنوب از بخش لاریجان، در نوار ابتدای شروع کوهستانی از ۵۰۰ متر به سطح دریا شروع و به ۱۷۰۰ متر ختم می‌گردد، و مساحت آن ۲۸۳۳ کیلومتر مربع می‌باشد.

رشته کوه‌های جوان البرز با بلندترین قله ایران - دماوند - به ارتفاع ۵۶۷۱ متر در قسمت جنوب غربی این شهرستان، قرار دارد.

کوه‌های البرز، بیشتر از آثار اواخر دوران سوم و اوایل دوران چهارم زمین‌شناسی است که بیشتر از آثار آتش‌فشانی - فعلاً خاموش - دماوند می‌باشد. این شهرستان در قسمت جلگه‌ای آبادی‌های بیشتری را در بردارد، و بخاطر مجاورت با کوهستانها و وجود جنگل‌های انبوه در جنوب و نزدیکی به دریا در شمال - دارای سرزمینی حاصل‌خیز و از نظر کشاورزی و دام‌پروری - بسیار مساعد است.

در دهستانهای «دابو» و «اهلمرستاق» و «هرازپی» خاک‌ها سنگین‌تر و رسی و شنی است، اما در منطقه دهستان‌های «لیتکوه» و

«دشت سر» بمراتب سبکتر و شنی و رسی است. از نظر پوشش گیاهی، از نواحی جنگل خیز شمال، بحساب می آید، جنگل ها، به صورت پوشش گیاهی ضخیم، اطراف این شهرستان را در قسمت جنوب شرقی و جنوب غربی دربرگرفته و از حوزه شهری آمل، فاصله گرفته است.

در نقاط جنوبی، دارای آب و هوای مرطوب شبه مدیترانه‌ای، و در منطقه کوهستانی (بخش لاریجان)، رطوبت کمتر و هوا، خشک تر است، و سرما شدت بیشتری دارد. درجه حرارت در این شهرستان، در تابستان‌ها حداکثر تا ۳۰ الی ۳۳ درجه بالای صفر و در زمستان‌ها، به صفر تا ۲ درجه زیر صفر می‌رسد.

میزان بارندگی در این شهرستان سالیانه حدود ۷۰۰ میلی‌متر و رطوبت هوا در جلگه‌ها تا ۸۰ درصد می‌باشد.

به جز رودخانه‌های کوچک و بزرگ، بزرگترین رود این شهرستان، رودخانه هراز نام دارد، که در قسمت‌های سرچشمه به اسم «لار» نامیده می‌شود، که از دامنه‌های اطراف قله دماوند جاری، و از منطقه «پلور» همراه با پیچ و خم‌های راه هراز، طی طریق کرده، در ۱۵ کیلومتری دریای مازندران و در حد فاصل آمل و فریدونکنار، در منطقه «سرخ‌رود» به دریا می‌ریزد، این رود با پیوستن چشمه‌ها و رودهای فراوان به آن، ضمن مشروب ساختن زمین‌های اطراف خود، در مناطق کوهستانی و استفاده بعضی از آبادی‌های پیرامونش، زمین‌های کشاورزی مناطق جلگه‌ای این شهرستان را نیز سیراب می‌سازد.

سابقه تاریخی

کتاب حدودالعالم جغرافیای پارسی که در سال ۳۷۲ هـ نوشته شده،

دربارهٔ آمل می‌نویسد: «شهری ست عظیم، و قصبه تبرستان است و او را شهرستانی ست با خندق و بی‌باره... و مقر ملوک تبرستان است و جای بازرگانان است. و خواستهٔ فراوان است. و اندروی علمای بسیارند بهر علمی و آبهای روان است سخت بسیار، و از وی جامهٔ کتان و دستار خیش و فرش و حصیر تبری و چوب شمشاد خیزد که به همهٔ جهان دیگر نبود.»

این حوقل و اصطخری می‌گویند «آمل از بزرگترین شهر تبرستان و پایتخت فرمانروایان و از قزوین بزرگتر است...»

از گفتار زبیدی در تاج العروس به عربی و نفیسی در فرهنگنامه بفارسی که از معجم البلدان یاقوت حموی و دیگر متون جغرافیایی اسلامی گزین کرده است، چنین برمی‌آید که: آمل شهر بزرگ دشت تبرستان و تا ساری ۱۸ فرسنگ و تا رویان ۱۲ فرسنگ و تا شالوش^۲ که شهری ست از گیلان ۲۰ فرسنگ دور است. و نام شهر شاید از نام نژاد «امرته، و آمد» که در زمان هخامنشی بوده‌اند و گویا به پارسی «آمزده» خوانده می‌شدند، گرفته شده باشد. آمل از عصر ساسانی آباد بوده... و در پایان عصر عباسی پایتخت فرمانروایان شد، و در قرن ۴ بسیار پرجمعیت بود، و در قرن ۷ گویا ۷۰ مدرسه داشت. و در قرن ۸ با یورش تیمور از رونق افتاد و جمعیت آن در آغاز قرن ۱۳ سی و پنج هزار تا چهل هزار و در پایان آن ده هزار و پس از آن به هشت هزار نفر رسیده بود.

عده‌ای از مورخین نوشتند که آمل در لغت تبری به معنی «آهووش» است. ولی ابن اسفندیار نوشته که معنی آمل «آموش و اموش» به معنای مرگ مباد، و مقصود این است که ترا هرگز مرگ

۱. مازندران غربی

۲. چالوس

مباد، ولی حال محقق شده که نام آمل از قوم آریایی «آمارد» است. آماردها، جزو اولین دسته آریایی بودند که به ایران مهاجرت کردند، اولین قومی که به فلات ایران رسیدند، از راه کناره‌های دریای خزر به پایین پیش رفته، چون کوه‌های صعب‌العبور شاه‌کو و البرز و بالاخره قفقاز سد بزرگی برای آنان بود و سواحل جنوبی دریای خزر بالا‌اجبار و ازهر لحاظ برای زندگی مردم بدوی، مساعد بنظر می‌رسید، در آن‌جا ساکن شدند.

مطابق حفریات مسیومرگان، در نواحی لاریجان و حوالی آمل، در کنار رودخانه‌های ابراز ایزاری پیدا شده که مربوط به عصر حجر بوده است، و این بدان معناست که قبل از آمدن اولین دسته آریایی‌ها، نیز مردمی در آن‌جا زندگی می‌کردند.

حمدالله مستوفی، بنای شهر آمل را به طهمورث، پادشاه پیشدادی نسبت می‌دهد، و «ابن خردادبه» چنین می‌نویسد: از زمان پادشاهی فریدون تا زمان بهرام‌گور، آمل پایتخت دنیای مسکون بود. شهر آمل، دارای آثار و ابنیه تاریخی فراوانی می‌باشد که هر ساله عده‌ای، از نواحی دیگر برای دیدن آن به آمل سفر می‌کنند^۳

خصوصیات تاریخی

آمل، از شهرهای قدیمی ایران و روی رسوبات رودخانه‌های ابراز بنا شده، و به‌مین جهت دهات اطراف آن حاصل‌خیز و آباد است. این

۳. بقعه میربزرگ (قرن هفتم ه‍.ق) مقبره شمس طوسی (قرن نهم ه‍.ق) بقعه میرحیدر (قرن ششم ه‍.ق) سه گنبد آتشکده که مربوط به قبل از اسلام می‌باشد. مسجد امام حسن عسگری (ع). مسجد جامع. قدمگاه خضر، امام‌زاده ابراهیم، امام‌زاده عبدالله، و پل دوازه چشمه که در زمان صفویه بر روی رودخانه‌های ابراز بنا شده و در وسط شهر قرار گرفته، از آثار و ابنیه تاریخی و مذهبی این شهر است.

شهر، مدت‌ها پایتخت تمام تبرستان و مرکز حل و فصل امور بود. مالیاتی که عمال خلیفه عباسی و طاهریان در هر سال از این منطقه می‌گرفتند، (پس از دستگیری مازیار) ۱۴۰۰۰۰۰ دینار بوده، در حالی که «تمیشه» و قسمتی از بهشهر و ساری مجموعاً ۱۶۰۰۰۰۰ دینار مالیات می‌دادند و باز در حالی که تبرستان ۱۳۰۰۰۰۰ دینار مالیات می‌داد، $\frac{1}{9}$ مالیات مازندران را مردم آمل می‌پرداختند. و این

نشان‌دهنده اهمیت اقتصادی این شهر در آن زمان می‌باشد. در سال ۱۰۰۸ هـ ق با طغیان آب «دریاک» (دریوک) نمارستاق، سیل بزرگی از رودخانه هراز برخاست که آمل و آبادی‌های اطراف آن را نابود کرد. در سال ۱۲۲۳ زلزله‌ای در این شهر و اطراف آن رخ داد که تا دو سال مداوماً ادامه داشت، و مردم به کوه‌ها پناه برده بودند، دیگر آتش‌سوزی مهیبی بود، که در سال ۱۳۳۵ هـ در آمل اتفاق افتاد. ابتدا از نزدیکی تکیه «نیاک»ها شروع شده، به بازار باروت فروش‌ها سرایت کرد و چون مردم مشغول برگزار کردن مراسم عید نوروز و دید و بازدید از همدیگر بودند، آتش همه مناطق شهر را دربرگرفت و موجب ویرانی و خرابی فراوان شد. علی‌رغم این اتفاقات و پیش‌آمدها، مجدداً شهر بازسازی و ساخته شد. بخاطر علاقمندی اهالی این شهر به آب و خاک و قرار گرفتن آن بین دریا و جنگل و برخورداری از نعمات طبیعی و حاصل خیزی آن، حوادث طبیعی و تاریخی، ذره‌ای از وابستگی مردم این سامان به زادگاه‌شان کاسته نشد.

از خصوصیات مردم این سامان، درگیر بودن در جنگ‌ها و نزاع‌هایی بوده که غالباً بین دستجات مختلف ساکن این شهر اتفاق می‌افتاده است. علاوه بر این پای‌بندی به اصول و مرام‌های مذهبی از ویژگی‌های مردم این شهر در طول تاریخ و بعد از اسلام تاکنون بوده است. بر پایی دسته‌های عزاداری در دهه عاشورا، وسیله

طوایف مختلف این شهر و انجام این مراسم بصورت جداگانه از سوی هر طایفه، که معمولاً از ویژگی‌ها - و از خصوصیات دیگر مردم این شهر بوده و هنوز هم نشانه‌های آن به چشم می‌خورد. علی‌رغم این‌ها، مردم این دیار، همواره در مقابله با حوادث خارجی - بطوریکه منافع جمع و آب و خاک‌شان را، در معرض خطر قرار می‌داده - دارای اتفاق نظر و اتحاد عمل بوده‌اند - مقاومت در مقابل حمله مغول، جنگ سادات^۴ مرعشی با امیر تیمور گورکانی، جنگ سادات علوی با سپهبدان و عمال سامانی، و با افراسیاب و فرزندش بهمن چلاوی، جنگ مردم آمل با شاه اسماعیل و شاه عباس صفوی و مخالفت با آنان، جنگ با آغامحمدخان قاجار، که مدت‌ها طول کشیده بود. و پس از کشته شدن محمدقلی خان، آغامحمدخان، از کله مردم لاریجان در محل میربزرگ آمل مناره‌ها برپا کرده بود. قیام مازیار^۵ بر علیه حکومت عباسی، و... از جلوه‌های تاریخی اتحاد عمل مردم این دیار بوده است.

۴. میر قوام‌الدین معروف به میربزرگ که نسبتش از چند پشت به علی ابن ابیطالب (ع) می‌رسد. از مرعش - شهری میان شام و روم از ساخته‌های مروان آخرین خلیفه اموی - به ایران کوچ کردند. این مرد بزرگ در دهکده «دابو» آمل می‌زیست. (۷۶۰-۷۸۱) فرزندانش سید کمال‌الدین، سید رضی‌الدین، سیدفخرالدین سال‌ها برآمل حکومت کرده، با افراسیاب چلاوی و فرزندانش جنگ‌ها داشتند تا بالاخره در سال ۷۸۷ بوسیله امیر تیمور در قلعه ماهانه سر - واقع در نزدیکی آمل - از پای درآمده و حکومتشان برچیده شد.

۵. نام و نشان کهن فرمانروایان مازندران را از دوره اردشیر بابکان باید جستجو کرد و پیش از آن معلوم نیست که حکومت در دست چه کسانی بود... پس از آنکه انوشیروان کشته شد فرمانروایی به ترتیب به باوندیان، گاوبارگان، قارونیان سپرده شد که نسبت‌شان به کاوه آهنگر می‌رسد و مازیار - از این دودمان است

نژاد و زبان و مذهب

مورخین یونانی از اقوام آریایی که در حدود هزار ق.م در مازندران فعلی ساکن بودند، اطلاعاتی دادند و از دو قوم بزرگ یاد کردند.

۱- «آماردها» یا «مردها» که در ناحیه سواحل غربی رود هراز یعنی از آمل بطرف مغرب مسکن گزیدند. و نام خود را بر آن نهادند.

۲- تپوری ها، که در ناحیه کوهستانی بین شاهکوه و هراز پراکنده بودند. سرزمین تپوری ها را تپورستان و در دوره اسلامی تبرستان گفته اند.

لازم به یادآوری است که تپوری ها هم از نژاد و اقوام آریایی هستند که مثل سایر دستجات به ایران آمده و در نواحی شمال ایران سکنی گرفتند. زبان تپوری ها «تپوری» که بعدها تبری شد.

گوش مردم آمل دارای ریشه های تبری است و مثل زبان گیلکی از ریشه آریایی مشتق شده است: تقدم صفت بر موصوف، و مضاف الیه بر مضاف، تعدد نام های اشیاء و ابزار آلات، پدیدار شدن واژگانی متنوع در رابطه با ضرورت تنوع کار و شکل ویژه ای از اقتصاد که خاص روابط دامداری و بیلاق و قشلاق اهالی بوده است از مشخصات عمده این گوش به شمار می رود.

آئین مردم آمل هم چون مازندران تا قرن های متمادی زردشتی^۶ بود، که در سال ۷۶۱ میلادی و در زمان حکومت اسپهبد خورشید از دودمان گاوباره دابویه، پای تا زبان به مازندران و به آمل کشیده شد.

اعتمادالدوله در التدوین می گوید: ۱۳۷ آمل را بگرفتند و سپهبد در ۱۴۴ خود را بکشت.

۶. بناهای تاریخی آتشکده ها، واقع در پایین بازار آمل نشانه های آیین زردشتی پیشینیان است.

طوایف و تیره‌ها

مدخل: مردم آمل به طوایف و تیره‌های مختلف وابسته‌اند. هر کدام از این طایفه‌ها همان طوری که در شهر، در قسمت‌های خاص و مجزا از هم زندگی می‌کردند و هر کدام از این قسمت‌ها را، بنام طایفه خود نام‌گذاری کرده بودند، به بیلاقات خاص خود نیز وابستگی و تعلق داشته‌اند.

بطور سنتی، بازارها و مکان‌های کسب و کار هر طایفه، در نزدیکی محل زندگی هر طایفه، قرار داشته ولی داد و ستدها و روابط بازاری در میان همه طوایف انجام می‌گرفت.

علاوه بر مردمی که در طوایف و تیره‌ها، دارای مشخصات و حدود و بیلاقات می‌باشند، دسته‌ها و تیره‌هایی وجود داشته‌اند که تعدادشان اندک بوده، بصورت مهاجر، از نقاط دیگر کوچانده، یا بنا به ضرورت‌های اقتصادی وارد این شهر شده، در قسمت‌ها و حواشی مختلفی از شهر، و یادرکنار مکان‌های طوایف دیگر، دارای خانه و زندگی‌اند.

به دلیل فروپاشی نظم گله‌داری، و استحاله بازار سنتی تولید و مبادله و تغییر شغل رعایایی که در تقسیم کار اجتماعی تولید گله‌داری، دیگر بطور منظم و دایمی قادر به جذب کار نشده بودند، ضرورتاً به حرفه‌هایی روی آوردند که لازمه آن حرفه‌ها حضور در شهر را ایجاب می‌کرد.

بعضی از دسته‌ها و یا گروه‌هایی که به این صورت به شهر مهاجرت کردند، عمدتاً خانه‌هایی در حواشی و یا مبادی ورودی و خروجی آن، بنا نمودند، و ماندگار شدند. اینان که از نخست دارای خانه‌ای در بیلاقات نبوده، و در نتیجه وابستگی به بیلاق خاصی نیز نداشته‌اند، اجباراً تمام مدت سال را، در شهر می‌گذرانده‌اند.

رقابت شدید بین طوایف و تیره‌ها، از قدیم وجود داشته است و این رقابت در ضرورت‌های اجتماعی، بخصوص در برپایی مراسم

عزاداری- بویژه تا چندین سال قبل از انقلاب- بخوبی مشاهده می‌گردید.

اما، تا آن جایی که خطر خارجی وجود نداشت، همواره رقابت‌های بین طایفه‌ای حضور فعال داشت، ولی در مقابله با اتفاقات خارجی، بطوری که خطرات ناشی از آن، شامل همه طوایف و آب و خاک‌شان می‌گردید، یکپارچگی و وحدت عمل همه طایفه‌ها و تیره‌ها و دسته‌ها، -علی‌رغم مخاصمات و عدم وحدت سلیقه‌های داخلی- تجلی می‌یافت. علاقمندی به سرزمین، آب و خاک، میراث‌های فرهنگی و دینی، بدلیل وابستگی شدید به منطقه‌ای که بین دریا و کوه، قرار داشته، و همواره مادر همه نعمات و آبادانی و زیبایی بوده، از خصوصیات تاریخی مردم این دیار محسوب می‌شده است.

تاریخ چند هزار ساله آمل مملو از حوادث هیجان‌انگیز و مبارزه با دشمنان مهاجم -در زمان‌ها و مواقع ضروری- و سازش و مهمان‌نوازی و ذوق ادبی و احترام به آداب و رسوم باستانی و ملی و مذهبی، همت و پشتکار در کارهای کشاورزی، و تجارت، در زمان صلح و سازندگی بوده است.

طوایف عمده در آمل عبارتند از:

۱- طایفه نیایی

که محل زندگی‌شان در شهر، واقع در «نیایی محله» و ییلاق‌شان قریه «نیاک» از توابع قراء بالا لاریجان است.

۲- طایفه آملی:

که محل زندگی‌شان در شهر، واقع در «پایین‌بازار» و «چاکسر» و

بیلاق‌شان در مناطق^۷ «خوشواش» است.

طایفهٔ آملی به تیره‌های مختلفی تقسیم می‌شود. ۱- آملی (جوان) ۲- زرگر ۳- کاردر ۴- رودگر ۵- کانگر ۶- چناربنی ۷- دیر ۸- سالار ۹- چلاوی ۱۰- ساروی ۱۱- خراسانی ۱۲- کاشانی.

۳- طایفهٔ اسک

محل زندگی‌شان در «اسپه‌کلا» - یکی از محلات آمل - و بیلاق‌شان قریه «اسک» از قراء بالا لاریجان^۸ می‌باشد.

۴- طایفهٔ مشایی

که در «مشایی محله» آمل سکونت شهر داشته و بیلاق‌شان قراء مختلف منطقه «نمارستاق» است.

توضیح این که بعضی از مهاجرین «امیری» هم به «نمارستاق» می‌رفته، و داخل این طایفه قرار گرفته‌اند. محل اولیه طایفه مشایی در روستای مشاء (یکی از قراء شهرستان دماوند) بوده، که بعداً به محال نمارستاق مهاجرت نمودند و قشلاق‌شان را همانند سایر نمارستاقی‌ها، در آمل می‌گذرانند.

۵- طایفهٔ ایرایی

محل سکونت‌شان در شهر «ایرایی محل» و بیلاق‌شان قریه «ایراء» از توابع قراء بیلاقی بالا لاریجان و هم جوار «اسک» می‌باشد.

۷. خوش هواش یا خوش واش (خوشه‌واش واش یعنی علف) یا خوش باش
 ۸. بعضی از اهالی مناطق لاریجان و هم چنین آبادی‌های امیری بخاطر فرار از خدمت سربازی و مأموران امیرمکرم - حا کم لاریجان - به نمارستان و یا مناطق نور مهاجرت کرده و در آن جاها ساکن شدند

۶- طایفه شاهاندشتی

محل سکونت‌شان در شهر «شاهاندشتی محله» و آبادی «شاهاندشت» از توابع بالا لاریجان محل اسکان بیلاقی‌شان است.

۷- طایفه دلارستانی

که در محله «قایی محله»ی آمل سکونت شهری داشته و قراء بیلاقی «دلارستاق» محل زندگی بیلاقی‌شان می‌باشد.

این طایفه به تیره‌های ۱- کیانی ۲- قادی ۳- بندار ۴- لِه‌ری ۵- پلدار ۶- درکایی ۷- کرفی ۸- کهرودی ۹- دیلم ۱۰- فیره و... تقسیم می‌شوند.

۸- طایفه کارد

بیلاق‌شان «گزه ناسره»^۱ و «الیمستان»^۱، و «کارد محله» محل سکونت قشلاقی‌شان بوده است. هم‌چنین تعدادی از این طایفه، داخل طایفه «آملی» قرار گرفته‌اند. و تفاوت‌شان با طایفه آملی، در این است که بیلاق تیره «کارد» الیمستان. و بیلاق طایفه آملی عمدتاً خوشواش است.

۹- طایفه نوایی

که خود را منسوب به امیر علیشیر نوایی وزیر سلطان حسین بایقرا، می‌دانند و به تیره‌های مهم زیر تقسیم می‌شوند ۱- عاشق ۲- ملاحمزه ۳- درزی ۴- گودرزی ۵- رئیس ۶- خراط ۷- بلالی ۸- جفتا...

محل سکونت‌شان در شهر، روستاهای عبدالله آباد، رودبار، و قسمت‌هایی از محله رضوانیه شهرستان آمل و بیلاق‌شان قریه «نوا»

۹. از قراء توابع شهرستان نور.

۱۰. از قراء توابع منطقه چلاو.

از توابع بالاریجان بوده است.

۱۰- طایفه بهرستاقی

متشکل از چندین تیره است، که اغلب بنام دهات ییلاقی که در آن سکونت داشته‌اند، نامیده می‌شوند. مانند: نوسر، بلقلمی و... ییلاق‌شان در دهستان‌های «بهرستاق» شامل: بلقلم، نوسر، هفت‌تنان، پردمه، مریجان، آهنه‌سر، و قشلاقشان در حسین‌آباد دابو، و بعضی از قسمت‌های شهرستان آمل قرار دارد.

۱۱- طایفه لاسمی

ییلاق‌شان در «لاسم» واقع در بالاریجان، قشلاق‌شان واقع در شهربانو محله، و خیابان امام رضا در آمل است.

۱۲- طایفه رینه‌ای

اصل‌شان از «لار» بوده، که به‌علت نزول برف سنگین به آمل مهاجرت کرده. در بخشی از «پایین‌بازار» آمل و سایر مناطق آن مسکن گزیدند. روستای «رینه»ی لار ییلاق‌شان می‌باشد. این طایفه به تیره‌های چندی تقسیم می‌شوند از آن جمله‌اند ۱- غرقشه ۲- سالار ۳- محمد شاه ۴- بایه ۵- کفشگر ۶- منصور ۷- حصین...

۱۳- طایفه نوری

که بیشترین جمعیت آن را تیره نائیج و نائیجی منسوب به قریه «ناء» از روستاهای نور، تشکیل می‌دهد. گره ناسره، ییلاق‌شان و قشلاق‌شان، حواشی و مناطق پراکنده شهر می‌باشد

۱۴. طایفه چلاوی

محل سکونت این طایفه، چلاوی محله - بین شاهاندشتی محله و پایین بازار - و بیلاق شان، آبادی های مختلف «چلاو» می باشد. ضمناً لازم به یادآوری است، که در سال های اخیر، طایفه چلاوی، در قسمت جنوب شرقی آمل (چلاوی راسته) مقیم شده اند. و جمعیت شان به دلیل مهاجرت از روستاهای چلاو - بنا به ضرورت های اقتصادی - اجتماعی - چندین برابر شده است.

۱۵ - تیره رودگری ها.

وابسته به طایفه آملی، بوده، و بیلاق شان با بیلاق این طایفه یکی است. (خوشواش)

۱۶ - دسته گرجی ها.

که محل سکونت شان در شهر، واقع در «گرجی محله» - بین نیاکی محله و امامزاده ابراهیم (ع) - و ضلع شرق خیابان ۱۷ شهریور می باشد. اینان، در زمان صفویه و با بقولی در زمان قاجاریه، بنا به صلاحدید امیران و حاکمان آن دیار، و ضرورت های اجباری - تاریخی، از گرجستان به آمل کوچانده شدند.

۱۷ - طایفه لیتکوهی،

که یکی از شعبات طایفه آملی، محسوب می شود، لیکن آنها، خود را طایفه ای مستقل و جدا از طایفه آملی ها، می دانند...

بخش دوم:

لینکوهی، و تیره‌های این طایفه

تیره‌ها و طایفه‌های کوچک تشکیل دهنده این طایفه عبارتند از: شیرآمه، میاه، کریمی، عیساق (اسحاق) و اسکو.

و تیره‌ها غیر عمده آن عبارتند از: ملی، چندر، بیشم، مله‌شاه؛ و سا، عامیون (شعبه‌ای از اسکو)، کاردر، (از همان تیره کاردر که تیره‌ای در داخل طایفه آملی است). حاجی، (تیره‌ای در داخل اسکو، و منتسب به یکی از سران آن)، بورک و ...

محل سکونت قشلاقی شیر آمه: قریه کاسمده، بیلاق‌شان قریه کپین، یکی از قراء منطقه بیلاقی خوشواش.

محل سکونت سیاه: قریه تسکابن، و بیلاق‌شان قریه کمره‌بن، یکی از قراء منطقه بیلاقی خوشواش.

محل سکونت کریمی: قریه میخرون، بیلاق‌شان قریه خوشواش.

عیساق (اسحاق): قشلاق‌شان، سوته‌کلا و اسکو محله آمل،

بیلاق‌شان قریه بیلاقی کپین،

محل سکونت قشلاقی اسکو، قریه اسکو محله، بیلاق‌شان قریه

هلی چال.

ملی: قشلاق‌شان، کاسمده، و بیلاق‌شان قریه خوشواش

چندر: قشلاق‌شان روستای اسکو محله، بیلاق‌شان قریه

خوشواش

بیشم: قشلاق‌شان اسکو محله، میانرود (سوته کلا) پولاکلای

نور بیلاق‌شان قریه نوآباد. (نوآباد دیگر وجود ندارد و کاملاً نابود

شده است) و اینک در قریه کپین اسکان بیلاقی دارند.

وسا: قشلاق‌شان، اسکو محله، بیلاق‌شان، کپین و قسمت‌هایی از

خوشواش

عامیون: قشلاق‌شان، اسکو محله، بیلاق‌شان، هلی چال
 حاجی: قشلاق‌شان، رزه‌که، بیلاق‌شان، هلی چال.
 بورک: قشلاق‌شان، محمدآباد، بیلاق‌شان، خوشواش.
 منوچهری: قشلاق‌شان در آمل، بیلاق‌شان، لوه‌چون
 مله‌شاه: قشلاق‌شان، اسکو محله، و روستاهای «دیا» و «نوده
 عطایون» واقع در جاده آمل به بابل (دشت‌سر). و بیلاق‌شان
 لوه‌جون، فیلبند (از قراء بیلاقی هم‌جوار چلاو).

حدود جغرافیایی منطقه لیتکوه

دهستان لیتکوه، یکی از ده دهستان آمل می‌باشد، که از طرف شمال
 به دهستان اهل‌مرستاق و از طرف غرب به دهستان‌های نائیج سفلی
 (شهرستان نور)، و از جنوب به دهستان تیرستاق و نمارستاق
 (شهرستان نور) و از طرف مشرق به دهستان‌های چلاو، و دشت‌سر
 محدود شده است.

این دهستان شامل دو بخش بالا خیابان (در قسمت جنوبی) و
 پائین خیابان (در قسمت شمالی آن) می‌باشد، که در قسمت جنوبی
 آن، مناطق کوهستانی و صخره‌ای، و در قسمت شمالی آن، جلگه‌ها
 و دشت‌ها، و در قسمت‌های حد فاصل این دو، مناطق جنگلی و
 نیمه‌جنگلی دامنه‌های البرز (پرتاس) قرار دارد.

آبادی‌های این دهستان، به ترتیب از بیلاقی و پرتاس و
 جلگه‌ای عبارتند از: خوشواش، چندر محله بیلاقی، اسکو محله
 بیلاقی، کپین، له‌ویجان، کنگرچال، تورانکلا، کمره‌بن، هلی چال،
 شاه‌زید علیا، شاه‌زید سفلی، منگل، کلرد، کرسنگ، رزه‌که،
 محمدآباد، مهدی‌آباد، پرند، نوگردن، سنگ‌درکا، اسکو محله،

کاسمده، امامزاده عبدالله (ع)، عالی چنگل، اسپینت، هلومسر، درازان، خاصه کلا، مرزونکلا، تسکابن، چندر محله، درمانکلا سفلی، میخران، درمانکلا علیا، سوته کلا، میانرود، کارچی کلا، شاه محله، کلاکسر، هلی کتی، دارکلا، تچه نک، حسین آباد، بامکتی، خشکرو، قاجار محله، آهی کتی، سرهنگ کتی، کوسه رز، نوآباد، درکاپی، ورکاده، تازه آباد، سیالش، ورامده، دیورز، چاله کیاده، تلیران، تجن جار، ابیاک محله.

کوچ‌های اجباری

مهاجرت و کوچ‌چاندن شدن بعضی از اقوام و طوایف، در تاریخ سابقه‌ای طولانی دارد. کوچ ارامنه جلفا به اصفهان توسط شاه عباس صفوی، کوچ کردها از کردستان به منطقه خراسان توسط نادرشاه، کوچاندن اسیران جنگی گرجی، در زمان حکومت شاه عباس صفوی به آمل در زمانی که شهر بر اثر جاری شدن سیل تقریباً از بین رفته بود (۱۰۰۸ هجری قمری) و...

همگی نشان دهنده این واقعیت‌اند که کوچ‌ها و مهاجرت‌های اجباری در تاریخ از سابقه‌ای طولانی برخوردار بوده‌اند.

عمده‌ترین دلایل اینگونه مهاجرت‌ها را، می‌توان بشرح زیر خلاصه کرد:

- ۱- به علل اجبار اقتصادی ۲- درگیری با حاکمان سرزمین‌هایشان بدلیل عدیده و تحت تعقیب قرار گرفتن‌شان از سوی آن حاکمان یا امیران.
- ۳- به علت کشمکش‌ها و منازعات طولانی با طوایف دیگر و یا با اهالی طایفه خودی که سرانجام راهی جز عزیمت از دیارشان به مقصد و سرزمین‌های دیگر، وجود نداشت ۴- کوچ‌چاندن شدن

بخشی از افراد قوی‌تر از داخلی یک طایفه به جاهای دیگر، با هدف تضعیف یکپارچگی آنان توسط ملوکان و فرمانروایان آن مناطق. ۵- کوچ دادن اقوام و طوایفی که احتمال طغیان‌شان بر علیه حکومت‌های محلی و مرکزی می‌رفت.

دسته‌های عمده مهاجر لیتکوه

۱- شیرآمه^۱

سالار، شیرآمه، فیلاگوش، نام سه تن از اعقاب وابسته به طایفه بنی خزاعه - از طوایف کوچانده شده عرب - بود، که در حدود قرن‌های سوم یا چهارم هجری قمری به ایران مهاجرت کرده و برخی از آنان به قلمرو آمل رسیده بودند.

سالار در منطقه «رینه» و «مون» واقع در بخش لاریجان آمل، و شیر آمه، در منطقه «لیتکوه»، و فیلاگوش در مناطق هزار جریب بهشهر اسکان یافتند. و خان‌های اشرف بهشهر و هزار جریب در زمان حکومت ملوکان طوایف، از این تیره بوده و با امیران لیتکوه در ارتباط طایفه‌ای قرار می‌گرفتند.

شیرآمه، ابتدا در مراتع «استا» (قریه خشکه درکا) مقیم شدند، سپس به مناطق بالاتر کوچ نموده و به قسمت «لینگ اج» (بین قریه هلی چال و کپین) نقل مکان یافتند. و آن‌جا را بخاطر داشتن آب و هوای ییلاقی و مساعد برای دام‌داری، برگزیدند، و پس از آن (بعضی از آن‌ها) به قریه «خوشواش» رفته و در آن‌جا سکنی یافتند. امیران لیتکوه، وابسته به این طایفه بودند.

۱. تاریخ و چگونگی مهاجرت طایفه شیرآمه از زبان یکی از پیرمردان این طایفه شنیده شده است

آنان به خاطر داشتن دام‌های فراوان و مراتع گسترده و قدمت حضور تاریخی در این سامان به تدریج بر تمام منطقه تسلط یافته ضمن داشتن استقلال از ملوکان دیگر، و ارتباط با دستگاه اداری شاهان، از موقعیت ویژه‌ای در میان طوایف و مناطق مختلف آمل، برخوردار بودند.

در اثر نزدیکی و روابط نیکویی که با امیران هزار جریب، و امیر مکرم (امیر و حاکم لاریجان)، و امیران نور (امیر مصدق‌ها) داشتند، هم‌چنین، با اتکا به طوایف خودی (طوایف موجود در لیتکوه) ضمن داشتن مواصمات درونی و منطقه‌ای با آنان، تقریباً نیروی مستقلی را، جدا از حاکمیت شاهان در این منطقه تشکیل داده بودند.

آنان، در زمان حکومت کریمخان زند بجای پرداختن خراج، ۵۰۰ خروار آهن - که آن را در محلی بنام «ماهن» از توابع نور استخراج می‌کردند - به دولت می‌دادند، که بعدها این ۵۰۰ خروار آهن به ۵۰۰ تومان پول رایج آن زمان تغییر یافت (در زمان قاجاریه)

۲- عیساق (اسحاق)

طایفه عیساق یا اسحاق از نواده‌ها و فرزندان مردی به همین نام می‌باشند که اینان نیز در اواخر دوران صفویه به این صفحات کوچیده و به احتمال قوی کوچانده شده‌اند.

موطن قبلی عیساق، نواحی هم جوار لیتکوه واقع در منطقه «کجور» بوده است. این طایفه دارای دام و مراتع و پس از طایفه «شیرآمه» هم چون طایفه اسکو دارای قدرت فراوان در منطقه لیتکوه بوده است. به دلیل ازدواج‌های متقابل در میان طایفه شیرآمه،

از قدرت مضاعفی برخوردار شده بودند. اسدالله خان فرزند بیگلر دختر مشهدی مهدی عیساق را به زنی اختیار نمود. و پسرش نیز باجناب او گردید. و بعدها یکی از دختران خان، به ازدواج یکی از فرزندان بزرگ مشهدی مهدی - غلامحسین بیگ - درآمد، و به این ترتیب روابط فامیلی نزدیک، بین دو طایفه در سطح رؤسای طوایف، برقرار گردید.

از آن جایی که خان‌ها در اداره منطقه، دارای مدیریت خاص و ویژه‌ای بودند، ازدواج‌ها و برقرار نمودن ارتباط بین طایفه خود و طوایف دیگر را، برای یکپارچه کردن قدرت پراکنده، در مدنظر داشتند. به طوری که طوایف مختلف، با وجود مخاصمات درونی و بین تیره‌ای، همواره در مواقع احساس خطر از بیرون، اگر آن خطر حریم منطقه و منافع جمع را، مورد سؤال قرار می‌داد، با هم دارای وحدت عمل بودند.

در انواع خودیاری‌های منطقه‌ای، اصولاً تمام آحاد و افراد طوایف شرکت فعالانه داشتند. این وحدت کلی که موجب جسارت و قدرتمندی آنان می‌شد، مانع از تجاوز طوایف دیگر از جانب مناطق گوناگون و هم‌جوار این منطقه می‌گردید.

زندگی در کنار دام‌ها و رمه‌های فراوان، در سرزمین‌های وسیع و پر از مخاطره صفحات ییلاقی «لاریزرگ» که گذرگاه طوایف دام‌دارهای بزرگ از مناطق دیگر بود، با توجه به خودسری‌ها و اعمال قدرت طایفه‌ای، مستلزم داشتن قدرت فراوان از نیروی جمعی منطقه بود.

امیر مگرم، با وجود داشتن قدرت زیاد، و امیران نور، که مسیرهای ییلاقی دام‌هایشان از کنار راه‌های ییلاقی لیتکوه می‌گذشت، همواره از نیروی جمعی لیتکوهی‌ها، حساب می‌بردند.

از آن جایی که طایفه عیساق، از افراد پراکنده‌ای تشکیل گردیده - که تقریباً در اکثر نقاط لیتکوه ساکن بوده‌اند، افراد این طایفه نیز - هم چون طایفه اسکو - از قدرت طایفه‌ای برای کم کردن فشار روابط ملوک الطوایفی برخوردار، (در مقابل امیران) نیز استفاده کرده، و گاهی در مقابل با آنان قرار می‌گرفتند.

۳- اسکو

این طایفه در حدود سال‌های اواخر دوران صفویه از اسکوی آذربایجان به این منطقه کوچانده شدند. چون عده‌ای از اسکویی‌ها، در محدوده فیروزکوه هم زندگی می‌کنند، احتمال رسیدن آن‌ها، نخست به فیروزکوه و سپس به سمت خوشواش، وجود دارد. و یا آن‌که ابتداء به خوشواش و بعدها به مناطق فیروزکوه، رهسپار شدند^{۱۲}. آنان به محض ورود به منطقه وسیع خوشواش، در مراتع واقع در قسمت شرقی آن و در محل «للون» اسکان یافتند - احتمالاً با دام‌هایشان - چراکه در این مکان، زمین به صورت مرتع وجود داشته است. آنان به همراه خانواده در «هلی چال» - جایی که در زیر سنگلاخ‌ها و بر سینه کوه‌های بلند قرار دارد، مسکن گزیدند. اسکویی‌ها، دارای اندامی درشت و بلند بالا بوده، و شباهت زیادی با مردم شهر «اسکو»ی آذربایجان دارند.

به این دلیل «هلی چال» برای زندگی انتخاب شد، که این محل در زیر پوشش تخته سنگ‌ها و بلندی‌ها قرار گرفته، و از آن جا دید کافی برای کنترل راه‌ها و تسلط بر عناصر مهاجم و یا آنانی که احتمالاً در تعقیب‌شان بودند، وجود داشت. مهاجرت آنان - هم

۱۲. این احتمالات، سینه به سینه نقل شده است

چون عیساق - به منطقه لیتکوه، مصادف بود با قدرت یابی و استیلای امیران وابسته به طایفه شیرآمه که از قرن‌ها پیش، در آن حدود، زندگی می‌کردند.

بعدها با ازدواج‌ها و ازدیاد نسل‌ها، و با استناد به نحوه برخورد‌های افراد این طایفه، آن‌هایی که دربرخوردها و تصمیم‌گیری‌ها، روش مسالمت‌جویانه‌تری داشتند، بانام «عامیون» و آن‌هایی که روش خشونت‌آمیزتری داشتند با نام همان «اسکوها» شهرت یافتند.^۳

از آن جایی که بعضی از آن‌ها، به منطقه «چلاو» (دهستانی واقع در شرق لیتکوه) مهاجرت نمودند، همین عامیون هم در میان‌شان وجود داشتند. به این لحاظ از قدیم تا به‌اکنون، هرکسی که می‌خواهد دیگری را صدا بزند، (در منطقه لیتکوه و در چلاو) با افزودن کلمه «عامی» در اول نامش او را صدا می‌زند. مثل عامی یحیی، عامی علی و یا تنها با عنوان «عامی» مخاطب‌اش را، می‌خواند. بعضی از اسکویی‌ها، با خان‌های وقت، بر سرزمین (مرتع) و اداره منطقه، در تعارض بودند. و هم اینان بارها بر سر مالیات، حدود مراتع، با عوامل خان درگیری داشتند.

حاجی، یحیی، زکریا، خاللر، از نخستین اسکویی‌هایی بودند، که بین آنان و امیران، عدم سلیقه و منازعه وجود داشت. از میان آنان «خاللر» رو در روی خان قرار گرفت، و پس از اعلام مخالفت علنی با او، متواری شده، و در بیلاق و قشلاق، بطرز مخفی و دور از چشم عوامل خان زندگی می‌کرد.

او، یکبار در محل «وله کر جفته‌کر» که گذرگاهی تنگ و

معبری صخره مانند در راه مالروی هلی چال-کپین است. قصد کشتن خان را می‌کند، که برادر دیگرش «حاجی» او را از این کار باز می‌دارد.

خالر، در بین طایفه خود، و همه اهالی منطقه تبلیغ می‌کرد، که «زمین مال خداست، هرکس آزاد است در زمین خدا، دام‌هایش را بچراند و این زمین‌ها و مراتع متعلق به شخص معینی نیست» او، دارای اندام درشت و نیرومندی بود، و در زمان متواری بودن، همواره تفنگک سرپر کوتاه قد (پیشتو)^۴، و کاردی در کمر داشت تا بتواند با آن از خود دفاع نماید. او، پس ارسال‌ها مخفی بودن، و مخالفت ورزیدن، سرانجام بوسیله عوامل دربار، و ایادی داخلی، در محل قشلاقی «انجی پل» از کمینگاهی، به‌رگبار بسته شد. او را، که زخم‌های فراوان در تن داشت، دستگیر کرده، و در دادگاهی در آمل محاکمه و به‌اعدام محکوم کردند. و سپیده‌دم فردای آن‌روز «عبدالله کله‌کن^۵» سرش را از بدن جدا کرد.

فروپاشی اقتصاد سنتی - ملی

و تقسیم‌کار اجتماعی جدید

اصلاحات ارضی، چاره فریبکارانه رژیم شاه بود، در مقابل تأثیر عوامل جهانی، و رشد آگاهی مردم و ضرورت ایجاد تحول در عرصه‌های اقتصادی-اجتماعی.

این اصلاحات، عمدتاً، شکستن دیوارهای سنتی بازارهای تولید داخلی، و ایجاد بازار مصرف برای واردات خارجی را، در نظر

۴. معمولاً نگهبانان گله‌ها برای مقابله با خرس‌ها و حیوانات درنده دیگر از این وسیله استفاده می‌کردند.

داشت، که به همراه خود برنامه‌های زیر را جامه عمل می‌پوشاند:

واردات انواع مختلف ابزار و لوازم مصرفی، که با خود مظاهر فرهنگی بیگانه را، به همراه داشت. و نهایتاً فرهنگ ملی را، که تابع مبادلات سنتی تولید، و عرضه آن در مناسبات ویژه آن بود، بزیر پای خود می‌برد که به تدریج و با افزایش این روند، در پی فراموش شدن آن، به حرکت‌اش سرعت می‌بخشید^۶. تسلیم بی‌قید و شرط در مقابل اراده صاحبان کالاهای خارجی، که بشکل هر دم افزایش‌دهی، در داخل کشورهای تولیدکننده آن‌ها، و در ابزارهای کارخانجات آن کشورها، در حال تورم و انباشت و نهایتاً بابیکاری تولیدکنندگان، در انفجار اجتماعی بسر می‌برد، با هدف انتقال این عکس‌العمل‌های اجتماعی به کشورهای دیگر از جمله ایران. حضور مظاهر کاذب رفاه، که با معیارهای فرهنگی و دینی این جامعه، غریبه و ناسازگار می‌نمود. و با پیش‌بینی احتمال عدم این سازگاری از سوی مردم. تجهیز رژیم به ابزارهای سرکوب، و انواع اسلحه و تجهیزات، که از تورم تولیدات کارخانجات اسلحه‌سازی خارجی می‌کاست، بخشی از اهداف اولیه اصلاحات بود، که با مقاومت مردم و با قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به رهبری امام خمینی هدف‌های آن مورد تردید قرار گرفت.

تخریب جنگل‌های دامنه‌های کوهستانی به بهانه گسترش جلگه‌ها و دشت‌ها و ازدیاد تولیدات کشاورزی، اسکان تدریجی قشرها (چوپانان، گالش‌ها، بی‌دام‌ها، ندارها) در بخش‌های مختلف تولیدی، بیکاری‌های پنهانی، شغل‌های کاذب (غیر تولیدی و واسطه‌ای)، استحاله بازار از شکل سنتی مبادله به شیوه ارائه کالا در

۶. عدم توجه به حفظ شیوه‌های سنتی و ملی تولید، ضمن استفاده صحیح از اشکال جدید بارآوری و شیوه‌های مثبت یادگیری از فنون جدید.

مقابل سکه و پول کاغذی، کنترل مراتع در دست دامدارها و زمیندارهای بزرگ و وابسته به دربار، که نهایتاً ولی به تدریج - به نابدی دامدارها و زمیندارهای کوچکتر می‌انجامید. نابدی تولیدات داخلی فراروده‌های دامی، در مقابل واردات مشابه آنها، به فراموشی سپرده شدن صنایع دستی و داخلی، از جمله چوخوا - نمد و انواع پارچه‌های پشمی و لوازم و وسایل محلی و مربوط به دام داری و کشاورزی و... همه این موارد، از آثار این جابجایی قدرت اقتصادی - اجتماعی، در تمام عرصه‌های آن بود، که اقتشار مختلف و آحاد طوایف گوناگون همه مناطق و از جمله منطقه لیتکوه را، در این جابجایی، به حرف و شغل‌های دیگری کشاند:

اقتشار فرودست روستایی با توزیع ناعادلانه زمین و کمبود تولیدات کشاورزی به شهر مهاجرت کرده، و در حواشی آن مسکن گزیدند.

اینان برای امرار معاش، در شغل‌های کاذب مثل فروش بلیط‌های بخت آزمایی، شب کشیکی از منازل و مغازه‌ها، مواظبت از باغ‌های باغداران، و دیگر بیکاری‌های پنهانی مشغول شدند. چوپانان و گالش‌ها، به جهت اینکه در استنگاه‌ها، بطور مداوم و در کوچ‌های بیلاقی و قشلاقی برای دام‌ها، خانه می‌ساختند، پس از فروپاشی نظم گله‌داری به شغل‌های بنایی و نجاری در دهات و روستاها، مشغول شدند.

برخی از آنان، به کارگری در حمام‌های محل و یا به شغل دلاکی روی آوردند و بخشی از اینان، به کار قصابی اشتغال یافتند، و در تقسیم کار اجتماعی جدید، دیگر هویت تاریخی و مکان واقعی خود را، به تدریج فراموش کرده، و به دنبال آن، در قصه‌ها و نقل قول‌ها و افسانه‌ها، - از زبان پدران‌شان - می‌گشتند...

منابع و مآخذ

- ۱- علامه صمصام‌الدین: یادگار فرهنگ آمل - ناشر مؤلف تهران. ۱۳۲۷ شمسی
- ۲- مهجوری، اسماعیل: تاریخ مازندران - جلد دوم
- ۳- ودیعی، کاظم: مقدمه بر جغرافیای انسانی ایران.
- ۵- شایان، عباس: مازندران - ناشر علمی - تهران ۱۳۴۴
- ۶- حموی، یاقوت: معجم البلدان.
- ۷- نفیسی: فرهنگ نفیسی
- ۸- مرعشی، میرظهیرالدین: تاریخ تبرستان و رویان ناشر مؤسسه مطبوعاتی شرق تهران ۱۳۶۱
- ۹- جهانگیری، علی اصغر: کندلوس. ناشر مؤلف تهران - ۱۳۶۷
- ۱۰- برنهارد داران: کنزالاسرار مازندرانی (امیر پازواری) ترجمه محمد کاظم گل باباپور. تهران ۱۳۴۵
- ۱۱- پرتوی، مهدی: فرهنگ عوام آمل - تهران وزارت فرهنگ و آموزش عالی ۱۳۵۸
- ۱۲- سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی: جغرافیای استان مازندران، سال دوم آموزش متوسطه عمومی

کتابشناسی ابن اسفندیار

حسین صمدی - قائم شهر

نگاهی به زندگی و کتابشناسی ابن اسفندیار

ابن اسفندیار (ebn-e. es. fan. di. yar)، بهاء‌الدین محمد فرزند حسن فرزند اسفندیار کاتب آملی، ز ۶۱۳ ق، تاریخ‌نگار و شاعر تبرستانی، از زندگانی وی جز آنچه خود در تاریخ طبرستان آورده است آگاهی تازه‌ای بدست نیامده است. پدرش ادیب بود و نامه و سروده او در همین کتاب آمده است. ابن اسفندیار از مردم شیعی مذهب آمل بود و احتمالاً در همین شهر برآمد. پیش از ۶۰۶ به بغداد سفر کرد و در ۶۰۶ راه بازگشت به تبرستان را در پیش گرفت، اما در راه از مرگ شمس‌الملوک رستم فرزند اردشیر، شاهک باوندی تبرستان، و پیدایی آشوب در این ولایت آگاه شد. بناچار مدت دو ماه در ری بسر برد. در این روزگار به اندیشه نگارش تاریخ تبرستان افتاد. هنگامی که در کتابخانه مدرسه شاه غازی رستم فرزند علی باوندی کنکاش می‌کرد کتاب عُقْدِ سِحْرِ و قِلَافِ دُرِّ، تاریخ تبرستان به تازی نوشته ابولحسن عبدالرحمن فرزند محمد یزدادی تبرستانی، را یافت. پس از چند روز آن را به فارسی برگرداند و پس از مشورت با پدر خود و تنی چند از بزرگان از این کتاب در نگارش تاریخ

طبرستان بهره بسیار برد. پس از آن روانه آمل شد. در نزدیکی دژ استوناوند گرفتار راهزنان گردید اما سلامت جان بدر برد. پس از چندی به سبب آشفتگی اوضاع مازندران از آمل به گرگانج، تختگاه خوارزم، رفت و در همین شهر نشیمن گزید. پس از پنج سال در بازار خوارزم چند کتاب همچون: نامه تنسر، که ابن مقفع آن را از پهلوی به عربی ترجمه کرده بود، را یافت و آن را نیز به فارسی برگرداند و با افزوده‌هایی در تاریخ خود آورد. ابن اسفندیار در ۶۱۳ تاریخ طبرستان را به پایان برد. از زندگانی وی پس از آن آگاهی بدست نیست. برخی گمان برده‌اند که در یورش مغولان به خوارزم در ۶۱۷-۶۱۸ کشته شد. از دیوان شعر او جز چند سروده و نیز احتمالاً از نوشته‌های دیگر او تاکنون اثری بدست نیامده است. ابن اسفندیار در نگارش کتاب خود از منابع گوناگونی، که متأسفانه شماری از آنها همچون عقد سحر و قلائد در تاکنون نشانی بدست نیامده است، بهره بسیار برد. از ویژگیهای تاریخ طبرستان آن است که بعدها تاریخنگاران از آن در نوشته‌های خود بی‌یاد نام او سود برده‌اند. اکنون آگاهیهای بسیار درباره تبرستان از روزگاران گذشته تا زمان نگارش کتاب، و درباره شماری از شاعران، نویسندگان تبرستان، معرفی و ترجمه کتابهایی چون مرزبان‌نامه، نیکی نومه، نامه از مرزبان فرزند رستم، عقد سحر و قلائد دژ، نامه تنسر، انتساب باو بنیادگزار خاندان باوندی تبرستان به ساسانیان و انتساب همراهی امام حسن (ع) و امام حسین (ع) در یورش تازیان به تبرستان به دست آمده است. تا کون تمام نسخه‌هایی که از این کتاب شناسانده شده است رخدادهای تا سال ۷۶۰ را دارد. احمد کسروی و پس از او شماری دیگر از پژوهشگران بخش پیوسته، مشهور به جلد دوم، را از اولیاء الله آملی (ز ۷۶۴)، نویسنده تاریخ

رویان، دانسته‌اند، اما در صحت این انتساب تردید می‌رود. تاریخ طبرستان با در آمیختگی بخشهای چهارگانه در ۱۳۲۰ ش به کوشش عباس اقبال در دو جلد به چاپ رسیده است. پیش از این دوبار باختصار و اشتباهاتی بوسیله برنهارد درن در ۱۸۵۷ م وادوارد براون در ۱۹۰۵ م چاپ شده بود. شماری از منابع به خطا زندگی اولیاء الله آملی و ابن اسفندیار را در هم آمیخته‌اند. دایرةالمعارف تشیع و شماری دیگر از منابع مرگ او را در ۶۱۸/۶۱۷ آورده‌اند. تاکنون بیست و شش نسخه خطی از تاریخ طبرستان در کتابخانه‌های مختلف جهان شناسانده شده است.

۱- تاریخ طبرستان - خطی

قم، کتابخانه مسجد اعظم - ۱۳۷۰: تحریر سال ۹۷۸. [ف. کتابخانه مسجد اعظم: ۵۹، ۶۱، ۶۵۵]. [نسخه‌ای که قبلاً متعلق به محمد رمضانی بود و در فهرست دانشکده ادبیات تهران ۶۹:۱ معرفی شده کتاب از روی این نسخه چاپ شده است. ح. ص.]

تهران، دانشکده ادبیات - ۲۴/۲ - ب: [بهمراه تاریخ تبرستان مرعشی]. نسخ مورخ آدینه ۲۰ ج ۲/۳۰۳، بخش کهن ۱۵۰ برگشمار دارد. [ف. دانشکده ادبیات ۱: ۷۰ و ۱۶۸]. تهران، ملک ۴۰۷۱: نستعلیق مورخ اواخر محرم ۱۲۰۸، ۲۵۸ گ ۱۴ س [ف. ملک ۲: ۸۵].

لنینگراد، بنیاد خاورشناسی - ۶۹۷ B (۵۴۷ ف): نوشته شده در تاریخ ۱۹ ج ۲/۳۲، ۱۰۳۲، ۲۰۲ گ. [نسخه‌های خطی ۸: ۳۵]. [در صفحه ۲۷۵ همین مأخذ این نسخه جزء متعلقات دانشگاه لنینگراد - ۱۴۵ در ۱۳۵ گ آمده است. ح. ص.]

انگلیس، دیوان هند - ۵۶۸ فهرست اته: نوشته شده در تاریخ ۱۰۳۲، ۱۸۴گک. [ف. دانشکده ادبیات ۱:۶۸].

تهران، مجلس - ۴۶۱۰ (ش دفتر ۶۴۶۶۷): نستعلیق مورخ ۶ شوال ۱۰۳۴ در ۴۵۸ ص ۲۲-۲۱ س. از ص ۳۱۶ تا ۴۲۸ افتادگی داشته که با خط نسخ دیگر نوشته و تکمیل شده است. [ف. مجلس ۲:۱۳].

انگلیس، موزه بریتانیا - Add ۷۶۳۳: نوشته در مورخ ۱۰۶۷، ۲۱۶گک ۱۸، فاقد بخش سوم چاپی. [ف. دانشکده ادبیات ۱:۶۹].

انگلیس، بادلیان - ۳۰۷ فهرست اته: با تاریخ ۱۰۶۸ در ۲۲۶گک. [ف. دانشکده ادبیات ۱:۶۸].

انگلیس، کمبریج - براون (۱۰) ۶(۱۰) III: نوشته مورخ ۱۲۷۸. [ف. دانشکده ادبیات ۱:۶۹].

تهران، سپهسالار - ۱۴۶۸: نسخ مورخ ۳۲ ربیع ۱۲۷۰/۲، در نسخه افزودگیهایی است که پس از مؤلف بدان افزوده شده و شاید نسخه‌ایکه صاحب «التدوین...» از آن نقل می‌کند همین نسخه باشد. ۲۰۴گک ۱۹ س. [ف. سپهسالار ۳:۲۹۹].

تهران، مجلس - ۲۲۸۶ (ش دفتر ۱۳۸۹): نسخ مورخ ۱۲۷۲ در ۴۴۱ ص ۱۵ س. در انتها افزودگیهایی دارد. [ف. مجلس ۶:۲۴۰].

انگلیس، موزه بریتانیا - ۲۷۷۸ OR: نوشته شده بتاريخ ۱۲۷۳، فاقد بخش سوم چاپی. [ف. دانشکده ادبیات ۱:۶۹].

تهران، دانشکده ادبیات - ۱-ج: نستعلیق مورخ ج ۱۲۷۵/۱ در ۲۴۸ ص ۲۷-۲۱ س. [ف. دانشکده ادبیات ۱:۷۱].

تهران، ملی - ۲۲۴۸ ف (۱۷۰/م): نستعلیق مورخ ۱۲۷۷ در

۱۱۷ گ ۱۹ س. [ف. ملی ۵: ۳۶۹].

تهران، سلطنتی - ۱۱۴ (ش دفتر ۹۲۳): [به همراه تاریخ تبرستان و مرعشی] نستعلیق دو کاتب به سال ۱۲۸۰، مجموعاً ۱۱۵۳ ص ۱۴ س. [ف. سلطنتی «تاریخ»: ۲۵۹].

* [یقیناً این نسخه توسط يك کاتب نوشته شده است و نویسنده فهرست لابدا! از نسخه شماره ۲۴/۲ - ب دانشکده ادبیات اطلاع نداشت، زیرا کاتب مورد نظر ایشان آن نسخه را در ۱۰۰۳ نوشته است که صد البته تا سال ۱۲۸۰ عمر نکرده است. ح.ص.].

تهران، ملی - ۱۳۳۵ ف (۱۰۱۶۲ - ۶۲۶/س): نسخ مورخ ۲۲۸۲ در ۱۵۴ گ ۲۱ س. [ف. ملی ۴: ۲۷].

تهران، دانشگاه تهران - ۳۴۲۸: [در شمس التواریخ، خلاصه است]. نسخ مؤلف کتاب زنده در ۱۲۸۴، مجموعاً ۲۶۳ گ. [ف. دانشگاه ۱۱: ۲۴۳۳].

تهران، مجلس ۸۸۰ طباطبائی (۳۱۵۸۵): نوشته شده در ۱۲۹۴ و تا وقایع سال ۷۵۰ را دارد.

* تهران، دانشگاه تهران، فیلم ۲۶۶۵: از روی همین نسخه. [ف. فیلمها ۱: ۳۴۰].

پاریس، ملی - ۵۰۰ بلوشه: نوشته شده در تاریخ ۱۲۹۵. [ف. فیلمها ۱: ۳۴۰].

تهران، ملی - ۱۲۰۹ ف (۵۵۸۶): نسخ سده ۱۳ در ۲۶۵ گ ۱۹ س. [ف. ۳: ۴۴].

تهران، دانشسرای عالی - قریب ۱۵۳: نسخ مورخ ذیحجه ۱۳۳۸، نسخه وقایع تا سال ۷۵۰ را دارد. [نسخه‌های خطی ۵: ۶۲۰].

تهران، دانشکده ادبیات - ۲۳ - ب: نستعلیق سده ۱۴ و از روی

نسخه‌ش ۱۴۶۸ سپهسالار و نسخه مجلس بتاريخ ج ۱/۱۲۷۲ و نسخه کتابخانه ملی مورخ پایان محرم ۱۲۰۸ در ۱۲۵گ ۳۵ س نوشته شده. [ف. دانشکده ادبیات ۱:۷۰].

*[تذکر-نسخه مورخ ۱۰۲۸ در کتابخانه ملك است نه ملی و مسلماً فهرست نگار اشتباه کرده است. ح. ص.].

تهران، حسن اسفندیاری محتشم السلطنه:؟ در مجله مهرس (۱۳۱۶) از نسخه نام برده شده است. [ف. دانشکده ادبیات ۱:۶۹].

تهران، عباس اقبال: نوشته شده از روی نسخه مورخ ۹۷۸ در ۱۰۸گ. [ف. دانشکده ادبیات ۱:۶۸].

شوروی، آکادمی پترزبورگ-زالمان رزن ۱۴۵:؟. [ف. دانشکده ادبیات ۱:۶۹].

شوروی، موزه آسیائی پترزبورگ:؟. از روی نسخه آکادمی علوم بهش ۱۶۹۷ (۵۴۷ف) نوشته ۱۰۳۲ و با نسخه لندن مقابله شده است. [ف. دانشکده ادبیات ۱:۶۹].

۲- تاریخ طبرستان-چایی

ابن اسفندیار، محمدبن حسن تاریخ طبرستان. بتصحیح عباس اقبال. به‌اهتمام محمد رضائی، تهران: کلاله خاور، ۱۳۲۰، یب+۳۳۱+۱۷۵ص. *تهران: کلاله خاور، [۱۳۵۰] «چاپ ۲»، یب+۳۳۱+۱۷۵ص. *تهران: کلاله خاور (پدیده)، آبان ۱۳۶۶ «چاپ ۲» [چاپ ۳]، یب+۳۳۱+۱۷۵ص.

ابن اسفندیار، محمدبن حسن. تاریخ طبرستان. با ترجمه انگلیسی ادوارد براون. لیدن: بنیاد اوقاف گیب، ۱۹۰۵،؟.

ابن اسفندیار، محمدبن حسن. خواندنی (نکاتی از تاریخ طبرستان).

راهنمای کتاب، ۵ (۱۳۴۱)؛ ۷۵۲-۷۵۶.
ابن اسفندیار، محمدبن حسن (و دیگران). انتخابات البهیة در تاریخ
طبرستان و گیلان. به اهتمام برنهارددارن. پطرزبورگ؛؟،
۱۸۵۷م؛؟.

درباره زندگی و آثار او

۱ - پایان نامه تحصیلی (رساله)

زمانپور، ماهرخ. تاریخ طبرستان ابن اسفندیار (جلد اول). تهران،
دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ۷-۱۳۲۶، ۴۸
ص. (پایان نامه لیسانس).

۲ - مقاله

اقبال آشتیانی، عباس؛ امیرپور، محمد علی. «تواریخ طبرستان و
آملی». یادگار ۵، ش ۴-۵ (آذر-دی ۱۳۲۷): ۱۳۴-۱۳۶.
تجلیل، جلیل. «بررسی و نقدی در تاریخ طبرستان». نشریه دانشکده
ادبیات و علوم انسانی تبریز، ۲۲، ش ۹۴ (تابستان ۱۳۴۹):
۱۶۸-۱۸۵.

کسروی، احمد «تواریخ طبرستان و یاددشتهای ما». نوبهار،
۵ (۱۳۰۱): ۱۸۳-۱۸۸ و ۲۰۰-۲۰۴ و ۲۱۹-۲۲۰ و
۲۳۶-۲۳۷ و ۲۴۹-۲۵۲ و ۲۶۴-۲۶۸ و ۲۸۱-۲۸۴.
[بعدها این مقاله در دو کتاب چهل مقاله کسروی و کاروند
کسروی، مجموعه ۷۸ رساله و گفتار چاپ شد].

۳ - در کتابها (گزیده)

توضیح؛ ۱ - آثاری که با * مشخص اند فاقد فهرست اعلام هستند.

- ۲- علامت □ به مفهوم نقل قول از تاریخ تبرستان و نشانه ● به کلیاتی درباره زندگی و آثار ابن اسفندیار است.
- * آبادی باویل، محمد. ظرایف و طرایف یا مضاف و منسوبهای شهرهای اسلامی و پیرامون. تبریز، انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۵۷: ص، ۴-۴۴۹، ۴۵۰-۸۷۷ □
- * آذرگشسب، اردشیر. مراسم مذهبی و آداب زردتشتیان. تهران، انجمن زرتشتیان تهران، دی ۱۳۵۲: ص ۵۴، ۷۹-۸۶ □
- آربری، آ.ج (ودیگران). میراث ایران. ترجمه احمد بیرشک (و دیگران). تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶: ص ۳۲۴ □
- * آژند، یعقوب. قیام مرعشیان. تهران، کتابهای شکوفه (امیرکبیر)، ۱۳۶۵: ص ۱۰-۱۱، ۱۴-۱۶، ۱۸، ۲۵، ۳۶، ۱۳۱ □
- [فهرست اعلام کاستی دارد]. □
- * آصفی، آصفه. نگاهی به ادب پارسی. تهران، بی نام، ۱۳۵۵ «چاپ ۲»: ص ۱۹۳ ●
- اته، هرمان. تاریخ ادبیات فارسی. ترجمه صادق رضازاده شفق. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷: ص ۲۹۱-ارانسکی، ای. م. ۲۹۲، ۳۰۳ ● مقدمه فقه اللغة ایرانی. ترجمه کریم کشاورز تهران، پیام، ۱۳۵۸: ص ۱۷۲ □
- ارموی، سراج‌الدین محمود. لطائف الحکمة به تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱: ص ۳۱۳ □
- * استانداری مازندران. مازندران در بزرگداشت جشن شاهنشاهی ایران. ساری ۱۳۵۰: ص ۹۸، ۱۹۷ □
- استروایو، لودمیلا و لادیمیرونا. تاریخ اسماعیلیان در سده‌های ۵-۷ هجری ۱۱-۱۳ میلادی. ترجمه پروین منزوی. تهران، اشاره، ۱۳۷۱: ص ۱۴۱-۱۴۲، ۱۷۴، ۳۱۲ □

* اسفندیاری، اسدالله نوری. تاریخ خانواده اسفندیاری. تهران، بی‌نا،

۱۳۲۹: ص ۵، ۷-۹، ۱۲، ۱۷-۱۸. □

اسمیت، جان ماسون. خروج و عروج سریداران. ترجمه یعقوب

آزند. تهران، مرکز فرهنگی علامه طباطبائی، اردیبهشت ۱۳۶۱:

ص ۳۸. □

* اشپولر، برتولد. تاریخ ایران در قرن نخستین اسلامی. ترجمه جواد

فلاطوری. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹: ص ۳۲

مقدمه، ۳۰، ۵۴، ۸۳-۸۴، ۹۷، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۲،

۱۲۴، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۲،

۱۶۵-۱۶۶، ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۹۵، ۲۱۱، ۲۴۴، ۲۵۴،

۲۴۷-۲۴۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۶،

۳۱۰-۳۱۱، ۳۲۷-۳۲۸، ۳۳۱، ۳۵۴، ۳۵۸، ۳۶۴.

● ۲۶۲، ۴۵۰، ۴۲۶، ۴۰۷، ۴۰۴، ۴۰۲

اشپولر، برتولد (و دیگران). تاریخ‌نگاری در ایران. (مجموعه

مقالات). ترجمه یعقوب آژند. تهران، گسترده، بهار ۱۳۶۰:

ص ۵۲. ●

* اعتمادالسلطنه، محمد حسن. التدوین فی احوال جبال شروین.

(تاریخ سوادکوه). تهران سوادکوه). تهران، مطبعه ناصری،

۱۳۱۲ هـ: ص ۵-۶، ۳۴، ۸۲، ۱۳۴. ●

* اعتمادالسلطنه، محمد حسن مرآت البلدان. بکوشش پرتو نوری

علا؛ محمد علی سپانلو. تهران، اسفار، ۱۳۶۴-: ص [ج ۱]

۱۸، ۵۲. □

اعتمادالسلطنه، محمد حسن. مرآة البلدان، با تصحیحات و...

عبدالحسین نوائی؛ میرهاشم محدث. تهران، دانشگاه تهران،

۱۳۶۶-۶۸، ج: ص ۱۰۱۷-۱۰۱۸، ۱۹۷۹. □

- * اعظمی سنگسری، چراغعلی. گناوبارگان پادوسبانی بازماندگان ساسانیان در رویان. تهران، بی‌نا، ۱۳۵۴: ص ۱۱-۱۲، ۱۴، ۱۷-۲۲، ۲۵، ۲۷-۳۳، ۴۸، ۵۵، ۲۲۲. □
- * افسر قاجار. گزیده‌ای از سروده‌های شیخ‌الرئیس قاجار. ویراسته و گزارده میرجلال‌الدین کزازی تهران، مرکز، ۱۳۶۹: ص ۱۷۸، ۱۸۹. □
- افضل الملك، غلامحسین، افضل‌التواریخ. بکوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)؛ سیروس سعدوندیان. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱: ص ۳۰۰. □
- اقبال آشتیانی، عباس. مجموعه مقالات عباس اقبال آشتیانی. بکوشش محمد دبیر سیاقی. تهران، خیام، ۱۳۵۰: ص ۱۵۵-۱۵۷، ۱۶۲-۱۶۴، ۵۰۴، ۵۵۵-۵۵۶، ۵۵۹. ●
- اقبال آشتیانی، عباس. وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی. بکوشش محمد تقی دانش‌پژوه؛ یحیی دکاء. تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۸: ص ۲۶۴. □
- * امیرپازاوری. کنزالاسرار مازندرانی. از روی چاپ دارن و محمد شفیع مازندرانی. با مقدمه منوچهر ستوده؛ محمد کاظم گل‌باباپور، تهران، خاقانی؛ بابل، گل‌باباپور ۱۳۳۷-۱۳۴۹، ج ۲: ص [ج ۱] ۴، ۶، ۱۲ [ج ۲] ۴. □
- انجو شیرازی، جمال‌الدین حسن. فرهنگ جهانگیری. ویراسته رحیم عقیقی، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳: ص [ج ۲] ۲۵۸۶. (جلد ۱ و ۲ فاقد فهرست اعلام است). □
- انصافیور، غلامرضا. روند نهضت‌های ملی و اسلامی در ایران. تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۵۹: ص ۲۹-۲۲۳، ۲۲۵-۳۲۵، ۳۳۵، ۳۷۱، ۳۹۰، ۵۰۷، ۵۲۵.

۵۸۲-۵۸۳، ۵۹۰-۵۹۱، ۵۹۶، ۵۹۸، ۶۳۳. (در فهرست

اعلام نیامده). □

انصافپور، غلامرضا. ساخت دولت در ایران، از اسلام تا یورش

مغول. تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶: ص ۴۱۲، ۴۵۵. □

انوری، حسن. اصطلاحات دیوانی دره غزنوی و سلجوقی. تهران،

طهوری، دی ۱۳۵۵: ص ۲۵، ۲۱۴. □

اولیاءالله آملی. تاریخ رویان. به تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده.

تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸: ص پنج، هفده-نوزده،

بیست و شش- بیست و هشت، ۱۵، ۱۷-۱۹، ۲۱، ۲۳، ۲۵،

۳۱، ۳۷، ۳۹-۴۰، ۴۲-۴۳، ۴۵، ۴۸-۵۱، ۵۳، ۵۵-۵۶،

۷۱-۷۵، ۷۸، ۸۵، ۸۸-۸۹، ۹۱-۱۰۰، ۱۰۲-۱۱۵، ۱۴۱،

۱۴۳-۱۴۹، ۱۶۲. ●

ایران. کمیسیون ملی یونسکو. ایرانشهر. تهران، ۱۳۴۲-۱۳۴۳، ۲

ج: ص [ج ۱] ۶۶۵. ●

باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. کوچه هفت پیچ. تهران، نگاه، تابستان

۱۳۵۵: ص ۸۷. □

باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. ماه و خورشید فلک. تهران، خرم،

۱۳۷۱: ص ۴۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۲۴۳. □

باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. هزارستان. تهران، به نگار، ۱۳۷۰:

ص ۱۲۰، ۳۸۴، ۵۲۲-۵۲۳. [فهرست اعلام کاستی دارد]. □

باسورث، کلیفورد ادmond. تاریخ غزنویان. ترجمه حسن انوشه. تهران،

امیرکبیر، ۱۳۵۶-۱۳۶۴، ۲ ج: ص [ج ۱] ۱۱-۱۲ [ج ۲]

۱۱۲. ●

باقری، محمود (م. آذینفر). اطلاعات عمومی زرین. تهران، زرین،

تابستان ۱۳۶۴ «چاپ ۵»: ص ۹۶۹. ●

براون، ادوارد گرانویل. تاریخ ادبیات ایران. ترجمه علی پاشا صالح (و دیگران). تهران، وزارت فرهنگ؛ ابن سینا؛ مروارید ۱۳۳۵-۱۳۶۹، ج: ۴، ص [ج ۱] ۵۱۲، ۶۸۲ [ج ۲] ۸، ۷۵، ۱۱۲، ۱۳۲-۱۳۴، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۶۸، ۱۸۷، ۱۹۰-۱۹۱، ۱۹۶-۱۹۷، ۱۹۹-۲۰۱، ۲۲۹. ●

براون، ادوارد گرانویل. نامه‌هایی از تبریز. ترجمه حسن جوادی. تهران، خوارزمی، تیر ۱۳۶۱ «چاپ ۲»: ص ۱۳. ●

* برزگر، اردشیر. تاریخ تبرستان پس از اسلام. (بخش یکم از جلد دوم). تهران، سازمان جوانان زرتشتی بمبئی، ۱۳۳۴: ص ۵-۶، ۱۴-۱۵، ۱۷، ۲۹، ۳۱-۳۲، ۳۴-۳۶، ۳۸-۴۰، ۴۲، ۴۶، ۴۹، ۵۱، ۵۶، ۶۶، ۷۶-۷۷، ۸۲-۸۳، ۸۵، ۹۳-۹۵، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۰-۱۱۱، ۱۱۹، ۱۲۱-۱۲۲، ۱۶۷، ۱۷۶، ۱۸۷، ۱۹۶، ۲۱۲-۲۱۴، ۲۲۱. ●

* برزگر، اردشیر. تاریخ تبرستان پیش از اسلام. تاریخ گروه مردمان بومی کناره‌های جنوبی دریای خزر. (جلد اول). تهران، وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۲۹: ص ۲۳، ۲۸، ۳۲-۳۳، ۳۷-۴۲، ۴۴، ۴۷، ۵۹-۶۰، ۶۵-۶۷، ۷۴، ۸۲-۸۳، ۸۷-۱۲۳، ۱۳۶-۱۳۷. ●

بهار، محمد تقی (ملك الشعراء). بهار و ادب فارسی. بکوشش محمد گلبن. تهران، کتابهای جیبی، فرانکلین، ۱۳۵۱، ج ۲: ص ۴۴، ۶۹، ۱۰۶-۱۰۸، ۱۱۲-۱۱۳. □

بهار، محمد تقی (ملك الشعراء). سبک‌شناسی. تهران، کتابهای پرستو (امیرکبیر)، ۱۳۵۵ «چاپ ۴»، ج ۳: ص [ج ۱] ۲۳، ۵۱، ۵۳.

[فهرست اعلام کاستی دارد]. ●

بهار، محمد تقی (ملك الشعراء). سبک‌شناسی. بخش یکم دفتر چهارم.

- بکوشش علیقلی محمودی بختیاری. تهران، علمی ۱۳۴۲: ص ۵۳-۶۳. [فهرست اعلام کاستی دارد]. □
- بهار، محمد تقی (ملک الشعراء). شعر در ایران. تهران، گوتمبرگ، ۱۳۳۳: ص ۴۸-۵۶. □
- * بهرامی، اکرم. تاریخ ایران از ظهور اسلام تا سقوط بغداد. تهران، دانشسرای عالی، ۱۳۵۰: ص ۱۱۳، ۳۹۵-۳۹۶، ۴۱۲، ۴۱۷-۴۲۳، ۴۲۵. □
- بهروزی، محمد جواد. تقویم تاریخی. فرهنگی هنری ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران. شیراز، اداره کل آموزش و پرورش استان فارس؛ کانون تربیت، مهر ۱۳۵۰: ص ۳۸۷. ●
- بیات، عزیزالله. شناسایی منابع و مآخذ تاریخ ایران. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، -، ج: -، ص [ج ۱] ۵۸-۵۹، ۹۱-۹۴، ۱۲۸، ۱۸۵-۱۸۶، ۲۳۱، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۳. □
- * بیات، عزیزالله. کلیات تاریخ ایران. تهران، میراث ملل؛ حنفاء، بهار ۱۳۷۰: ص ۱۸۷، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۳۳-۲۳۴، ۴۵۷. □
- * بیگدلی، محمدرضا، ترکمنهای ایران. تهران، پاسارگاد، زمستان ۱۳۶۹: ص ۳، ۵۰-۵۱. □
- * پادشاه، محمد (شاد). فرهنگ آندراج. زیر نظر محمد دبیر سیاقی. تهران، خیام، ۱۳۳۵، ۷ ج: ص [ج ۷] ۴۵۲۴. □
- پاینده لنگرودی، محمود. خونینه‌های تاریخ دارالمرز. رشت، گیلکان، ۱۳۷۰: ص ۶۹، ۷۶، ۸۳-۹۶، ۱۰۵، ۱۵۱، ۱۵۷. [کاستیهای لنگرودی، کتاب فهرست نشد]. ●
- * پاینده لنگرودی، محمود. فرهنگ گیل و دیلم. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶: ص ۳۶، ۱۹۵، ۷۳۳، ۷۴۲-۷۴۳، ۷۴۵-۷۴۶، ۷۸۷. □

پرتو افشین؛ کشور دوست، علیرضا. پژوهش نامه: راهنمای پژوهش در تاریخ و جغرافیای گیلان. تهران، پاژنگ، پائیز ۱۳۶۹؛ ش: ۹۸، ۱۴۸ (ص ۴۷، ۶۰). ❊

* پرتوی آملی، مهدی. ریشه‌های تاریخی امثال و حکم. تهران، سنائی، زمستان ۱۳۶۹ «چاپ ۲»، ۲ج: ص ۹۸، ۴۲۶-۴۲۷، ۸۳۴، هجده. □

پرویز، عباس. تاریخ سلاجقه و خوارزمشاهیان. تهران عملی، ۱۳۵۱؛ ص ۴۳۵. ❊

پرویز، عباس. قیام ایرانیان در راه تجدید مجد و عظمت ایران. تهران، عملی، ۱۳۵۱؛ ص ۲۲، ۳۰-۳۱، ۳۳، ۶۳، ۶۹، ۹۷-۹۹. □

بطروشفسکی، ا. پ. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول (قرنهای ۱۳ و ۱۴ میلادی). ترجمه کریم کشاورز. تهران، دانشگاه تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، اسفند ۱۳۴۴، ۲ج: ص [ج ۱]، ۲۴، ۱۱۹. □

بطروشفسکی، ا. پ؛ یان، کارل؛ و جان مامون اسمیت. تاریخ اجتماعی - اقتصادی ایران در دوره مغول. ترجمه یعقوب آژند. تهران، اطلاعات، ۱۳۶۶؛ ص ۹. □

* پورکریم، هوشنگ. الاشت. زادگاه اعلیحضرت رضا شاه کبیر. تهران، وزارت فرهنگ و هنر. اداره فرهنگ عامه، ۱۳۴۸؛ ص ۲۰. □

پیگولوسکایا، ن. شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان. ترجمه عنایت‌الله رضا. تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷؛ ص ۱۶۶-۱۷۰. □

پیگولوسکایا، ن (و دیگران). تاریخ ایران (از دوران باستان تا پایان

سده هجدهم میلادی) ترجمه کریم کشاورز. تهران، پیام، ۱۳۵۳

«چاپ ۳»: ص ۲۳۱.

تاریخ ایران کیمبریج. (جلد پنجم). ترجمه حسن انوشه. تهران،

امیرکبیر، ۱۳۶۶: ص ۳۳-۳۶، ۱۷۹، ۱۹۰، ۴۶۰، ۴۶۵،

۵۸۴، ۶۴۳، ۶۵۹.

تاریخ سیستان. به تصحیح محمد تقی بهار (ملك الشعرا). تهران، پدیده

«کلاله خاور»، ۱۳۶۶ «چاپ ۲»: ص ۲۲۴.

تجلی پور، مهدی. دایرةالمعارف موضوعی دانش بشر. تهران، امیرکبیر،

۱۳۴۵: ص ۹۲۴، ۹۶۶.

* تقی زاده، حسن. بیست مقاله تقی زاده. ترجمه احمد آرام،

کیکاوس جهاننداری. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۱:

ص ۱۸۵-۱۸۶، ۱۸۸.

تقی زاده، حسن. گاه شماری در ایران قدیم. تهران، کتابخانه طهران،

۱۳۱۷: ص ۱۵۷، ۱۷۶.

تویسرکانی، قاسم. تاریخی از زبان تازی در میان ایرانیان پس از

اسلام. تهران، دانشرای عالی، ۱۳۵۰: ص ۲۰۵، ۳۵۵، ۴۵۹.

[فهرست اعلام کاستی دارد].

جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر. ترجمه تاریخ یمینی. به اهتمام

جعفر شعار. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵:

ص ۵۲۲، ۵۳۱. [در فهرست اعلام نیامده].

* جعفریان، رسول. تاریخ تشیع در ایران. تهران، سازمان تبلیغات

اسلامی، تابستان ۱۳۶۸: ص ۴۳، ۱۷۱-۱۷۲، ۱۷۷-۱۸۲،

۲۱۶-۲۱۷، ۲۱۹، ۲۷۲-۲۷۳، ۳۰۴، ۳۱۰-۳۱۱،

۳۲۱-۳۲۳ و ۳۹۸.

جمالزاده، محمد علی. تصویرزن در فرهنگ ایرانی. تهران، امیرکبیر،

□.۱۳۵۷: ص ۲۹.

جوینی، علاء‌الدین عطاء‌ملک. تاریخ جهانگشای. به‌سمی و... محمد قزوینی. لیدن، بریل، ۱۹۱۱-۱۹۳۷ م، ج ۳: ص [ج ۳] ۱۹۴-۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۳-۲۰۴، ۲۱۱، ۳۰۷-۳۰۹، ۳۸۲-۳۸۵، ۴۰۰، ۴۰۴-۴۰۶، ۴۳۳، ۴۳۹-۴۴۱، ۴۴۴ □. جهانگیری، علی‌اصغر. کندلوس. تهران، مؤسسه فرهنگی جهانگیری، ۱۳۹۷: ص ۳۴۴ □.

حسینی ارموی، میرجلال‌الدین (محدث). تعلیقات نقص. تهران، انجمن آثار ملی، اسفند ۱۳۵۸، ج ۲: ص ۱۷۸، ۲۹۵-۲۹۷، ۵۸۵، ۶۵۱، ۹۰۱، ۱۰۱۷، ۱۰۷۹، ۱۰۸۲، ۱۱۱۲، ۱۱۶۹، ۱۳۹۰ □ [فهرست اعلام کاستی دارد].

حقیقت، عبدالرفیع (رفیع). تاریخ جنبش سربداران و دیگر جنبشهای ایرانیان در قرن هشتم هجری. تهران، علمی، خرداد ۱۳۶۳ «چاپ ۲»: ص ۶۸-۶۹، ۲۸۳-۲۸۴ □.

حقیقت، عبدالرفیع (رفیع). تاریخ سمنان. سمنان، فرمانداری کل سمنان. اسفند ۱۳۵۲ «چاپ ۲»: ص ۸۹، ۹۳-۹۶، ۱۱۲، ۱۱۶-۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۷-۱۳۲، ۱۳۶، ۱۵۵-۱۵۹، ۱۶۱-۱۶۲، ۳۲۱-۳۲۲، ۳۲۵-۳۲۷، ۳۶۱ □. ۳۶۸-۳۶۹ □.

* حقیقت، عبدالرفیع (رفیع): تاریخ قومس. تهران، بی‌نا، فروردین ۱۳۴۴: ص ۶۲-۶۴، ۹۱-۹۳، ۹۸، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸ □.

حقیقت، عبدالرفیع (رفیع). تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان. تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۴۷-، ج: ص [ج ۱] ۵۴ [ج ۲] ۴۲، ۴۴، ۲۰۲، ۲۳۱-۲۳۲، ۲۳۵، ۴۰۱-۴۰۲، ۴۲۹ [ج ۳] ۸۵-۸۶، ۸۰۸ □.

حقیقت، عبدالرفیع (رفیع). تاریخ نهضت‌های ملی ایران. از سوگ
 یعقوب لیث تا سقوط عباسیان. تهران، بنیاد نیکوکاری نوریانی،
 اسفند ۱۳۵۴: ص ۲۲-۲۷، ۲۹، ۳۳-۳۵، ۷۱، ۷۳-۷۴،
 ۷۸، ۸۲، ۸۴، ۸۶-۸۷، ۹۲، ۹۴-۹۵، ۹۷، ۱۰۰-۱۰۱،
 ۱۰۴-۱۰۵، ۱۰۸، ۱۲۴، ۱۲۶-۱۲۸، ۱۶۴، ۲۴۲-۲۴۵،
 ۳۷۷، ۳۷۹-۳۸۲، ۳۸۵، ۳۸۷-۳۹۱، ۳۹۵-۳۹۶،
 ۴۱۶-۴۱۷، ۴۳۷، ۴۷۱، ۴۷۵، ۴۸۵-۴۸۸. □

حقیقت، عبدالرفیع (رفیع). تاریخ هنرهای ملی و هنرمندان
 ایرانی. تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، بهار ۱۳۶۹:
 ص ۱۹۸، ۳۳۲. □

حقیقت، عبدالرفیع (رفیع). تجلی تاریخ ایران، مجموعه مقاله‌های
 تاریخ و جغرافیائی. تهران، کومش، اردیبهشت ۱۳۷۰: ص ۲۲،
 ۷۷، ۷۹، ۸۲، ۸۵، ۱۰۲-۱۰۳، ۳۴۷-۳۴۹، ۳۵۵، ۳۵۷،
 ۴۰۳، ۴۲۶-۴۲۷، ۴۲۹-۴۳۰، ۴۳۳، ۴۳۵-۴۳۷، ۴۴۲،
 ۴۴۵.

حقیقت، عبدالرفیع (رفیع). جنبش زیدیه در ایران. تهران، فلسفه،
 تابستان ۱۳۶۳ «چاپ ۲»: ص ۷۵-۷۶، ۷۹، ۸۱-۸۲،
 ۸۴-۸۵، ۸۷، ۸۹-۹۲، ۹۴-۹۶، ۹۹-۱۰۰، ۱۰۳-۱۰۴،
 ۱۰۶-۱۰۸، ۱۱۸-۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶-۱۲۷، ۱۲۹،
 ۱۳۲، ۱۳۵-۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۵. □

حکیمیان، ابوالفتح. علویان طبرستان. تهران دانشگاه تهران، ۱۳۴۸:
 ص ۴-۵، ۱۰-۱۱، ۱۸، ۲۳، ۲۹، ۳۸-۳۹، ۷۷-۷۸، ۸۴،
 ۸۷-۸۹، ۹۰-۹۲، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۲-۱۰۳، ۱۰۸،
 ۱۱۶-۱۱۷، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۳،
 ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۲۳-۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۳-۲۳۵.

□.۲۳۷

* حلبی، علی اصغر. خواندنی‌های ادب فارسی. تهران، زوار، ۱۳۵۸: ص ۱۲۴-۱۲۵، ۱۶۷. □

خاقانی، افضل‌الدین. منشیات خاقانی. تصحیح محمد روشن. تهران، کتاب فروزان، بهار ۱۳۶۲ «چاپ ۲»: ص ۴۹۸، ۵۳۴. □
* خانلری، پرویز ناتل. تاریخ زبان فارسی. تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸-۱۳۵۶، ۴ج: ص [ج ۲] ۲۶-۲۷، ۳۲، ۴۲ [ج ۳] ۹، ۳۳. ●

خانلری، پرویز ناتل. زبان‌شناسی و زبان فارسی. تهران، بنیاد فرهنگ ایران، فروردین ۱۳۴۷ «چاپ ۳»: ص ۱۵۱. (در فهرست اعلام نیامده است). □

خسروی، خسرو. نظامهای بهره‌برداری از زمین در ایران. (از ساسانیان تا سلجوقیان). تهران، پیام، ۱۳۵۲: ص ۸۶. □
خطیبی، حسین. فن‌نشر در ادب پارس. تهران، زوار، ۱۳۶۶: ص ۱۹۳، ۲۰۴، ۲۲۷-۲۳۰، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۸۶-۲۸۸، ۳۰۳، ۴۹۹. ●

خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین. تاریخ حبیب‌السیرفی اخبار افراد بشر. بکوشش جلال‌الدین همائی. تهران، خیام، ۱۳۳۳، ۴ج: ص [ج ۱] ۱۸۶ [ج ۲] ۴۰۱، ۴۱۶، ۴۲۰ [ج ۳] ۳۳۱، ۳۳۴-۳۳۵، ۳۳۷-۳۴۰، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۴-۳۵۵، ۵۲۵. □
دانشنامه ایران و اسلام. زیر نظر احسان یار شاطر. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۴، ج-: ص [ج ۳] ۴۱۴. ●
دائرة المعارف بزرگ اسلامی. زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی. تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷، ج-: ص [ج ۳] ۱۳. (نوشته سید علی آل داود). ●

دایرةالمعارف تشیع. زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی؛
بهاءالدین خرمشاهی؛ و کامران فانی، تهران، بنیاد اسلامی طاهر،
بهمن ۱۳۶۶، ج - ص: [ج ۱] ۳۰۲.

دستغیب، عبدالعلی. هجوم اردوی مغول به ایران. تهران علم،
۱۳۶۷: ص ۳۲۳، ۳۲۷ □

دوانی، علی. مفاخر اسلام. تهران، بنیاد فرهنگی امام رضا (ع)؛ امیر
کبیر، ۱۳۶۰ - ج - ص: [ج ۳] ۴۵۵ □

دهخدا، علی اکبر. امثال و حکم. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳ «چاپ ۶»؛
ث ۱۶۲۳، ۱۶۴۰، ۱۶۶۸-۱۶۶۹، ۱۶۹۶-۱۶۹۷ □

دهخدا، علی اکبر. لغت نامه دهخدا. تهران مؤسسه لغت نامه دهخدا،
۱۳۶۴، ۵۰: ص [ج ۲] ۲۹۱. (ذیل ابن اسفندیار). ●

دیاکونوف، م. م. تاریخ ایران باستان. ترجمه روحی ارباب. تهران،
بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶: ص ۲۸. ●

* رابینو، هل. آلبوم سکه‌ها، نشانه‌ها و مهرهای پادشاهان ایران. (از
سال ۱۵۰۰ تا ۱۹۴۸ میلادی). به اهتمام محمد مشیری. تهران،
مؤسسه سکه شناسی ایران؛ ۱۳۵۳: ص ۱۳ □

* رابینو، هل. دودمان علوی در مازندران. ترجمه محمد طاهری
شهاب. تهران، ارمنان، مهر ۱۳۲۱: ص ۴، ۸، ۳۶ □

رابینو، هل. مازندران و استرآباد. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی.
تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۳۶: ص ۱۹، ۲۳، ۲۵،

۴۰، ۶۱، ۶۷-۶۸، ۷۳-۷۶، ۸۲، ۹۰-۹۱، ۱۱۴، ۱۱۷،

۱۶۰، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۷۶-۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۷،

۱۹۷-۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۹، ۲۲۶،

۲۲۹-۲۴۴، ۲۵۵ □

رابینو، هل. ولایات دارالمرز ایران. گیلان. ترجمه جعفر خمami زاده.

تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰: ص ۳۲، ۳۸، ۳۹۱، ۴۰۷،

□.۴۵۳

رادفر، ابوالقاسم. کتابشناسی طبری. شیخ‌المورخین ابوجعفر بن جریر
تبری. تهران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، شهریور ۱۳۶۸:

ص ۵۳ □

رازانی، ابو تراب. شعر و موسیقی و ساز و آواز در ادبیات

فارسی. تهران، وزارت فرهنگ، ۱۳۴۲: ص ۲۶ □

راوندی، مرتضی. تاریخ اجتماعی ایران. تهران امیرکبیر، ۱۳۴۰، ج:

۶۲۷-۶۲۸ [ج ۲] ۲۴، ۱۲۵، ۱۴۸، ۲۴۱ [ج ۳] ۱۰۱،

[ج ۴] ۷۶، ۱۱۸، ۲۵۲، ۲۵۴، ۶۱۰، ۶۷۴، ۸۲۴، ۸۸۲،

۹۷۵، ۱۱۶۳، ۱۱۷۶-۱۱۷۷ [ج ۵] ۷۱، ۱۲۵، ۲۶۸،

۲۸۰، ۲۹۰، ۴۱۵-۴۱۶، ۵۵۷، ۵۵۹، ۵۷۶ [ج ۷]

۳۲-۳۳، ۴۱۹.

راوندی، مرتضی، سیر فرهنگ و تاریخ تعلیم و تربیت در ایران و

اروپا. رشت، هدایت، ۱۳۶۹ «چاپ ۳» ص ۳۱ □

رائین، اسماعیل. دریاوردی ایرانیان. تهران، بی‌نا، ۱۳۵۰، ج ۲، ص

[ج ۱] ۲۵۹. (صفحه اعلام شده اشتباه است) □

* رحیمی، مصطفی. دیدگاهها. تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۲: ص ۱۷،

۳۵، ۳۹، ۷۱-۷۳ □

رزمجو، حسین. انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی

فارسی. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸: ص ۱۱۰ ●

رزمجو، حسین. انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی. مشهد، آستان

قدس رضوی، ۱۳۷۰: ص ۲۳۲ □

رضازاده شفق، صادق. تاریخ ادبیات ایران. شیراز، دانشگاه پهلوی،

۱۳۵۲: ص ۳۹۳، ۴۰۸، ۵۳۹، ۵۵۲ ●

روزنتال، فرانتس. تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام. ترجمه اسدالله آزاد.

مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵-۱۳۶۸؛ ج۲: ص [ج ۱]

۱۳۶-۱۳۷، ۱۸۵، ۲۰۲ [ج ۲] ۱۰۳، ۱۷۳، ۲۹۶ □

ریپکا، یان. ادبیات ایران در زمان سلجوقیان و مغولان. ترجمه یعقوب

آزند. تهران، گستره، زمستان ۱۳۶۴: ص ۱۴۴ ●

رئیس‌نیا، رحیم. ازمزدک تابعد. تهران، پیام، ۱۳۵۸: ص ۱۶، ۶۵،

۱۷۷ □

زامباور، ادواردفن. نسب‌نامه خلفا و شهبازان و سیر تاریخی حوادث

اسلام. ترجمه و تحشیه محمد جواد مشکور. تهران، خیام،

۱۳۵۶: ص ۲۸۴-۲۸۸، ۲۹۲-۲۹۴. [در فهرست اعلام

نیامده است.] □

زرین کوب، عبدالحسین. تاریخ ایران بعد از اسلام. تهران، وزارت

آموزش و پرورش. اداره کل نگارش، ۱۳۴۳: ص ۵۹، ۱۲۷،

۱۴۰، ۵۲۴، ۵۳۵، ۵۴۴، ۶۰۸، ۶۳۱، ۶۷۸، ۶۸۰، ۷۳۸،

۷۴۰، ۷۴۲، ۷۴۹، ۷۵۱. [فهرست اعلام کاستی دارد.] ●

* زرین کوب، عبدالحسین. تاریخ مردم ایران (کشمکش با

قدرتها). تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷: ۷۲، ۸۹، ۱۲۶-۱۴۴،

۱۹۲-۱۹۳، ۳۰۱، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۵۱، ۳۵۳،

۳۵۵-۳۸۳، ۳۸۸، ۳۹۷-۴۰۰، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۳۵، ۴۲۹،

۵۳۶، ۵۳۸، ۵۴۵، ۵۵۶، ۵۶۱، ۵۶۷، ۵۶۹-۵۷۰، ۵۷۳،

۵۸۸-۵۸۹ □

* زرین کوب، عبدالحسین. دفتر ایام. تهران، علمی: معین، زمستان

۱۳۶۵: ص ۲۰۸ □

زرین کوب، عبدالحسین. دو قرن سکوت. تهران، ۱۳۴۴ «چاپ ۳»،
ص ۱۵۵، ۱۵۸، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۳۰، ۲۴۱، ۲۷۲،
□.۳۵۵

زرین کوب، عبدالحسین. نقد ادبی. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱ «چاپ
۳»: ص ۵۶۹ □.

زرین کوب، عبدالحسین. نه شرقی نه غربی - انسانی. تهران، امیرکبیر،
۱۳۵۳: ص ۴۶۱ □.

زیدان، جرجی. تاریخ تمدن اسلام. ترجمه علی جواهر کلام. تهران،
امیرکبیر، ۱۳۴۵ «چاپ ۳»، ۵ ج در ۱ ج: ص ۱۰۳۰ □.
زیدری نسوی، شهاب الدین محمد خرندزی. نفثة المصدور. تصحیح
و توضیح امیرحسن یزدگردی. تهران، وزارت آموزش و
پرورش. اداره کل نگارش، ۱۳۴۳: ص ۱۰۷، ۱۴۱،
□.۳۲۸

ساوات ناصری، حسن. سرآمدان فرهنگ و تاریخ ایران در دوره
اسلامی. تهران، شورای عالی فرهنگ و هنر. مرکز مطالعات و
همهانگی فرهنگی، ۱۳۵۳، ج: -: ص [ج ۱] ۲۸-۲۹. ●
ساکت، محمدحسین. درباره‌ی شاهنامه و فردوسی. مشهد، باستان،
تیر ۱۳۵۷: ص ۸۸ ●.

* سایکس، سرپرسی. تاریخ ایران. ترجمه محمدتقی فخرداعی.
تهران، علمی، ۱۳۴۳ «چاپ ۳»، ۲ ج: ص [ج ۱] ۶۹۶ [ج
۲] □.۳۴

ستوده، منوچهر. از آستارا تا آستارباد. تهران، انجمن آثار ملی؛
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۴۹، ج: -: ص [ج ۱]
بیست و دو، بیست و پنج، شصت و یک [ج ۲] ۲۱۶، [ج
۲] ۷، [ج ۳] ۷، ۹، ۱۲، ۸۴، ۱۱۱، ۱۷۳، ۱۷۹،

۱۸۵، ۲۴۱، [ج ۴]، ۱۲، ۲۱-۲۲، ۳۰، ۳۸، ۴۷، ۴۹،
 ۵۱، ۶۴، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱-۱۶۲، ۱۶۴،
 ۱۸۶، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۹۷، ۴۰۰، ۴۸۸، ۴۹۶-۴۹۷،
 ۵۰۸-۵۱۰، ۵۱۲-۵۱۳، ۵۱۶-۵۱۹، ۵۵۵، ۵۷۵،
 ۶۰۷، ۶۹۲، ۷۰۲، ۷۷۰، ۷۷۳-۷۷۴. ❀

ستوده، منوچهر. قلاع اسماعیلیه در رشته کوههای البرز، تهران،
 طهوری، ۱۳۶۲: ص ۷۵، ۱۶۰. □

سرتیپ پور، جهانگیر. نامها و نامداهای گیلان. رشت، گیلکان،
 ۱۳۷۱: ص ۶۲۲. □

سمعی (میرزا سمیع). تذکرة الملوك. به کوشش محمد دبیر سیارقی. با
 تعلیقات مینورسکی به تذکرة الملوك. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸
 «چاپ ۲»: ص ۲۰۱. □

سندجی، میرزا شکرالله. تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای
 کردستان. مقابله و تصحیح حشمت‌الله طبیبی. تهران،
 امیرکبیر، ۱۳۶۶: ص ۴۶۹. □

شاردن، ژان. سیاحتنامه شاردن. (۱۶۴۳-۱۷۱۳م). ترجمه محمد
 عباسی. تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۵-۱۳۴۵، ۱۰ ج: ص [ج ۶]
 ۶۵۶، ۹۰۶. [فهرست اعلام کاستی دارد]. ❀

شاه حسینی، ناصرالدین. تمدن و فرهنگ ایران از آغاز تا دوره
 پهلوی. تهران، دانشگاه سپاهیان انقلاب ایران، ۱۳۵۴: ص
 ۱۸۹، ۱۹۴. ❀

شایان، عباس. مازندران. تهران، علمی، پائیز ۱۳۶۴ «چاپ ۲»: ص
 ۱۲-۱۳، ۱۸، ۱۱۹، ۱۳۲-۱۳۳، ۱۵۱، ۱۸۲، ۲۰۱،
 ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۹، ۳۰۵،
 ۳۰۸، ۳۱۹، ۳۲۵. ❀

شمس قیس، محمدبن قیس. المعجم فی معاییر اشعار العجم. به تصحیح محمد قزوینی. با مقابله مدرس رضوی. تبریز، کتابفروشی تهران، ص ۳۲۷ □

* شهردان، رشید. تاریخ زرتشتیان پس از ساسانیان. تهران، بی‌نا، فروردین ۱۳۶۰: ص ۵۸، ۶۳، ۷۳، ۷۷، ۷۹، ۸۲، ۸۵، ۱۳۱-۱۳۲، ۲۹۹-۳۰۰، ۳۴۷، ۳۴۸، ۴۴۸ □

* شهردان رشید. تاریخ زرتشتیان. فرزندگان زرتشتی. تهران، فروهر، ۱۳۶۳: ص ۹ □

صدری افشار، غلامحسین. تاریخ در ایران. شرح احوال و معرفی آثار مورخان و جغرافیدانان ایران. تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۵: ص ۹-۱۰، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۹۸ ●

صدیق، عیسی. تاریخ فرهنگ ایران. تهران، دانشگاه تهران، آبان ۱۳۵۱ «چاپ ۶» ص ۱۲۲ ●

* صفا، ذبیح‌الله. آئین شاهنشاهی ایران، تهران، آبان ۱۳۴۶: ص ۶۰، ۹۸-۹۹، ۱۰۱، ۲۰۷ □

صفا، ذبیح‌الله. تاریخ ادبیات در ایران. تهران، فردوسی، ۱۳۶۴، ج ۱: ص [ج ۱] ۲۱۱، ۳۰۲، ۳۵۹، ۴۰۱ [ج ۲] ۶۳۱، ۸۹۸-۸۹۹، ۹۶۱، ۱۰۰۳، ۱۰۱۷-۱۰۱۹ [ج ۳] ۱۳۰۴ ●

صفا، ذبیح‌الله. تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی. تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶ «چاپ ۳»، ۲ ج: ص [ج ۱] ۳۲۱ □

صفا، ذبیح‌الله. حماسه‌سرایی در ایران. تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۲ «چاپ ۲»: ص ۳۱-۳۲، ۴۸، ۹۷ □

* صفا، ذبیح‌الله. خلاصه تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران تا پایان عهد صفوی. تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶ «چاپ ۲»: ص

● ۱۷۰، ۷۴

* صفا، ذبیح‌الله، دلیران جانباز (مجموعه مقالات «ا»). تهران،
امیرکبیر، ۱۳۵۵: ۱۱۲-۱۱۴، ۱۷۹-۱۸۰، ۱۸۳-۱۸۵،
۱۸۷-۲۰۱، ۲۰۳، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۵-۲۶۸، ۲۷۰،
۲۷۴-۲۷۵، ۲۷۸، ۲۹۳، ۳۰۰ □

* صفا، ذبیح‌الله. شاهنشاه در تاریخ و ادب ایران. تهران، هنرهای
زیبای کشور، بی تا: ص ۸۱، ۱۱۱-۱۱۲، ۱۱۵ □
* صفا، ذبیح‌الله، گنج سخن. تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۵، ۳ ج:
ص [ج ۱] سی و چهار. ●

صمدی، حسین. کتابنامه مازندران. ساری، سازمان برنامه و بودجه
استان مازندران، ۱۳۷۰: ش ۵۷۸۶، ۵۸۱۵، ۵۸۲۳،
۵۸۳۵، ۵۸۵۲، ۵۸۶۸، ۵۸۷۷، ۵۸۸۷، ۵۹۱۶.

* طاهری شهاب، محمد. تاریخ کبود جامگان. تهران، سالنامه کشور
ایران، فروردین ۱۳۳۳: ص ۵، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۴۴، ۴۷ □
* طبری، احسان. برخی بررسیها درباره جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های
اجتماعی در ایران. تهران، بی نا، ۱۳۴۸: ص ۱۰۴-۱۰۶،
۱۲۶ □

طبری، محمدبن جریر. تاریخنامه طبری. گردانیده منسوب به بلعمی.
به تصحیح و تحشیه محمد روشن. تهران، نشر نو، ۱۳۶۶، ۳
ج: ص ۱۵۹۰، ۱۹۰۱ □

عبدالعزیز (صاحب جواهر). دایرةالمعارف اسلامیة ایران و معارف
شیعه امامیه اثنی عشریه. تهران، وزارت فرهنگ، ۱۳۳۹،
ج: ص [ج ۴] ۳۹۵ ●

عسکری، علی بابا. بهشهر (اشرف البلاد). بهشهر، شورای جشنها
۰۰۰، ۱۳۵۰: ص ۶۴، ۱۰۲-۱۰۳، ۱۰۶، ۱۲۱، ۱۲۵،

۱۳۸، ۱۴۳، ۱۸۹، ۱۹۱-۱۹۲، ۱۹۴، ۳۲۴.

عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر. قابوس‌نامه. به‌دقت و تصحیح
غلامحسین یوسفی. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب،
۱۳۴۵: ص ۱۳۷۱: ص ۲۷۱، ۳۱۸-۳۱۹، ۳۲۸-۳۲۹،

□ ۳۳۲-۳۳۳، ۳۸۶-۳۸۷.

عوفی، محمد. لباب اللباب. تصحیح سعید نفیسی. تهران، علمی،

اسفند ۱۳۳۵: ص ۵۶۸.

فاروقی، فواد. سرنوشت انسان در تاریخ ایران. تهران، عطائی،

□ ۱۳۶۳: ص ۷۷، ۱۸۱، ۲۲۵-۲۲۶.

فرهنگ زندگی‌نامه‌ها. به‌سرپرستی حسن انوشه، تهران، رجاء،

۱۳۶۹-، ج ۱، ص [ج ۱]. ۲۷. ●

فقیهی، علی اصغر. آل بویه و اوضاع زمان ایشان با نموداری از زندگی

مردم آن عصر. تهران، صبا، بهار ۱۳۶۵: ص ۵۱،

□ ۲۵۲-۲۵۳، ۲۶۰، ۶۵۴-۶۵۵.

※: قاسمی، ابوالفضل. الیگارشی یا خاندانهای حکومتگر ایران. جلد ۲:

خاندان اسفندیاری. تهران، دانش و آرمان، ۱۳۵۴: ص ۸،

□ ۱۲.

قاسمی، ابوالفضل. سیر الیگارشی در ایران. از گوماتا تا کودتا. تهران،

ققنوس، ۱۳۵۷: ص ۷۹، ۱۳۶-۱۳۷، ۱۵۶،

□ ۱۷۹-۱۸۰. (فهرست اعلام کاستی دارد).

قاضی احمد قمی. گلستان هنر. به‌تصحیح و اهتمام احمد سهیلی

خوانساری، تهران، کتابخانه منوچهری، ۱۳۶۶ «چاپ ۳»:

□ ص سی و یک.

قاضی طباطبائی، حسن. تعلیقات و حواشی بر تجارب السلف. تبریز،

دانشگاه تبریز. دانشکده ادبیات و علوم انسانی، اسفند

۱۳۵۱: ص ۴۸، ۵۷-۵۸، ۷۳، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۶۴،
۱۶۹، ۱۸۹، ۲۰۹، ۲۲۷، ۳۷۶. [در فهرست اعلام
نیامده].

✽ قزوینی، محمد. یادداشتهای قزوینی. بکوشش ایرج افشار. تهران،
علمی، پائیز ۱۳۶۳ «چاپ ۳»، ۱۰ ج: ص هیجده-نوزده،
۶۴، ۱۰۵، ۱۱۵، ۲۱۰-۲۱۱، ۲۵۶، ۳۴۹، ۳۵۱،
۳۵۳، ۳۶۴، ۴۵۰، ۶۲۳، ۷۵۰، ۷۵۳، ۸۰۳،
۹۳۷-۹۳۸، ۹۹۳، ۱۲۳۵، ۱۲۵۱، ۱۲۸۰، ۱۲۹۴،
۱۳۷۵، ۱۴۱۷، ۱۴۳۰، ۱۴۴۲، ۱۵۲۴-۱۵۲۵،
۱۵۶۴، ۱۷۲۳-۱۷۲۴، ۱۸۲۶، ۱۸۵۴، ۱۸۸۳،
۲۰۰۵، ۲۶۷۴. ✽

قفس اوغلی، ابراهیم. تاریخ دولت خوارزمشاهیان. ترجمه داود
اصفهانیان. تهران، گستره، بهار ۱۳۶۷: ص ۱۵، ۸۰، ۸۴،
۸۹، ۹۷-۹۸، ۱۰۸-۱۰۹، ۱۳۰-۱۳۵، ۱۵۰-۱۵۱،
۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۸،
۱۹۹، ۲۰۷، ۲۲۴-۲۲۵، ۲۷۲. ✽

قواس غزنوی، فخرالدین مبارکشاه. فرهنگ قواس. به اهتمام نذیر
احمد. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳: ص ۶، ۹۹
ح. □

کاشانی، عبدالله بن محمد. تاریخ اولجایتو. به اهتمام مهین همبلی.
تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸: ص ۲۸۴. □
کریستن سن، آرتور. ایران در زمان ساسانیان. ترجمه رشید یاسمی.
تهران، ابن سینا، ۱۳۵۱ «چاپ ۴»: ص ۸۲-۸۵، ۹۲،
۳۶۰. ✽

کریمان، حسین. برخی از آثار بازمانده از ری قدیم. تهران، دانشگاه

ملی ایران، ۱۳۵۰: ص ۹۰-۹۱، ۹۴، ۹۸، ۱۲۴-۱۲۵،
 ۱۲۹، ۱۴۲-۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۷-۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۴،
 □.۱۵۹-۱۶۱، ۱۶۶-۱۶۷.

کریمان، حسین. ری باستان. تهران، دانشگاه ملی ایران، ۱۳۵۴
 «چاپ ۲» -، ج :- ص [ج ۱]، ۱۱، ۱۳، ۲۷، ۱۷۱-۱۷۳،
 ۱۹۲، ۲۱۷، ۲۴۵، ۲۴۵، ۲۵۵، ۲۷۹، ۲۸۳، ۳۰۴،
 ۳۵۵-۳۵۶، ۳۹۰، ۴۵۱-۴۵۲، ۴۶۷-۴۷۲،
 ۴۷۵-۴۷۷، ۴۸۸، ۵۰۳، ۵۰۸، ۵۱۴، ۵۱۶،
 ●.۵۲۴-۵۲۷، ۵۳۳-۵۳۶، ۵۴۲، ۵۵۰، ۵۹۸.

کریمان، حسین. قصران. تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۶، ج: ۲ ص
 ۱۹، ۱۱۰، ۱۷۶، ۲۰۵، ۲۱۸، ۲۴۹، ۲۸۲، ۲۸۴،
 ۲۹۲-۲۹۳، ۲۹۷، ۳۰۶-۳۰۷، ۷۵۲-۷۵۳،
 ●.۷۶۰، ۱۱۴۷، ۱۱۶۱.

* کسروی، احمد. چهل مقاله. گردآورنده یحیی ذکاء. تهران،
 طهوری، اردیبهشت ۱۳۳۵: ص ۱۲-۵۷. [مقاله تواریخ
 تبرستان و یاداشتهای ما]. ●.

* کسروی، احمد. شهریاران گمنام. تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۳: ص
 ۱۵-۱۶، ۴۰-۴۱، ۴۳-۴۴، ۴۶، ۱۷۹. [فهرست اعلام
 کاستی دارد].

کسروی، احمد. کاروند کسروی. مجموعه ۷۸ رساله و گفتار.
 بکوشش یحیی ذکاء. تهران کتابهای جیبی؛ فرانکلین، ۱۳۵۲:
 ص ۶-۸، ۱۱-۱۲، ۱۴-۱۸، ۲۳-۲۴، ۳۰-۳۱،
 ۳۳-۳۵، ۳۹، ۱۲۵-۱۲۶، ۲۳۷، ۲۵۷. [... و مقاله
 تواریخ تبرستان و یاداشتهای ما]. ●.

کشاورز، کریم. هزار سال نثر پارسی. تهران، کتابهای جیبی، ۱۳۴۵،

۵ ج: ص [ج ۳] ۷۸۶-۸۲۳. ●

کلیما، اوتاکر. تاریخ جنبش مزدکیان. ترجمه جهانگیر فکری ارشاد. تهران، توس، فروردین ۱۳۵۹: ص ۱۳، ۲۲، ۲۲۰. □

* کولسنیکف، آ.ای. ایران در آستانه یورش تازیان. ترجمه محمد رفیق یحیائی. تهران، آگاه، زمستان ۱۳۵۵: ص ۳۷، ۴۳، ۱۶۴. □

کیا، زهرا (خانلری). فرهنگ ادبیات فارسی. تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸: ص ۱۰، ۱۱، ۱۱۸. ●

* کیا، محمد صادق. شاهنامه و مازندران. تهران، اندیشه نیک، ۱۳۵۷ «چاپ ۲»: ص ۲۰، ۳۸-۳۹، ۴۱-۴۴، ۴۸، ۵۴. □

* کیا، صادق. واژه‌نامه طبری. تهران، دانشگاه تهران؛ ایران کوده، ۱۳۲۷: ص ۱۰، ۱۲-۱۴، ۱۶-۱۸، ۲۴، ۱۵۹، ۲۲۶، ۲۲۹-۲۳۳، ۲۳۷-۲۳۹. ●

گاتها. سرودهای مقدس پیغمبر ایران حضرت سپنتمان زرتشت، تألیف و ترجمه ابراهیم پور داود. بمبئی، انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی؛ ایران لیگز، بی تا: ص ۵۳. ●

گردیزی، عبدالحی بن ضحاک. تاریخ گردیزی. به تصحیح و مقابله عبدالحی حبیبی. تهران، دنیال کتاب، ۱۳۶۳: ص ۱۹۰-۱۹۱، ۱۹۴، ۳۱۰، ۳۲۴-۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۴، ۳۴۸-۳۴۹، ۳۵۸، ۳۶۴، ۴۱۷، ۴۲۸. □

گیپ، ه.آر. (و دیگران). تاریخنگاری در اسلام. (مجموعه مقالات). ترجمه و تدوین یعقوب آژند. تهران، گستره، تابستان ۱۳۶۱: ص ۲۵، ۱۸۵. ●

لمبتون، آ.ک.س. مالک و زارع در ایران. ترجمه منوچهر امیری.

تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵: ص ۷۷، ۸۶،

□.۱۱۲-۱۱۳

* لونجی، مجید. نگرشی جغرافیایی بر آمل. بی جا، بی نا، بی تا: ص

□.۱۷۶

ماسه، هانری. فردوسی و حماسه ملی. ترجمه مهدی روشن ضمیر.

تبریز، دانشگاه تبریز، مهر ۱۳۵۰: ص ۵۱، ۳۳۶ □.

مجتهدزاده، پیروز. شهرستان نور. (بررسی جغرافیائی-تاریخی-اقتصاد

ی و اجتماعی). تهران، بی نا، ۱۳۵۲: ص ۱۰، ۱۷، ۳۶،

□.۱۲۹-۱۳۰. ۸۱

مدبری، محمود. شاعران بی دیوان. تهران، پانوس، بهار ۱۳۷۰: ص

□.۵۷، ۱۸۳، ۳۷۸ ح، ۵۷۰ ح. □.

مدبری، محمود. فرهنگ کتابهای فارسی. از قرن چهارم تا ۱۳۰۰

هش. تهران، ویس، ۱۳۶۴، ۲ ج: ص ۱۳۰ ●.

مرتضوی، منوچهر. فردوسی و شاهنامه. تهران، مؤسسه مطالعات و

تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹: ص ۵، ۸۴ □.

مرعشی، میرظهیرالدین. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران. به اهتمام

بر نهاردارن. با مقدمه یعقوب آژند. تهران، گسترده، پائیز

□.۱۳۶۳: ص نوزده □.

مرعشی، میرظهیرالدین. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران. بکوشش

محمدحسین تسبیحی، تهران، شرق، ۱۳۶۱ «چاپ ۲»: ص

پنج، ده، سیزده، بیست و شش، سی و هفت، چهل و

چهار-هفتاد و هفت، هشتاد و یک-هشتاد و هشت، نود

چهار، ۱۷-۱۸، ۱۴۳، ۱۴۶. [مقدمه در فهرست اعلام

نیامده].

مشار، خانابا. فهرست کتابهای چاپی فارسی. از آغاز تا آخر سال

۱۳۴۵. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲، ج: ۳ ص: ۷۲۰، ۳۲۲۳۳ ●
- مشار، خانبابا، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی. تهران، بی‌نا، ۱۳۴۰-۱۳۴۴، ج: ۶ ص [ج ۵]
- مشکور، محمد جواد. تاریخ سیاسی ساسانیان. تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۷ «چاپ ۲»، ج: ۲ ص ۱۱۴، ۱۱۶-۱۲۷ □
- مصاحب، غلامحسین. دایرةالمعارف فارسی. تهران، فرانکلین، ۱۳۴۵-ج: - [ج ۱] ۱۴-۱۵، ۵۹۶ ●
- معین، محمد. فرهنگ فارسی معین. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰ «چاپ ۴»، ج: ۶ ص [ج ۵] ۷۹، ۳۷۱ [ج ۶] ۲۰۹۹ ●
- معین، محمد. مزدیسنا و ادب پارسی. بکوشش مهدخت معین. تهران، دانشگاه تهران، آبان ۱۳۶۳، جلد ۲: ص ۱۲۱، ۲۵۰، ۳۳۶-۳۳۴
- ملگونف، گ. سفرنامه ملگونف به سواحل جنوبی دریای خزر. تصحیح مسعود گلزاری. تهران، دادجو، اردیبهشت ۱۳۶۴: ص ۶، ۴۳، ۵۲، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۵۸، ۱۶۷ ●
- ممتحن، حسینعلی، نهضت شعوبیه. جنبش ملی ایرانیان در برابر خلافت اموی و عباسی. تهران، کتابهای جیبی؛ فرانکلین، ۱۳۵۴: ص ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۱۸-۳۱۹ □
- مهبجوری، اسمعیل. تاریخ مازندران. ساری، بی‌نا، ۱۳۴۲، ج: ۲ ص [ج ۱] ۱۴، ۱۶، ۱۸، ۲۴-۲۵، ۳۰-۳۲، ۳۸، ۴۱، ۴۷-۴۹، ۵۱، ۵۶، ۵۸-۶۱، ۶۹، ۷۱، ۷۳-۷۵، ۸۵-۸۶، ۹۰-۹۱، ۹۴، ۹۷، ۹۹، ۱۰۳-۱۰۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۵۱، ۱۶۲-۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۰

۱۷۴، ۱۷۸-۱۷۹، ۱۸۱-۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۰۳،

۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۲ □

مهرین، مهرداد. گنجینه فرهنگ و علوم (دائرة المعارف). تهران،

جاویدان، تابستان ۱۳۶۳ «چاپ ۲»: ص ۱۰۱۸ ●

میراحمدی، مریم. کتابشناسی تاریخ ایران در دوران باستان. تهران،

امیرکبیر ۱۳۶۹: ص ۸۱، ۱۱۰ ●

میراحمدی، مریم. نظام حکومت ایران در دوران اسلامی. تهران،

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸: ص ۵۷،

۷۶، ۸۱-۸۲، ۱۳۷-۱۳۸، ۱۷۳، ۲۷۷ □

نام آوران فرهنگ ایران. تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

دفتر پژوهشها و برنامه‌ریزی فرهنگی، ۱۳۶۷: ص

۵۶۹-۵۷۰ ●

نامه تنسویه‌گشاسب. ترجمه از عربی به فارسی ابن اسفندیار. به تصحیح

و تعلیق مجتبی مینوی؛ محمد اسماعیل رضوانی. تهران،

خوارزمی، دی ۱۳۵۴ «چاپ ۲»: ص ۱۰-۱۳، ۲۶، ۳۰،

۳۳-۳۵، ۳۹-۴۱، ۴۳، ۸۱، ۹۹-۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۳،

۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۷۳-۱۷۵، ۱۸۴، ۲۱۵ ●

* نجف‌زاده بار فروش، محمد باقر (م. روجا). واژه‌نامه

مازندرانی. تهران، بنیاد نیشابور، ۱۳۶۸: ص ۵، ۲۸-۲۹ ●

نجفی، محمد باقر. شاهنشاهی و دینداری. تهران، سازمان

رادیو تلویزیون ملی ایران، گروه تحقیق، آذر ۱۳۵۵: ص

۷۱، ۱۱۷ □

الترشخی، ابوبکر محمدبن جعفر. تاریخ بخارا. تلخیص محمدبن

زفرین عمر. تصحیح محمد تقی مدرس رضوی. تهران، توس،

پائیز ۱۳۶۳ «چاپ ۲»: ص ۲۵۲، ۲۵۵، ۳۰۶،

□.۳۵۵، ۳۴۸، ۳۴۰، ۳۳۱، ۳۲۹، ۳۱۷-۳۱۶

نعمانی، فرهاد. تکامل فنودالیم در ایران. تهران، خوارزمی، اسفند

□.۲۱۳-۲۱۱، ۱۸۱، ۱۶۳: ۱۳۵۸

نفیسی، سعید. بابک خرم دین دلاور آذربایجان. تهران، فروغی،

□.۲۲۳، ۶۶: ۱۳۴۸

نفیسی، سعید. تاریخ خاندان طاهری. تهران، اقبال، ۱۳۳۵: ص

□.۲۹

نفیسی، سعید. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن

دهم هجری. تهران، فروغی، ۱۳۴۵، ۲ ج: ص ۱۲۹،

●.۱۳۶

* نقوی، علی مهدی. عقاید مزدک. تهران، عطائی، مرداد ۱۳۵۲:

□.۲

* نوشین، جواد چالوس. تهران، ظهوری، ۱۳۵۵ «چاپ ۲»: ص

□.۱۲۷، ۵۶-۵۷، ۵۴، ۵۲

وزیری، احمدعلی. تاریخ کومان به تصحیح و تحشیه محمد ابراهیم

باستانی پاریزی، تهران، علمی، ۱۳۷۰ «چاپ ۴»: ص

□.۴۶۰

هاجسن، گ.س. فرقه اسماعیله. ترجمه و ... فریدون بدره‌ای. تبریز،

تهران؛ فرانکلین، ۱۳۴۳: ص ۲۶، ۲۹، ۱۵۸-۱۵۹،

۱۶۲، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۲-۲۰۳، ۲۳۵، ۲۸۴، ۳۴۴،

□.۴۹۲، ۴۸۷، ۴۱۶، ۳۹۰

* هدایت، رضاقلی. فرهنگ انجمن آرای ناصری. تهران، اسلامی،

بی تا [از روی چاپ ۱۲۸۸ ه.ق]: ص ۱۰۲، ۲۵۶، ۲۷۷،

□.۷۳۸، ۶۰۹

* هدایت، صادق. مجموعه نوشته‌های پراکنده صادق

- هدایت. بکوشش حسن قائمیان. تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۴
«چاپ ۲»: ص ۵۳۴ □
- هدایت، محمود. گلزار جاویدان. تهران، بی‌نا، ۱۳۵۳، ۳ ج: ص
۱۲۶۳-۱۲۶۴ ●
- هرن، پاول. تاریخ مختصر ایران. از اول اسلام تا انقراض زندیان.
ترجمه صادق رضازاده شفق. تهران، کمیسیون معارف،
۱۳۱۴: ص ۳۸-۳۹، ۴۳. [فهرست اعلام کاستی دارد]. □
- همایونفرخ، رکن‌الدین. سهم ایرانیان در پیدایش و آفرینش خط در
جهان. تهران، هیأت امنای کتابخانه‌های عمومی، ۱۳۵۰: ص
۴۳۸، ۴۴۱-۴۴۲ □
- همایونفرخ، رکن‌الدین. تاریخ هشت هزار سال شعر ایرانی
(پارسی). تهران، علم، تابستان ۱۳۷۰: ص ۶۳۵، ۶۸۶
۷۴۱، ۷۶۳-۷۶۶، ۷۶۹ □
- همایونفرخ، رکن‌الدین. کتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی ایران. تهران،
وزارت فرهنگ و هنر. اداره کل نگارش، ۱۳۴۵-۱۳۴۷،
۲ ج: ص [ج ۲] ۱۱-۱۲، ۲۲-۲۳، ۶۷-۶۸. [فهرست
اعلام جلد ۲ کاستی دارد]. ● ●
- همائی، جلال‌الدین. تاریخ ادبیات ایران. تهران، فروغی، خرداد
۱۳۶۶ «چاپ ۴»: ص ۲۰۵ □
- هومند، نصرالله. پژوهشی در زبان تبری (= مازندرانی). آمل،
کتابسرای طالب آملی، ۱۳۶۹: ص ۵ □
- یارشاطر، احسان (و دیگران). تاریخ ایران (جلد سوم-قسمت
اول). گردآورنده جی. آ. بویل. ترجمه حسن انوشه. تهران،
امیرکبیر، ۱۳۶۸: ص ۴۷۵، ۵۰۶ □
- یوسفی، غلامحسین. دیداری با اهل قلم. مشهد، دانشگاه مشهد،

□.۴۴۶ [ج ۲] ص: ۱۳۵۵-۱۳۵۷، ج: ۲ ص: ۴۴۶

* یوسفی، غلامحسین. روانهای روشن. تهران، به‌نگار، ۱۳۶۹

□.۲۲۹-۲۲۸، ۱۱۴، «چاپ ۲»

یوسفی نیا، علی‌اصغر. تاریخ تنکابن. تهران، قطره، اسفند: ص

۷۴-۷۵، ۷۸-۸۳، ۹۸، ۱۰۰-۱۰۱، ۱۰۳-۱۰۶، ۱۰۸،

۱۱۰-۱۱۲، ۱۱۵-۱۱۷، ۱۳۰-۱۳۲، ۱۳۴،

۱۳۷-۱۳۸، ۱۴۱-۱۴۳، ۱۴۵-۱۴۸، ۱۵۱-۱۵۲،

۱۵۷-۱۵۹، ۱۹۰-۱۹۱، ۱۹۳-۱۹۴، ۲۰۲،

□.۲۹۱-۲۹۲، ۲۹۵. [فهرست اعلام کاستی دارد].

* یوسفی نیا، علی‌اصغر. لنگا. شهسوار، اداره فرهنگ و هنر

شهرستان شهسوار، ۱۳۵۶: ص ۲۰، ۹۶، ۱۲۰، ۱۶۱،

□.۱۹۶

«کیاسر»

و

چند اثر تاریخی آن

مهدی محمدنژاد کیاسری - ساری

کیاسر و چند اثر تاریخی آن

۱- وجه تسمیه کیاسر، مرکز بخش چهار دانگه امروز

در تاریخ «مازندران، رویان و تبرستان» اثر سیدظهیرالدین مرعشی آمده است که کیاسر بوسیله کیوث در زمان ساسانیان ساخته شده است. نام کیوثری در اسناد قدیمی خانگی، اسناد عادی معاملاتی و نوشته‌ها هم آمده است؛ اما چه شد که کیوثری به کیاسری و کیوث به کیا تبدیل گردید، خود جای بحث دارد.

سر در گویش مازندرانی به معنی خانه است. پس با «ی» نسبت نام اشخاص کیاسری و نام محل کیاسر باقی ماند؛ البته کیاسر گاهی کیاسر دشت هم نامیده می‌شود تا با کیاسر دیگر اشتباه نشود.^۱

روستاهای دیگری نیز در اطراف کیاسر وجود دارند که دارای پیشوند کیا هستند؛ که از جمله آنها کیاده (در شش کیلومتری غرب کیاسر) و کی کلا (در یک فرسخی شرق کیاسر) هستند؛ همچنین نهر بزرگی وجود دارد که از دامنه‌های شمالی کوه شاه دز سرچشمه می‌گیرد و روستاهای ترکام و کیاسر را مشروب می‌سازد این رود در نزد روستاییان به کیجا کله (کله = نهر = نهر دختر) شهرت دارد. و نام واقعی آن باید کی

کله باشد.

شایان ذکر است که کلمه کی (به معنی فرمانده) پیشوند بسیاری از اسامی روستاهای کوهستانی و دشت مازندران است. یادآوری: به اعتقاد آقای فخرالدین سورتیچی، کیاسر در اصل همان کیوسر به لفظ محلی، مرکب از کی (به معنی فرمانده) + او (= آب) + سر (به معنی آغاز هر چیز و بزرگ) می باشد؛ مانند کیوپ (= کی + او + پ) که در نزدیکی ساری است.

۲- علت بنای کیاسر (روایتی نقلی بر مبنای مشاهده‌های موجود تاریخی)

پیش از بیان منظور بهتر است «شهرستن» و «تَجْدَرَم» را بشناسیم.

تَجْدَرَم کوه سرسبز و زیبایی است که چون حصاری از جنوب غربی تا شمال شرقی کیاسر را در بر گرفته است. روستاهای «وری» محل بقعه و بارگاه میر عمادالدین و «کنیم» زادگاه داور وزیر مالیه رضاخان، در سینه این کوه قرار دارند.

شهرستن: آبادی بزرگی بود که معدوم شد. امروزه محل کشت کیاسری‌هاست. در قسمت شرق شهرستن شهرک ذغال‌سنگ البرز و در قسمت غربی آن روستای جدید وری قرار دارد.

نگارنده بخاطر سالها زندگی در این منطقه بارها شاهد بوده است که از دل کشتزارهای شهرستن آجر بیرون آمده است. چندین سال قبل که حمام گبری کیاسر زیر نظر حاجی خلسه بازسازی می شد آجرهایی پیدا شد که گواه سخن ماست. همچنین حاج مرتضوی مرحوم که دست به حفاری آن منطقه زد، آجرهایی کشف کرد که هر سه تای آن را باریک

الاع می کردند.

قلعه شهر ستن در سمت شرق این محوطه قرار دارد. علت ویرانی شهر ستن روشن نیست، اما روایت‌ها درباره پیدایش کیاسر کنونی چنین است:

۳) اطراف کیاسر روستاهای پراکنده‌ای داشت. مردم به علت نامعلومی (شاید بیماری) در کیاسر جمع می‌شوند و این روستا را آباد می‌کنند.

۴) وجود چشمه‌ها و چراگاهها موجب پیدایش این آبادی شد. نشانه‌های زیر گواه قدمت کیاسر است:

۱) وجود قبرهای گبری

۲) وجود حمام گبری که متأسفانه بخاطر غفلت یکی از مسئولین، شرکت تعاونی بر ویرانه آن بنا نهاده شد.

شایان ذکر است که در گورها بسیار ظروف زیبا، آفتابه لگن مسی قدیم، کوزه‌های کوچک و بزرگ دو دسته، کوزه‌های سفالی به رنگ سرخ، حتی النگوهایی از جنس مفرغ پیدا شد که متأسفانه به یغما رفت.

۳- «چرا چهار دانگه را سورتیجی گفته‌اند»

بعد از فتنه باب و حرکت ملاحسین بشرویه‌ای طرفداران آن از خراسان به مازندران آمدند؛ و به همراه ملاحسین در قلعه شیخ طبرسی^۱ در نزدیکی علی آباد آنروز (قائم شهر کنونی) سنگر گرفتند.

و بعد از ایجاد استحکامات و فراهم آوردن غلات و گاو و گوسفند، برای نبرد با نیروهای دولتی آماده شدند. از آنسو هنگام تاجگذاری ناصرالدینشاه بود و شاه سرکوب این غائله را به عهده بزرگان مازندرانی - که در مجلس حاضر بودند - گذاشت. بنابر این حاج مصطفی خان سورتیج

این مهم را به برادرش آقا عبدالله واگذار می‌کند. و برادرش با همکاری محمد سلطان یاور، علیخان سوادکوهی، از سوادکوه و هزار جریب، رزمنده و تفنگچی جمع می‌کند و آمادهٔ سرکوبی این غائله می‌شود. از دربار نیز میرزا آقای مستوفی و سعیدالعماء مأمور همراهی با آقا عبدالله سورتچی می‌شوند. پس با همراهی دوست نفر از تفنگچی هزار جریبی و سورتی و عده‌ای از تفنگچیان سوادکوه، ترک و افغان‌های ساکن ساری، به قلعه شیخ طبرسی حمله می‌کنند که در نتیجه آقا عبدالله سورتیج و عده‌ای از همراهانش کشته می‌شوند. بعد از گزارش این خبر به مرکز شاهزاده مهدیقلی میرزا به همراه محسن خان سورتی مأمور سرکوبی این غائله می‌شود. سرانجام بعد از چهار ماه محاصره ملاحسین بشرویه‌ای کشته می‌شود، و قلعه فتح می‌گردد.^۴ ناصرالدینشاه با شنیدن خبر فتح قلعهٔ طبرسی، پیروزی مسلمانان و کشته شدن ملاحسین و به پاس خون شهید آقا عبدالله سورتچی، کلیهٔ املاک خالصه چهاردانگه را طی فرمانی به حاج مصطفی خان می‌بخشد. و چهاردانگه به این علت با مرکزیت کیاسر به چهاردانگهٔ سورتچی مشهور شد. (به روایت آقای فخرالدین سورتچی)

* * *

۴ «چرا چهار دانگه و دو دانگه را هزار جریب گفته‌اند»

هنوز علت این نامگذاری روشن نشد؛ اما استاد علی باباعسگری، مؤلف اشرف البلاد، می‌گویند که یکی از اسپهبدان مازندران، فرخان، هزار جریب از بیلاق‌های منطقه را خریداری نموده‌اند و به این نام معروف شد.

فاضل محترم حاج مهدی زمانی کیاسری، می‌گویند در همان سالها که علی‌بابا عسگری، برای جستجو و پژوهش به کیاسر آمد، دربارهٔ این

نامگذاری، در حضور بزرگانِ مطلعِ گفتگو شد. مردی عامی به نام سید جلیل ولویه‌ای - که از محضر حاج شیخ علی اصغر ولویه‌ای کسبِ فیض کرده بود - گفت: چون مردم چهاردانگه و دودانگه از مردم دامغان و سمنان پیروی نمی‌کردند؛ و همیشه به آزارشان برمی‌خاستند؛ فرمانروایان قومس، به گرفتن مالیات از هزار جریب این بخش وسیع کوهستانی بسنده کردند؛ و کم‌کم به هزار جریب معروف شد. مسلم است که پیش از حمله تیمور به این سامان، این نام رواج داشت؛ زیرا به روایت تاریخ میرعمادالدین هزار جریب را محفوظ نگه داشت. و نامگذاری چهاردانگه و دودانگه گویا بدعت ایشان بود.

* * *

قلعه‌های تاریخی کیاسر عبارتند از:

- | | |
|-------------------|-----------------------------------|
| (۱) زیندن | (۷) برزین |
| (۲) شهرستن | قَلْ گردن |
| (۳) نسترا - نسترا | (۹) قَلْ کفا |
| (۴) زرکوه | ۱۰ هوپن |
| (۵) انبارکوه | (۱۱) قل میرارکلا: قلعه میرعلی کلا |
| (۶) دارپشت | (۱۲) قلعه شورچشمه |

پی‌نوشت:

۱ - روایت ضعیفی هم وجود دارد بر این مبنا که کیاسر، کاووش سَر بود. و بعد شد کاووس سرا و کیاسر.

درپانزده میلی بار فروش - ادوارد براون انگلیسی.

۲ - به نقل از فتنه باب - اثر اعتضادالسلطنه

ناصر الدینشاه با شنیدن خبر فتح قلعه طبرسی، پیروزی مسلمانان و کشته شدن

ملاحسین و به پاس خون مصطفی خان می‌بخشد. و چهاردانگه به این علت با مرکزیت کیاسر به چهاردانگه سورتیچی مشهور شد. (به روایت آقای فخرالدین سورتیچی)

- ۳- به روایت ظهیرالدین مرعشی نویسنده تاریخ مازندران، رویان و تبرستان، روستای کیاسر را کیوت در زمان ساسانیان ساخته است.
- ۴- از مردم شهر ستن یکی گاوی گم کرده بود. در داخل تپه‌ای با ساختمانی روبرو شد. به مردم شهر ستن خبر داد. مردم می‌آیند و این ساختمان را به حمام تبدیل می‌کنند. بعد کیاسر آباد می‌شود و شهر ستن ویران.

جستاری در پیکره‌ریزی تاریخ

مازندران

حسین کریم‌زاده - ساری

جستاری در پیکره‌ریزی تاریخ مازندران

مقدمه:

از مدتها پیش نام مازندران و موقعیت جغرافیایی آن توجهم را به خود جلب کرده بود. هر زمان که به روابط اجتماعی نیمه بسته اقوام ساکن در منطقه و فرهنگ اجتماعی آنان، جدا از مناطق مختلف نگاه می‌کنیم، پرسش‌هایی در برابر ما قرار می‌گیرد، از جمله اینکه چرا کلیت مردم مازندران دارای وحدت نظر خاصی در مناسباتشان نیستند؟! اکنون شرایطی پیش آمده که امکان پاره‌ای بررسی برای پاسخ دادن به بعضی از پرسش‌ها فراهم گردد؛ البته با تکیه بر این نکته که هیچ فردی نمی‌تواند مدعی باشد پاسخ نهایی این پرسش‌ها را نشان دهد.

اختلاف و تضاد عجیبی که درباره تاریخ بعضی از دوران وجود دارد، مجبورم کرد که عرصه فرض و گمان را گسترش دهم.

این نوشتار شاید گروهی از صاحب‌نظران را به این فکر بیندازد که چرا تمدن مازندران را در ازمنه باستانی نفی می‌کنم. و این خود دیدگاهی است که می‌تواند درآمدی بر بررسی دیگری باشد

موقعیت جغرافیایی مازندران و وجه تسمیه آن

مازندران در شمال ایران بین سواحل جنوبی دریای خزر^۱ و سمت شمال البرز، بصورت باریکه‌ای قرار گرفته است، و از دو بخش غربی که فاصله آن از دریا تا کوه اندک و شرقی که فاصله آن از دریا تا کوه بیشتر است، تشکیل می‌گردد. این موقعیت جغرافیایی در تعیین سرنوشت تمدن ناحیه بسیار مؤثر بوده است. نخستین پرسشی که در برابر ما قرار می‌گیرد، چگونگی تاریخ مازندران در دوران شکل‌گیری تمدن‌های مشرق زمین است. پیش از پاسخ به این پرسش، طرح این مسأله ضروری است که آیا مازندران به همین شکل فعلی بوده یا بر اثر تغییرات زمین‌شناسی مثل پیش رفتگی آب دریا،^۲ جابجایی کوهها، خشک شدن باتلاق‌ها، تغییر مسیر رودها و پیش‌رفتگی صحرا در شرق مازندران، تغییر شکل یافته است. قراین نشان می‌دهد که قسمت شمال سلسله جبال البرز از محدودهٔ هیرکانی (گرگان قدیم)^۳ تا کاسپیان (در شمال غربی آن) امتداد می‌یافت، با اینهمه شواهد مشخصی در تاریخ وجود ندارد که نشان دهد این منطقه محل سکونت اقوام خاصی بوده یا نه؟! تاریخ از اقوام تورک و واقعاً معلوم نیست در کدام قسمت این دریا زندگی می‌کردند و اقوام کاسی که در جنوب غربی دریای خزر در امتداد کوه‌های زاگرس مسکون بودند، خبر می‌دهد. تنها از اقوام آمارد در نقشه‌های قدیمی نامی به میان آمده است که بعدها توسط باستان‌شناسان سرزمینشان، چالوس قید گردیده است. البته مناطق جنوبی سلسله جبال البرز که مانند کمانی قسمت داخلی فلات ایران را از کناره دریای خزر جدا می‌کند از قدیم‌الایام محل رفت و آمد و حتی قبل از مهاجرت بزرگ آریائی‌ها مسکون بوده است. آثار بدست آمده از تپه حصار دامغان (صد دروازه قدیم) از دوران حجر و کاوشهای جدید در دامنه جنوبی البرز بین سمنان و دامغان فعلی از این دست می‌باشد. منطقه جنوبی دریای خزر کلاً محل عبور تمامی اقوام بوده که در طول

تاریخ، سرزمین مرکزی ایران را طی طریق کرده، حکومت‌هایی در نقاط مختلف بوجود آوردند^۴ اگر نقشه جغرافیائی ایران را با دقت مطالعه کنیم، مشاهده می‌شود فلات ایران مانند مثلی است بین دو فرو رفتگی خلیج فارس در جنوب و دریای خزر در شمال، که این فرو رفتگی مانند راه باریکه‌ای آسیای مرکزی و آسیای غربی را به هم متصل می‌کند، و در این فلات از یکسوکوه‌های مغرب، یا زاگرس از شمال غربی به جنوب شرقی امتداد دارد که در گذشته جنگل‌های انبوه بلوط، آنرا پوشانده بود، و از سوی دیگر کوه‌های البرز قرار دارد که مرتفعترین قله آن مرسوم به دماوند است^۵ و در امتداد سواحل منحنی شکل جنگلی جنوب دریای خزر کشیده شده است. اگر دقت شود مشاهده می‌گردد که سلسله جبال البرز از سمت غرب به آذربایجان (آتروپاتن) پیوند می‌خورد، این منطقه بدلیل وجود راه‌های مهم ارتباطی قدیم و جدید از قسمتهای شمال غربی و شمال شرقی به داخل ایران و خارج از مرزهای ایران ارتباط پیدا می‌کند و برخلاف موقعیت مازندران فعلی یکی از مهمترین نواحی ایران از نظر رفت و آمد و مهاجرت و لشکرکشی‌های بزرگ تاریخ؛ یعنی محل ورود و اقامت آریائی‌ها، کردان، مغولان و ترکان می‌باشد. منطقه آذربایجان یکی از مراکز شناخته شده برای ورود به فلات ایران است؛ و همین عامل ارتباطی بعدها دولتهای متمرکز ایران را وادار کرد که قرن‌ها برای حفظ موجودیت ایران از این منطقه نگهبانی نمایند. اگر وضعیت طبیعی سلسله جبال البرز را از سمت شرق در نظر بگیریم مشاهده میکنیم که این جبال به دشت‌های خراسان وصل می‌گردد که چندان مرتفع نیست و عبور از آن بسیار سهل می‌باشد. این منطقه دومین مدخل ورود به ایران بوسیله مهاجمین است که از آسیای میانه - که هزاران کیلومتر به سوی شمال و مغرب و مشرق گسترده شده است به پیش می‌آمدند؛ و ایران را فتح می‌کردند. خراسان چهار راه اقوام است. و باید گفت که از کناره دره

اترک و دشت گرگان در مکان‌هایی بین دریای خزر و جبال البرز (راه دامغان به گرگان) مهاجرت آنان به سوی ایران آغاز می‌شده، به همین دلیل باید قبول کنیم که تنها راه ارتباطی طبیعی و آسان ایران در کناره‌های جنوبی دامنه البرز راه ری - دامغان است که دروازه کاسپیان بر سر راه آن قرار دارد. این راه احتمالاً دروازه جنوب غربی منطقه مازندران می‌باشد، این راه بعدها راه کاروانروی شد که از ری به حاشیه کویر در سمت جنوبی البرز می‌گذشت و از راه خروجی آن یعنی صددرازه یا دامغان کنونی خارج می‌شد، اگر دقت شود مشخص می‌گردد که مسیر بین شهر ری کنونی - که شهری باستانی، به لحاظ جغرافیائی و تاریخی است و شهر صد دروازه حد فاصل جغرافیائی مازندران نیز می‌باشد. اگر این خط سیر را تعقیب کنیم یقیناً باید در این مناطق دنبال بقایای تمدنی کهنی باشیم که بعدها بدلائل خاص تاریخی وارد دامنه شمال سلسله جبال البرز شدند و تمدنهای اولیه مازندران را بوجود آوردند. باز هم لازم است وضعیت جغرافیائی مازندران بیشتر بررسی شود. اگر از نقطه بلندی مانند قله دماوند با هواپیما به سمت مازندران نگاه کنیم، می‌بینیم که مازندران فقط از طریق رود ارس با دنیای خارج مربوط بوده است^۱ مازندران از سمت شرق هم فقط از نزدیکیهای گرگان می‌تواند راهی به خارج بیاید. در داخل این محدوده طبعاً اقوامی بدوی بر روی قله می‌زیستند که غالباً از شکار روزگار می‌گذراندند و در مناطقی که غارهای طبیعی وجود داشت^۲ زندگی می‌کردند. زندگی انسان‌های اولیه این منطقه را باید در مرتفعات این سلسله جبال جستجو کرد که بوسیله راههای طبیعی موجود بین دامنه جنوبی البرز و دامنه شمالی البرز گاهی نظر به شمال جبال و گاهی نظر به جنوب آن داشتند، لیکن در منطقه شمالی بدلیل وجود حیوانات وحشی و درختان انبوه و مناطقی باتلاقی و صعب‌العبور سعی می‌کردند نیازهای غذائی خود را در این سمت یافته، زندگی دائمی خود را در دامنه‌های

جنوبی جبال که دارای هوای گرم و خشک و دره‌هایی زیبا بوده ادامه دهند. و شاید نیازهای فصلی آنها را مثل اقوام کوه‌نشین فعلی به این منطقه سوق می‌داده، آنچه مسلم است بشر اولیه مازندران بیشتر در شاهراه اصلی که راحت‌تر هم بود یعنی راه معرر^۱ بین ری و دامغان که از یک سمت به دشت گرگان و از سمت دیگر به دشتهای خوزستان و گذرگاههای غربی ایران متصل بوده زندگی یکجانشینی خود را آغاز کرد. اگر به محل اسکان اولیه انسانها در ایران زمین توجه کنیم کمک زیادی به درک این فرضیه خواهد نمود، چون نتیجه منطقی این است که وضع جغرافیائی ایران در ازمنه ما قبل تاریخ به همین شکل بوده است (یعنی در دوران چهارم زمین‌شناسی) و تحقیقات باستان‌شناسی نشان می‌دهد انسان عهد حجر که تازه از کوه فرود آمده و در دشت سکونت گزیده بود در همان مسیر کمانی شکل اطراف کویر نمک استقرار یافته بود، و قرارگاههای انسانی که تاکنون شناخته شده، در کاشان (سیلک) قم، ری، و دامغان می‌باشد که بعدها آب‌انبارهای بزرگ ایران، مسیر کار و انروهای ایران و اماکن مقدسه اسلامی مانند حضرت معصومه و شاه عبدالعظیم و مسجد بزرگ سمنان و مشهد مقدس در امتداد آن به وجود آمد. که در گذشته نسبتاً دور، محل استقرار آتشکده‌های بزرگ ایران باستان هم جاده شرقی غربی قرار داشت. همین عامل دلیل اصلی این باور است که قسمت شمال البرز یعنی باریکه ساحلی آن بدلیل موانع طبیعی، رودها و باتلاقها و جنگل و در بعضی نقاط پیشروی دریا تا دامنه کوه، نه تنها محل رفت و آمد بلکه اصلاً برای زندگی یکجانشینی هم بدلیل بروز پاره‌ای بیماریها محل مناسبی نبوده، این دو عامل باعث عدم برخورد فرهنگی و رشد تمدن این خطه گردیده و ما بقایای فرهنگ بسته آن را تا این اواخر ناظر بودیم. باز هم باید تاریخ را بیشتر کنکاش نموده، اگر بپذیریم که مراکز اولیه تمدن‌های بشری بین‌النهرین و هند بوده، مابطور مشخص تا هجوم

اعراب به ایران بقایای زندگی متمرکز را در این ناحیه مشاهده نمی‌کنیم جز حکومت‌های کم‌رنگ در ارتفاعات شکل گرفته که زیاد سهم تاریخی نداشتند چه رسد به اینکه در دوران تمدن‌های اولیه نقشی تاریخی داشته باشند. باید گفت که سرمنشاء تمدن مازندران اقوام کوه‌نشین بودند که تحت تأثیر تمدن تپه حصار قرار داشتند و چون زیستگاه ایرانیان قبل از آریائی‌ها را باید در کاوش‌های باستان‌شناسی در تپه حصار نزدیک دامغان، تپه سیلک نزدیک کاشان، تپه گیان نزدیک نهاوند و سی تپه نزدیک ارومیه جستجو کرد این گواهان نشان می‌دهند که آنها هنوز بصورت جماعت بدوی زندگی می‌کردند، چه رسد به تمدن پیشرفته. آنچه که از اسم مازندران و تاریخ آن در ازمنه قدیم بجای مانده مربوط به تورنگ تپه‌گرگان می‌باشد که احتمالاً از زمان ماد و هخامنشی شاه‌نشین بوده است. و در منابع قدیم اکثراً از مناطق هیرکانیه جدید و کادوسیه و طالش سخن به میان آمده، ولی حرفی از جلگه خزر در میان نیست، باید بپذیریم که در ایران‌زمین اولین بار اتحاد قبایل و سپس تشکیل دولت در زمان مادها بوسیله دیاکو بوجود آمده و قبل آن از زندگی عشیره‌ای و قبیله‌ای جدا جدا بطور مستقل وجود داشته و شیوه زندگی در داخل ایران بصورت گله‌داری و شبنانی بوده است. اگر غیر از این بود زندگی یکجانشینی و روستائی وجود داشت. و حتماً تقسیم کار و سیستم منظم دیوانی و تقویم نگاری و نجوم و بقیه تقسیم‌بندی‌های اجتماعی شکل می‌گرفت. عدم وجود قوانین مدون در دوران قبل از مادها آنهم در زمانیکه تمدن بین‌النهرین به اوج شکوفائی خود رسیده بود نشان‌دهنده این واقعیت است که در مناطق ایران حداکثر زندگی در مرحله شبنانی بوده، چه رسد به مازندران که در ناحیه کوهستانی و جنگلی آن مرحله بدوی تری از تمدن حضور داشت. به حدی که حتی نام آنها هم درجائی ثبت نگردیده است. اگر تمدنی به معنی اعم کلمه در این خطه وجود می‌داشت باید قبول

کنیم که در مسیر حرکت مهاجرت بزرگ نبوده است و فرهنگ عمومی آزمان ایران شناخت عینی نسبت به مردم این منطقه نداشت. فقط بعدها فردوسی از این منطقه بطور مشخص یاد می‌کند؛ آنهم به عنوان محل زندگی دیوان بدکاره؛ زیرا از نظر آریائی‌ها مازندران دارای مردمی وحشی و خشن و دور از تمدن بود. از گفته‌های فردوسی استنباط می‌شود که در این مناطق مردمی بودند و برخوردی هم پیش آمده و شاید هم از این مردم شکست هم خورده باشند که آنها را، دیو نامیدند.

برای بررسی بهتر تاریخ مازندران باید قدری تاریخ ماد را ورق بزنیم. در دوران مادها بنا به گفته گریشمن، امتداد کرانه دریای خزر، حاشیه خطه مرطوب شمال البرز، محل اسکان اقوام کاسپیان و کادوسیان و گلها و دیگر قبایل خرد بود که اکنون طالش و گیلان و مازندران نامیده می‌شود و از جهت شمال خاک ماد را محدود می‌ساخت. در اسناد آثار مادی (به نقل از دیاکونف) اشاره دارد که آشوریان کوه دماوند را کان سنگ لاجورد می‌شمردند و این ماده را در سراسر مشرق باستانی در کارهای هنری و تزئیناتی بکار می‌برده‌اند و ارج می‌نهادند. دیاکونف این نظریه را مردود می‌داند و می‌گوید که سنگ لاجورد از بدخشان می‌آمده و از این راه صادر می‌شده است، این مطلب نشان می‌دهد که مناطق کوهستانی جنوب البرز حتی در زمانی که ماد قدرت متمرکز نداشت مسیر راه تجاری شرق فلات به غرب بوده است و این همان راه کماتی معروف است که صحبت آن قبلاً بمیان آمده است.

اگر از زاویه ادبیات هم وضعیت مازندران را تعقیب کنیم در این مناطق بقایای زبانهای را که در خود خاک ماد از میان رفته مشاهده می‌کنیم و این خود موجب تفاوت زبانی مردم ساکنان نواحی قسمت‌های کوهستانی و جلگه دریایی خزر گشت، هنوز هم طالشها و گیل‌ها و مازندرانها به لهجه‌هایی سخن می‌گویند که خود بقایای زبان هند و

اروپائی می‌باشد که شاید در ابتداء زبان ماد شرقی یعنی اولین مهاجرین آریائی به این مناطق بوده و ادبیات مردم منطقه را تحت تأثیر و نفوذ قرار داده است. شاید بعدها مردم ماد از قسمت‌های دامنه جنوبی به قسمت‌های دامنه شمالی البرز (بدلیل هجوم‌های بعدی مهاجرین) سرازیر شدند و از حمله آریایی‌های بعدی بدور ماندند و توانستند کهنگی این زبان را حفظ کنند. به همین دلیل می‌توان از لهجه سمنان در سرزمین باستانی خوآران که جزء بقایای زبان مادی محسوب می‌شود یاد کرد. این نشان می‌دهد که قبل از آریائی‌های مهاجر اقوامی در منطقه جنوب البرز سکنی داشتند و بعدها تحت تأثیر حمله فرهنگی و نظامی آریائی‌های ماد قرار گرفتند. اگر این فرضیه درست باشد می‌توان نتیجه گرفت که مادها خودشان در چند مرحله وارد این منطقه شدند و قبل از آمدن آریائی پارسى و پارتى كل منطقه را تحت نفوذ سیاسى و ادبى خود درآوردند. هر چند که این زبان بعدها شدیداً تحت تأثیر زبان پارسی قرار گرفت، هنوز مشخصات خاص خود را حفظ کرده است.

البته مردمی که بخاطر هجوم آریایی‌ها به سمت شمال البرز سرازیر گشتند، کمتر در معرض هجوم فرهنگی آریائی‌های پارسی قرار گرفتند، و زبان ماد شرقی خود را حفظ کردند. و در این مناطق لهجه‌های قدیمی‌تر هند و اروپائی را دست نخورده‌تر باقی گذاشتند. در اوستا آمده است ^۸ زمانیکه دین زرتشت تبلیغ می‌شده مردم شرق ماد یعنی هیرکانیه ورغه تقریباً زرتشت را پذیرفتند و حاکم هیرکانیه بنام گشتاسب از حامیان زرتشت گردید، ولی از مکانهای شمال البرز یعنی کناره دریای خزر بعنوان پایگاه مذهبی زرتشت نامی بمیان نیامده است. شاید این بدلیل عدم وجود تمدن در دوران پیدایش مذهب زرتشت در این منطقه و یا بخاطر تضاد شدید مردم مازندران با آریائی‌های مهاجر بوده است که نتوانستند مردم این خطه را تمدن به مفهوم خاص آریائی یعنی پاک و خالص نمایند.

برای بازشناسی تمدن مازندران از لحاظ تیپ‌شناسی هم باید گفت که تفاوت‌هایی ظاهری زیادی بین مردم قدیمتر ساکنان ماد و فلات ایران با مردم داخلی جلگه مازندران وجود دارد. از لحاظ مردم‌شناسی، مردم ماد سیه چرده و دراز کله و از خمیره شبه اروپائی کرانه دریای مدیترانه بودند که چشمانی بادامی و بینی ضخیم و مدور داشتند که اکنون در خراسان و آذربایجان این تیپ یافت می‌شود؛ ولی مردم کناره دریای خزر برعکس عمدتاً کله‌ای مثلی شکل و هیكلی کوتاه‌تر و بازوان فراخ‌تری داشتند، و این نشان می‌دهد بدلیل عدم برخورد اجتماعی بین مردم مازندران و مردم آریائی امتزاج کمتر صورت پذیرفته است و اینگونه ترکیب نشدن نژادی می‌تواند نشانه عقب مانده‌تر بودن مازندران باشد چون آریائی‌ها با حفظ برتری نژادی در ایران به قوام خود ادامه می‌دادند.

دلیل دیگری که نشان‌دهنده عقب ماندگی تمدن مردم مازندران می‌باشد مناسبات تولید و شیوه تولیدی آنان می‌باشد. در زمانیکه در بطن سازمان جماعت بدوی موارد بهره‌کشی از بردگان به طور دائم در حال افزایش بوده اقوام بین‌النهرین یعنی اکد و سومر برای گرفتن اسیر که یک پدیده متداول بود به خاک ایران حمله می‌نمودند و تا انتهای کوه‌های زاگرس پیش می‌آمدند، در منابع سومری اشاره‌ای به هجوم به مازندران نیست البته در همین دوران در شرق مازندران یعنی در گرگان شاهد پدید آمدن حصارهای دفاعی در گرداگرد نقاط مسکونی می‌باشیم که افزایش ثروت حکایت می‌کند (مانند تورنگ تپه گرگان) در آن زمان که دامها ثروت اصلی را همراه با حفظ تولیدات زراعی اولیه تشکیل می‌دادند و تعداد دامهای کوچک خوک بز و بخصوص گوسفند رفته رفته از دامهای بزرگ بیشتر می‌شد، مآله مرتع پیش می‌آید؛ و شاید ساکنان آن ولایت که زندگی اسکان یافته را پذیرفته بودند در جستجوی

مراجع جدید بسوی غرب پیش آمدند. و جلگه را پر کردند. در این بررسی می‌بینیم که مازندران از سمت جنوب کوه‌های البرز به منطقه تپه حصار متصل است و این تمدن با اینکه از لحاظ فرهنگی با تمدن آسیای میانه مربوط بوده است و از این طریق حتی با تمدن هند دوران موهنجو دارا قرابتی داشته لیکن تأثیری عمیق در زندگی مردم شمال دامنه البرز یعنی مازندران باقی نگذاشت و چنین به نظر می‌رسد که مردم مازندران بیشتر تحت تأثیر گرگان قرار داشتند، بخصوص با رام شدن اسب این تأثیر پذیری سرعت بیشتری یافت بدینصورت که اسب در هزاره سوم قبل از میلاد شناخته شده بود ولی اهلی نبود اما در اواخر هزاره سوم در منابع بابلی در دوران حمورابی از اسب رام شده یاد کردند بنا به گفته پیوتر تروسکی باستان شناس قفقازی - که منطقی هم هست - ترقی اسب‌داری با ترقی دامداری نیمه اسکان یافته مربوط می‌باشد، زیرا که اسب سواری در ارتباط با مراتع دائمی به کار رفته است و اسب‌داری اجازه می‌داد که قبایل امکان زندگی در دشت‌های وسیع را بوجود آورند و این زندگی بالکل به شیوه دامداری صحرا نشینی منجر گردید. و این اسبان نه تنها در ارابه کشی بلکه در شخم زدن زمین هم مورد استفاده قرار گرفت و به رشد کشاورزی هم کمک کرد. از این گفته می‌توان دریافت زمانیکه اسب در خدمت دامداری و کشاورزی قرار گرفت بتدریج مردم کوه‌نشین قسمت‌های البرز شرقی از دامنه به سمت دریا حرکت را آغاز کردند. و با قطع درختان و خشکانیدن زمین، امکان استفاده از زمین‌های زراعی مازندران را بیشتر کردند. در بعضی نقاط حساس این خطه زندگی یکجانشینی دامداری و کشاورزی را گسترش دادند؛ و از آنجائیکه قبایل بدوی ساکن دشتهای شرق مازندران کنونی یعنی گرگان فعلی تحت تأثیر فرهنگ آریائی و موهنجو دارا بودند این فرهنگ بتدریج وارد خاک مازندران و حتی گیلان شد و در گیلان با تمدن مردم کناره‌های اسپیدرود که با مادها و

عیلامی‌ها پیوستگی داشتند، در آمیخت از این رو گذر از جامعه عصر حجر به عصر فلز و رام شدن اسب و گاو و پیدایش گاو آهن بتدریج تقسیم کار در این مناطق هم بوجود آمد و مبادله کالا بین اقوام بومی رواج یافت. برای اثبات این ادعا باید متذکر شد که همزمان با تمدن بین‌النهرین و اوائل حکومت ماد در شرح لشکرکشی‌های آشوریان^۱ به سرزمین کناره دریای ارومیه تا هیرکانیه از شاهک‌های کوچک بسیار نام برده شده است ولی نامی از حکومت‌های محلی مازندران به میان نیامده است از این گزارش دوگونه می‌توان نتیجه گرفت اول اینکه در این دوران تمدنی در مازندران وجود نداشته است که قابل ذکر باشد دوم اینک سپاهیان آشور حتی تا گیلان پیش آمدند، ولی وارد مازندران نشدند و برخوردی بین مردم ساکن این منطقه با تمدنهای پیشرفته قدیم بوجود نیامده است که این خود نشان دهنده عقب ماندگی تمدن این منطقه می‌باشد.^{۱۰} به همین نحو باید اذعان نمود زمانیکه از گرگان امروزی که بقولی محل پیدایش اوستای زرتشت باستانی و حامی اوگشتاسب است و از منطقه ماننا در جنوب غربی و غرب دریای خزر یعنی حدود آذربایجان امروزی که به روایتی محل ظهور زرتشت است نام برده می‌شود، از مازندران نشانی نیست. پس باید نتیجه گرفت تمدن مازندران شدیداً تحت تأثیر تمدن گرگان بوده است نه جای دیگر...

جریده‌ای از نوشتاری بلند.

پی‌نوشت:

۱ - دریای خزر نامی است که اعراب به این دریاچه نهادند. و از نام قوم خزر که اصلاً ترک بوده و در اطراف رود ولگا و حاجی طرخان کنونی، دولتی داشته‌اند و اعراب نخست با ایشان برخورد کرده‌اند، ریشه می‌گیرد. تاریخ ماد، تألیف

- ۲ - سطح آب دریای خزر در ابتدای تشکیل دریا - که در دوران سوم زمین‌شناسی می‌باشد، ۵۰ متر از سطح دریای آزاد بالاتر بوده ولی اکنون ۲۷ متر زیر می‌باشد. یعنی جمعاً ۷۷ متر سطح آب دریا عقب نشینی داشته است.
- ۳ - نام قدیم گرگان در دوره ماد و هخامنشی می‌باشد. و طبق اسناد تاریخی در این دوران شاه‌نشین هم بوده. همان کتاب
- ۴ - دولتهای متمرکز و غیر متمرکز آریایی‌ها، کردان، مغولان، ترکان، تاتار
- ۵ - نام قدیم دماوند بیکنی بوده (طبق لوحه لشکرکشی تیگلت پیلسر پادشاه آشوری)
- ۶ - شایان ذکر است که مازندران و گیلان باستانی پوشیده از جنگل و باتلاق بود.
- ۷ - غارکمر بند دولاب، غار بهشهر و ...
- ۸ - رغه: نام قدیمی شهر ری می‌باشد.
- ۹ - ر. کت، تاریخ ماد. ص ۱۵۷ ظاهراً آشوریان در سالهای ۷۸۸ تا ۸۰۲ ق. م به سرزمین باختر حمله نظامی نمودند. و از این به بعد پای آشوریان به دامنه جنوبی البرز باز شد.
- ۱۰ - این نقل و قول در مورد جنگ‌های کورش باسکاها و ماسازات‌ها هم صادق است. در شرح لشکرکشی‌های کورش هم نامی از مازندران به میان نیامده است.

تبرستان

ابراهیم شیخی کیاسری - ساری

تبرستان

تبرستان بخشی از ایران اسلامی است که دارای قدمت و سابقه تاریخی درخشانی است. این سرزمین مهد قهرمانان پیش از اسلام و عالمان و دانشمندان اسلامی بعد از ظهور اسلام است.

این سرزمین، دارای آب و هوایی معتدل و طبیعتی سبز و خرم است که در گذشته دور عبور و مرور از آن بسختی انجام می‌شده، عوامل طبیعی چون جنگل‌های انبوه و کوهها مانع تهاجم اقوام بیگانه به آن می‌شد.

در طول تاریخ هیچ قومی نتوانست بر ساکنان این سرزمین چیرگی مطلق پیدا کند؛ و اگر قومی به درون آن رخنه می‌کرد، چندان دوام نمی‌آورد و به ناگزیر عقب‌نشینی می‌کرد.

تبرستان به عقیده بعضی از تاریخ نویسان حد فاصل بین دو ولایت گرگان و گیلان و در امتداد دریای خزر بوده است؛ و دسته‌ای دیگر بر این باورند که تبرستان از غربی‌ترین نقطه دریای خزر تا شرقی‌ترین نقطه آن امتداد می‌یافت؛ و سرزمینهای آذربایجان، گیلان، مازندران، گرگان، و حتی قومیس را در برمی‌گرفت.

ابن اسفندیار مؤرخ نامدار «تاریخ تبرستان» (سال تألیف ۶۱۳ هـ ش)

حدود فرشواذگر یا پتسخوارگر را آذربایجان و سر و تبرستان و گیل و دیلم و ری و قومس و دامغان و گرگان می‌دانست. در اینصورت تبرستان جزیی از منطقه فرشواذگریا پتسخوارگر بوده است، اما سیدظهیرالدین مرعشی مورخ «تاریخ تبرستان و رویان و مازندران» اعتقاد داشت که از قدیم‌الایام فرشواذگر لقب تبرستان بوده است (در باره حدود جغرافیایی پتسخوارگریا فرشواذگر یا فرشواذجر سخن خواهد رفت).

در باره انتخاب اسم تبرستان مورخان اسلامی ساختار عامیانه‌ای بیان کرده‌اند و گفتند چون در تبرستان جنگل زیادی وجود داشت و مردم از تبر برای قطع درختان و تهیه هیمة استفاده می‌کردند (مانند نی + ستان) این حدود را تبرستان نامیدند؛ برخی دیگر واژه تبر را کوه تبرستان را کوهستان دانستند. دو دیدگاه فوق طرفداران کمتری دارد ولی قریب به اتفاق مورخین اعتقاد دارند که تبرستان از نام قومی به نام (تپور) که از بومیان مازندران بودند گرفته شده است. این قوم و اقوام دیگر چون (آمردها) و (هیرکانیان) و (پارتها) و (گله‌ها) بر اثر مهاجرت آریائیاها به ایران به کوهستانها پناه آورده‌اند و در آنجا سکنی گزیده‌اند. آمل نیز مأخوذ از نام آمد یا مارد یا مرد است (در مورد آمل نظری دیگر وجود دارد که جای بحث نیست)

استرابن در باره تپورها نوشته است که رسم مردان تپوری آن بوده که جامه سیاه می‌پوشیده‌اند و موهای خود را نگه می‌داشتند و در عوض زنان لباس سفید می‌پوشیدند و موهای کوتاه داشتند. به عقیده‌ای همخامنش (۷۳۰ ق م) و به قولی کوروش (۵۵۰ - ۵۲۹ ق ن) پسر چوپانی از طایفه مردها بوده و بعد به پارس رفته، به پادشاهی رسید. بدین جهت مردیها و تبریها در دوره همخامنشی اهمیت زیادی داشتند. و آنچه می‌خواستند برآورده می‌شد. (هردوت) مورخ یونانی می‌نویسد در سالهای (۴۸۴ - ۴۶۶ ق م) - جنگهایی که بین ایران و یونان در زمان خشایار شاه رخ داده

بود گروهی از جوانان مردی و تبری با پوششها خیره کننده به سپهسالاری آریا مرد همراه شاهنشاه ایران بودند و نگهبانی داریوش سوم (۳۳۶ - ۳۳۰ ق م) و خاندان سلطنتی ایران به عهده دلاوران مردی و تبری بوده. این مردان به حدی بلند قامت و دلاورانی بی باک و جسور بودند که توجه یونانیها را بخود جلب کرده بودند. در زمان هخامنشیان بر اثر آمیزش آریائیها باعث تغییراتی در زبان و آئین آنها شد. پس از ظهور دین زرتشت آنان به مذهب یکتاپرستی روی آوردند و تا قرن سوم و چهارم بعد از هجرت در کوهستانهای مازندران از جمله هزار جریب باقی ماندند. متأسفانه از تپوریهاسنگ نوشته یا اسناد دیگر در دست نیست که جایگاه دقیق آنها را مشخص نماید. از آنچه استرابن گفته اینکه هیرکانیان (گرگانیان) در حوالی شهرستان گرگان امروز و پارتها (اشکانیان) در شمال خاوری ایران کنونی (گله ها) در نزدیکیهای گیلان و آماردها در حوزه ای شامل آمل و نوشهر و شهنسوار (تنکابن فعلی) می زیسته اند. از این رو می توان گفت که جایگاه تپورها... در دامنه شمالی کوه البرز در جنوب شهرستانهای بهشهر و ساری و قائمشهر و بخشهای چهار دانگه و دو دانگه بوده است.

در سالهای (۳۳۰ - ۲۵۰ ق م) اسکندر پس از آنیکه داریوش سوم آخرین پادشاه ایران را شکست داد و تخت جمشید را تصرف کرد، از ترس مردمان پارت و هیرکانی و تبری از گردنه شهمیرزاد میان برکرده از راه چهار دانگه هزار جریب امروزی به گرگان رسید. و سپاه خود را به چهار دسته تقسیم کرد: دسته اول را که از همه چابکتر و سبک بارتر بود با خود برداشت. دسته دوم را به پارمینون سپرد و او را از راه قزوین به گیلان و تبرستان فرستاد. دسته سوم را به کراتر واگذار کرد به سر دره خوار (گرمسار فعلی) فیروزه کوه و سوادکوه به درون تبرستان روانه کرد. دسته چهارم را که زیر فرمان آریوگیوس بود فرمان داد بدنبال او از همان راه

هزار جریب به گرگان بیایند. اسکندر خود را به شهر (زادراکارتا) به قولی ساری امروز رسانید و آنجا را تصرف کرد. در همین هنگام فرماندهانش کراتر و پارمینیتون بدون زد و خورد به تبرستان رسیدند و با فرات (فرهاد اسپهبد مازندران) به نزد اسکندر رفتند و گزارش عملیات را به او دادند. اسکندر از اینکه نمایندگانی از جمله مردها و تپورها به ترش نیامدند و کرنش نکردند سخت بر آشفت و گفت عجیب است که اینها نمی خواهند مرا فاتح بخوانند. به این جهت عازم جنگ با مردها و تبری‌ها می‌شود ولی به علتی که قبلاً ذکر کردیم به واسطه جنگهای انبوه و کوههای مرتفع و رشادت مردم تپور از جنگ بدون بهره عقب‌نشینی می‌کنند فرهاد را در مازندران کنونی باقی می‌گذارد.

در دوره سلوکیها جانشینان اسکندر خانواده فرهاد پادشاهی تبرستان را در دست داشتند و به دولت مرکزی خراج می‌دادند. ولی در امور تپوری هیچ نوع دخالتی نمی‌کردند در این دوره هیچ شورش و آشوبی بوجود نیامد، چرا که اسکندر چشم زخمی که از این مردم دیده بود برای سلوکیان درس عبرتی بود تا به همین مختصر خراج قناعت کنند. بعد از فوت اشک اول (۲۴۷ - ۲۵۰ ق م) و اشک دوم تیرداد اول (۲۱۴ - ۲۴۷ ق م) پادشاه سلوکی شکست خورده، از راه دامغان و گرگان به تبریها پناهنده شد، به کمک آنها بر پارتها غلبه کرد و مجدداً گرگان و تبرستان به باجگذاری او تن دادند و از او حمایت کردند.

بین مردها و اشکانیان در دوره فرهادیکم (۱۷۳ - ۱۸۱ ق م) اشک پنجم شاه اشکانی جنگ در می‌گیرد و آماردها شکست می‌خورند و شاه اشکانی آنها را به سر دره خوراکس (ورامین) امروزی تبعید می‌کند. در این زمان تپورها جای بیشتری را به خود اختصاص می‌دهد و تپورستان به تبرستان و در دوره نفوذ اسلام به این سامان به صورت عربی شده تبرستان مصطلح می‌گردد.

استفاده شده از کتابهای زیر:

- ۱ - تاریخ تبرستان، ابن اسفندیار
- ۲ - تاریخ تبرستان و رویان و مازندران، ظهیرالدین مرعشی
- ۳ - مازندران و استرآباد، راینو
- ۴ - مازیار، صادق هدایت و مینویی
- ۵ - علی بابا عسگری، اشرف البلاد
- ۶ - تاریخ مازندران، ۲ جلدی اسماعیل مهجوری
- ۷ - مقدمه دکتر اقبال به کوشش آقای تسیحی در تاریخ رویان و مازندران و تبرستان.

گوشه‌ای از زندگی
امیر مؤید سوادکوهی

حمید اسدی - قائم‌شهر

گوشه‌ای از زندگی امیر مؤید سوادکوهی

در دوران سلطنت احمدشاه قاجار، امیر مؤید سوادکوهی به عنوان حکمران کل مملکت مازندران برگزیده شد و از فیروزکوه تا گرگان و دشت را در قلمرو خود داشت.

امیر مؤید دارای چهار فرزند بود: سه پسر و یک دختر. فرزند ارشد وی «سهم الممالک (عباس باوند)، دومین فرزندش سیف‌الله خان سرتیپ، سومین فرزندش هژیرالسلطان (اسدالله باوند) نام داشت؛ و تنها دختر او امیرزاده خانم یا خجسته خانم تا سال ۱۳۷۰ در قید حیات بود.

همسر امیر مؤید از ایل «نفس سردار» ترکمن صحرا بود که هاجر نامیده می‌شد.

خاندان باوند از خاندان قدیمی مازندران بود. و به هنگامی که رضا پهلوی از مقام میرپنجی به وزارت جنگ رسید، این خاندان از شهرت خوبی برخوردار بود.

وقتی رضاشاه بر تخت سلطنت نشست، امیر مؤید سوادکوهی که همچنان ریاست قشون مازندران را به عهده داشت، چون بعضی از

قدرتمداران محلی به اعتراض برخاست. امیر مؤید بعد از فرستادن پیغام اعتراض، تمام اسلحه‌های موجود را در اختیار گرفت، پسرش سهم‌الممالک را رئیس قشون و دامادش عطاخان کالیبراد شورمستی را به معین لشکری وی منصوب کرد؛ و هژبر را به علت دلاوری و رشادت سردار آن گروه نامید.

رضا شاه بخاطر دلبستگی به خاندان باوند، آنان را به گفتگو دعوت کرد، اما امیر مؤید امتناع ورزید و به یارانش مشهدی ولی شورمستی، مردوون، محمد پهلوون، آقااسحق، مشدولی، اسفندیار، میرزا آقا، خدابخش و عطاخان - دستور داد که آمادهٔ نبرد باشند.

پس از مدتی یاران او - که بیش از ۵۰ نفر بودند - در دامنهٔ کوه‌های ارفع‌ده و دبرار و سنگسرتک (واقع در دوآب) سنگرگزیدند و پایگاه‌هایی ایجاد کردند. پس رضا شاه عده‌ای را به فرماندهی یزدان نام مأمور سرکوبی آنان نمود؛ و یزدان وارد روستای خینوا (از توابع پل سفید) شد. در میان سربازان امیر مؤید، پسرش هژبر در رشادت و دلاوری زبانزد بود؛ و شایع بود که سواره سم اسبی را که به تاخت می‌رفت، نشانه‌گیری می‌کرد. پس هژبر به فرمان پدرش، همراه اسفندیار و خدابخش بسوی روستای خینوا روانه شد تا به یزدان شیبخون بزند و او را دستگیر کند.

آنان ابتدا در نزدیکی روستای «کمر پش» دوآب استراحت نموده، بسوی قشون یزدان روانه شدند؛ و پرمسان پرمسان به قشون نیروهای دولتی رسیدند.

آنگاه صبر کردند، تا آفتاب غروب کرد. بعد به میان نیروهای دولتی دویده، فریاد زدند که از جا نجنبند. نیروهای دولتی با شنیدن نام هژبر سلطان، هیچ حرکتی نشان نمی‌دهند؛ هژبر سلطان، یزدان را از چادر بیرون آورده، دست و بالش را بست و بسوی دامنهٔ کوه دبرار که مستحکم‌ترین

پایگاه آنان به شمار می‌رفت، حرکت کردند. پس از مدتی در میان هلهله شادی یاران وارد پایگاه شدند.

سپیده دمان صبح فردا، اسیر را نزد امیر مؤید بردند که با او چه کنیم. از آنجا که امیر مؤید فردی مظلوم و بی‌آزار بود، مانع کشتن یزدان شد؛ پس یزدان را به سوی جاده برده، رهایش ساختند. یزدان در کمال شرمندگی به تهران برگشت؛ و از رضاشاه خواست که کس دیگری را برای دستگیری امیر مؤید نفرستد.

رضاشاه به خشم آمده، عموی خود امیراکرم را مأمور سرکوبی امیر مؤید کرد؛ اما توصیه کرد که آنها را زنده دستگیر کنند، و قطره خونی از آنان بر زمین نریزد.

امیراکرم فردی مرموز و ریاکار بود. او سیصد تیرانداز برجسته را انتخاب کرد و روانه سوادکوه شد، وقتی به نزدیکی کوه دبرار رسید، پیکی را نزد امیر مؤید فرستاد و پیغام داد که: «ما با هم برادر و همخون هستیم. پس چرا خونریزی کنیم؟». ریاست قشون مازندران و نیمی از بودجه و مالیات استان را در اختیار شما قرار دادیم. برای شما سورات جنگی هم که می‌فرستیم. پس چرا با این دولت ناسازگاری دارید. و خنجرتان را بر علیه همولایتی‌های خودتان که در دربار هستند، تیز می‌کنید؟» هژبر پیغام داد: «ما اینجا جمع شدیم تا علیه ظلم و برای پیروزی عدالت بجنگیم. و برای نبرد آماده‌ایم.»

نخستین نبرد موجب عقب‌نشینی امیراکرم شد. و امیراکرم با آرایشی تازه دست به حمله زد، اما میدان را خالی دید.

نیروهای امیر مؤید برای گیج کردن دشمن، از دبرار و ارفع کوه سرازیر شده، بسوی روستای تاله (در ۵ کیلومتری دو آب) حرکت کردند. بعد از عبور از این روستا در تالار (۱) «شب زیون» ساکن شدند. دورتادور تالار را درختان انبوه پوشانده بود؛ اما دود آتشی که برای تهیه شام

برمی‌خواست، دشمن را از مکان آنان آگاه می‌کرد. بعد از مدتی امیر مؤید خطاب به یارانش گفت که هوشیاری را از دست ندهید. و هژبر گفت: بد به دل راه نده.

هنوز گفتگوی پدر و پسر تمام نشده بود که صدای گلوله برخاست. و باز جنگ در گرفت. نیروهای امیر مؤید ابتدا عقب نشینی کردند، ولی با دلاوری هژبر برگشتند و نیروهای دولتی را تاراندند.

بعد از این جنگ نیروهای امیر مؤید شب را در تاله ماندند و بعد به سمت مازندران روانه شدند. طولی نکشید که این سواران به روستای ارزبون ساری رسیدند و در منزل شیخ نادعلی از دوستان هژبر ماندگار شدند.

بعد از چند روز نیروهای دولتی رَد آنان را زدند و در نزدیکی این روستا باز نبردی در گرفت که منجر به کشته شدن افرادی از دو طرف و عقب نشینی امیر اکرم شد.

بعد از این نبرد، امیر مؤید متوجه کمبود نیرو و مهمات شد، پس به سمت ترکمن صحرا روانه شد. امیر اکرم بعد از تجدید قوا به ارزبون رسید. و نادعلی را آزار داد تا بلکه مقصد امیر مؤید را دریابد، نادعلی از گفتن سرباز زد. و بعد بومیان آنجا گفتند که امیر مؤید بطرف ترکمن صحرا رفت امیر اکرم در تعقیب آنان به ترکمن صحرا رفت و از بیم گسترده شدن قوای امیر مؤید و شورش ترکمانان تصمیم گرفت که با توطئه آنان را از پا در آورد. پس به نزد دوستش طاهری رفت.

طاهری به نزد نَفس سردار و دیگر رؤسای ترکمن‌ها رفت. و از آنان خواست پا در میانی کنند، تا دو باره صلح برقرار شود و فرزندان امیر مؤید مجدداً به درجه صاحب منصبی، ارتقاء یابند.

شب همان روز، نفرات امیر اکرم و امیر مؤید در منزل نَفس سردار حضور به هم رسانیدند، تا سوگند بخورند که کینه و دشمنی را دور بریزند. امیر

مؤید و یارانش چون از حيله گری امير اکرم آگاه بودند، ابا کردند، اما با اصرار نفس سردار و ديگر ترکمانان سوگند خوردند.

چند روزی از سوگند نامه صلح نگذشته بود که امير اکرم بطور محرمانه فرزندان امير مؤيد را به صرف نهار در منزل طاهري دعوت کرد. سهم الممالک با هژير مشورت کرد. هژير مخالفت کرد. برادرش را ساده لوح و امير اکرم را حيله گر خواند، اما سهم الممالک اصرار کرد؛ و هژير بخاطر علاقه به برادرش با او راه افتاد. آنها همينکه به خانه طاهري پا گذاشتند، خود را در دام دیدند. پس آنها را دستگیر کرده، دستهایشان را با سيم تلفن بستند و بسوی تهران روانه شدند. نیروهای امير اکرم بهمهراه این دو اسير، پس از چند ساعت راه پيمایی در نزديکی روستای کلاک از روستاهای بهشهر اتراق کردند. امير اکرم هژير و سهم الممالک را بر بالای قاطر بست. و خود در گوشه‌ای به استراحت پرداخت. در همين هنگام پيرزنی که برای گرفتن آب به چشمه آمده بود، وقتی هژير را دید، دلش به حالش سوخت، و خواست کاسه‌ای آب به او بدهد که امير اکرم رسيد؛ و آنچنان با تازیانه به زیر کاسه زد که کاسه به هوا پريد و خون از لبان هژير جاری شد.

هژير آنگونه به خشم آمد که بند دستش را پاره نمود، معروف است که استخوان دستش پیدا شد، آنگاه خود را از قاطر به زیر انداخت و چوب ضخیمی را برداشت و بسوی امير اکرم هجوم برد. امير اکرم ده تير را برداشت و با چند گلوله به زندگی هژير خاتمه داد. بعد سهم الممالک را در همانجا تير باران کرد و آنها را در همان مکان به خاک سپرد.

بدینسان زندگی این دو دلاور خاتمه یافته طغیان امير مؤيد سرکوب شد.

در پایان از آقای میلاد کالیراد شور مستی فرزند عطاخان - که درجه معاونت هژير سلطان را داشت - و از فرزندان میلادخان و خانواده ابراهيم

مقام سوادکوهی و خانواده‌های باوند، آذری، بنی آزادی و دیگران برای همکاری در گردآوری این نوشتار سپاسگزارم.

پانوش:

۱ - تالار، محلی برای نگهداری احشام که بصورت اتاقی دراز درست شده، بیشتر در دل کوهها و جنگل‌ها ساخته می‌شود.



هژیرالسلطان (اسدالله باوند)

«یادی از امیر مؤید سوادکوهی»

اسدالله عمادی

امیر مؤید سواد کوهی، بی‌تردید چهره‌ای روشن و تابناک در تاریخ حماسه‌ساز مازندران دارد. امیر مؤید را باید آخرین پرچمدار مشروطیت دانست.

دوران زندگی امیر مؤید دوران پرکشاکشی بود؛ و زندگی او نیز همانند دورانش بایسته توجه است.

او ابتدا به نفع محمد علی‌شاه قیام کرد (در اسناد تاریخی این دوره به اسمعیل‌خان معروف است) و حتی فرماندهی بخشی از قشون محمد علی‌شاه را به عهده گرفت؛ اما بعدها به مشروطه‌خواهان پیوست. و این تغییر سمت و سو همانند دگرگونی دیدگاه‌های فتووالهای متزلزلی چون سپهسالار تنکابنی و سردار اسعد بختیاری نبود که بر مبنای مصلحت فردی خود حرکت می‌کردند (هرچند اینان نیز به رنج‌های استخوان‌سوزی در دوران رضاشاه، گرفتار آمدند).

باری، در این گذر، امیرمؤید آنچه‌آنچنان تحول فکری پیدا کرد که بعد به جنگلیان پیوست، و متحد با آنها رو در روی فئودالهای زمینخوار محلی، ساری را به تصرف خود درآورد.

در کتاب دهه نخستین اثر ا. طبری خواندم که انگلیسیها پیش از پیشنهاد سلطنت به رضا شاه، این مسئله را با امیرمؤید در میان گذاشتند، اما او گفت که به‌زیر پرچم بیگانه نمی‌روم؛ البته کسان دیگری نیز - که با زندگی و رزم امیرمؤید آشنایی داشتند - همین سخن را مورد تأیید قرار دادند...

دوران زندگی امیرمؤید، دوران تنش‌های بزرگ حیات اجتماعی ایران است. مشعل بزرگ انقلاب مشروطیت، بزودی فرو می‌میرد؛ ستارخان تیر می‌خورد، باقرخان گوشه‌نشین می‌شود، پیرم و یارمحمد خان در دامی مرگبار کشته می‌شوند، میرزا کوچک‌خان و حیدر عمواوغلی و پسیان و شیخ محمد خیابانی، هر یک با دسیسه و نیرنگ به قتل می‌رسند؛ و از میان این آزاد مردان، تنها امیرمؤید به‌عنوان آخرین پرچمدار مشروطیت باقی می‌ماند.

از زندگی و نبردهای او در می‌گذرم. و به‌همین سخن بسنده می‌کنم که به‌روایت ملك الشعراء بهار در تاریخ احزاب سیاسی، بعد از قتل هژبر السلطان و سهم الممالک (فرزندان امیرمؤید) با استیضاح مجلس، دولت وقت بازخواست می‌شود. پس جادارد که محققان و پژوهندگان این دیار، جدی‌تر و ژرف‌تر به‌زندگی و اندیشه این چهره تاریخساز بپردازند؛ چرا که نوشتار آقای «اسدی» بیشتر روایت جوانی علاقمند است، نه تاریخ تحلیلی زندگی این بزرگمرد. امید که تلاش عاشقان فرهنگ این دیار، بیشتر گردد.

از آراینده این کتاب منتشر شده:

- ۱) گون‌های کوهی (داستان)
- ۲) ستاره‌های خاکی (مجموعه داستان به هم پیوسته)
- ۳) حماسه مادر میهن (مجموعه شعر)
- ۴) جهان بینی و زیبایی شناسی حافظ (نقد و بررسی)
- ۵) شعر امروز مازندران (گزینش)



فرهنگ‌خانه مازندران

ساری، خیابان قارن، کوی هنر، تلفن ۲۰۸۹۶

قیمت: ۳۵۰۰ ریال